بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] علمای [illegible]

[illegible] طائفه [illegible]

[illegible]

الامام الهمام [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

نفحه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیهم

بآن عالم تعلق است انشقاق نبوت حضرت محمدی صلی الله علیه وآله
وسلم بجمیع مظاهر [illegible] کند [illegible] است خصوص تعلق است
انشقاق ولایت بعد عموم حقایق و دور ظهور است و [illegible]
معقول با خصوص نبوت خاتمیت محمدی حضرت صلعم نبوت است و ولایت
خاتمیت محمدی خاتمیت صلعم ولایت است که در هر [illegible] ظهور

[illegible]

بعضی از اهل الله سیر خود را بعد [illegible] مقام خود در [illegible] الوجود
نه جزو [illegible] عالم ملک [illegible]
شود [illegible] اکنون [illegible]
خبر است [illegible]
باز [illegible] کمال [illegible] بهمه جا کاملست [illegible]
زیراکه [illegible] محالست [illegible] کمال [illegible] کمالات

عالم [illegible]
[illegible] عالم ملکوت [illegible]
کامل [illegible]
در عالم [illegible]
و در عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهار اسم [illegible]
چهار اسم ائمه اسمای [illegible] العلیم [illegible]
[illegible] عالم جبروت
عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم ملکوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم ملک [illegible]
[illegible]

[illegible] الشمس [illegible] زایل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

بودن

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] العلیم القدیر [illegible]

[illegible]

چون هوای عالم مثال و در فصل شتا که زمستانست ظاهر است حضرت
رسالت علیه السلام خالیست که چون مزاج هوای عالم جبروت بارد و رطب است
ملائکه یعنی حامل وحی بانبیا جبرئیل ... و در خریف ... ظلمت
لا اسم للذات ... اسم ... سیصد و شصت درجه
موالید ... تحقیق آنست که فیض ... که تجلی حقایق ...
محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم ... مطلق اسماء و صفات الهی او

[illegible]

در هر یک ... باعتبار این ...
از صفات ... اسم ... معتبر باشد ولکن است
تحقق تکثر در جمیع موجودات ممکن است چه حقایق هر شی
ممکن مرکب است از وجود و ماهیت و تشخص ... تحقق
صنفی یا نوعی یا جنسی و این سبب شده که مراتب ... یافته
که نه حاصل شده ... نفس ... مقولات موجود
امکانی از این روی ... مقوله جوهر و نه عرض ... عقول

دلوکی

ز نفوس و تجلیات ... حضرت ... صلی الله علیه و آله
اتحادات ... عدد حروف جیم است که ... اصل آن ...
... اصل ... اشکال هندسی همچنانکه ... حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اصل ... موجودات ...
... است که همان باشد
که عدد حروف جیم است که مطابق اسم احمد صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

و چون ... ظاهر ... که هزار سال است ... که مثال
مثالی است ... قال کم لبثت قال لبثت یوما
او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام ...
او بعض یوم ... و العلم عند الله ... سال ... ششصد
هزار سال ... سیصد و شصت هزار سال ...
و گفته شد که در عالم ملکوت ... معتبر است پس ... ملکوت

پنجاه هزار سال ملکا باشد و سیصد و شصت روز که یک سال دنیا [illegible] سیصد و شصت
هزار سال ملکوت و دور اکبر باشد [illegible] عظمی که جبروت است که دور آن
سیصد و شصت هزار سال ملکوت و سیصد و شصت روز آن یک سال جبروت
و سیصد و شصت هزار سال جبروت یک دور اعظم است و چون [illegible] دوران
هر کدام از آن منقضی شود امری که مر با آن علامت باطن ظهور کند و قیامت
آن عالم قائم شود و ظهور جلال و قهاری و سر ولایت ظاهر شود و [illegible]
[illegible]
امام العالم و سر الوجود سلام الله علیه در این خطبه ظاهر شد و ملک استقبال
نیز شمه بیان نماید چنانچه در خطبه طتنجیه مذکور است [illegible]
این خطبه بیان کرد آن که فهم و علیت این کلام [illegible] العقول
للضعیفه [illegible] چون اطلاع بر این خطبه باید [illegible]
از آن که [illegible] امام الموحدین [illegible]
[illegible] ابی طالب سلام الله علیه [illegible] چنانچه

منقضی

محمد [illegible] رضی الله تعالی عنه گفت که [illegible] شرح علیک [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
باشد آنکه مختص بعضی [illegible] باشند چه هر کامل از مقدار سیر و وقوف
خود آگاهی می‌یابد و بقدر تحقق خود در مقامات العلا [illegible] حال و مقام
خود [illegible] و جمعی اصحاب جمعیت کلیه [illegible] حضرت علی
ابن ابی طالب علیه السلام [illegible] شد [illegible]
[illegible]
[illegible] بالسابق و المآل [illegible]
علی [illegible] امیر المؤمنین و امام [illegible] الموحدین [illegible] خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] امام الثقلین [illegible]
[illegible] ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible]
بعد [illegible]

بلغ

مابینات [illegible] در حقایق [illegible] نتایج [illegible]

عزت العلا و [illegible] الاعیان [illegible] کمال [illegible] سعود [illegible] الشعار

[illegible] ثبت الاعیان [illegible] آن نتایج [illegible] با غیب [illegible]

که شهود [illegible] الا [illegible] اسما [illegible]

غیب [illegible] غیب [illegible] نتایج [illegible] صلی الله علیه [illegible]

ولی از ائمه [illegible] تحقق و تخلق [illegible] المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

و ظهور [illegible] باخلاق الله [illegible] محمد [illegible] صلی الله علیه و آله

بموجب تخلقوا باخلاق الله [illegible] علیه السلام [illegible] محمد [illegible]

آنحضرت علی ابن ابی طالب [illegible] که ائمه [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] نتایج غیب [illegible] تحقق است [illegible]

ظهور یافته [illegible] تحقق [illegible]

علیه السلام [illegible] تحقق [illegible] عالم [illegible]

جمیع تعینات [illegible]

از ممکنات خارج [illegible]

لذت تحقق [illegible] تخلق [illegible] عالم [illegible]

باشم [illegible] تمام [illegible]

محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

ظهور آن [illegible] عوالم [illegible]

حقایق [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

سنت [illegible] عالم [illegible]

حقایق [illegible]

[illegible]

مصطفی [illegible] بلغ

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] آنحضرت

حضرت خاتم الانبیا [illegible] المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

مفاتح [illegible]

[illegible]

فقال علیه السلام [illegible] تحقق [illegible]

و از موجب تخلقوا باخلاق الله [illegible]

[illegible] باعلم [illegible]

و در [illegible] که [illegible]

با علم [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

و القلوب [illegible]

خرقه [illegible]

چنان [illegible] که عالم [illegible]

نقشبند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible] وحق [illegible]

چه کمال [illegible]

صاحب [illegible] علیه [illegible]

بالجمله [illegible]

[illegible]

فلذا شان [illegible]

الامام [illegible]

[illegible] الذی [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

حقایق

وجودی اسم ... مخصوص ... ملکوتی ...

شامله ... عالم ... محمد ... [illegible]

چهار ... [illegible]

لعل ... عالم ... [illegible]

طباع ... چهار ... عالم ... [illegible]

جهان ... اسم ... [illegible]

لعل ... [illegible]

هشتم ... [illegible]

خاتمه ولایت ... طاهرین ... سلیمان ... [illegible]

الا ... [illegible]

وقال علیه السلام ... [illegible]

در ... [illegible]

در غیب ... عالم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... خاتمه ... [illegible]

... [illegible]

... خاتمیت ... [illegible]

... [illegible]

... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

صحیح

لا یوجد [illegible] معقول [illegible]
[illegible] بلغ من الدلالة [illegible] تخصص وجود [illegible]
[illegible] کان والعرش [illegible] جبلت [illegible]
بر صفحهٔ عیان [illegible] جانب [illegible] کانت [illegible] من جانب [illegible]
للحق [illegible] علم [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] علی علم [illegible]
[illegible] کما قال [illegible] علم [illegible] وسلم [illegible]
محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] النبی صلی الله علیه وآله [illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]
علیه وآله وسلم [illegible] علیه السلام [illegible] علی [illegible] علیه السلام [illegible]
صلی الله علیه وآله وسلم وعلی [illegible] تقربت الی [illegible]
علم علی علیه السلام [illegible] مانند چون [illegible]
لا اللوح المحفوظ [illegible] حضرت [illegible] است [illegible]
ور تقدیم [illegible] التحقیق [illegible]
لااقتضا [illegible] کلیت که [illegible]
از نفس کلیه که [illegible] است [illegible]
و آن [illegible] کلیه [illegible] اقتضای حقیقت [illegible]
عالم [illegible] حصول طبیعت [illegible] بحسب [illegible] نفس [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] وجودی [illegible]
من [illegible] است [illegible] وجود [illegible]
من نفس کلیه [illegible] المحفوظ است [illegible]
[illegible] وجودیست و [illegible]
چون [illegible]

جمع بین [illegible]
[illegible] لا تعبیر [illegible] تعبیر [illegible]
[illegible] النسبة [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] جانب [illegible]
تعالی علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] کلام [illegible]
صفت [illegible]
مراتب [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] قال [illegible]
من [illegible] حقیقت [illegible] صفات [illegible]
که [illegible] صفات [illegible] حق [illegible]
[illegible] شخص [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] وجود و [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
فانی [illegible] تحقیق [illegible] وجود [illegible]
[illegible] وجودی [illegible]
[illegible] تشخص وجود [illegible]
مراتب [illegible]
وکثرت [illegible] وجود [illegible]
[illegible] تشخص وجود [illegible] الا القلب [illegible]
[illegible] است

و بحسب استعداد ذاتی و مناسبت فطری با آن حال است که در آن تحقق قائم
لا توریث آن ظهور باید پس با این وجه بازگشت اجمال همه حسب ذات تمام
بسوی اوست من حیث [illegible] و خطاب و تعلیم مراتب همه در تحقق بدان حال
و تقلبات ایشان در آن احوال تجلیات بر مرتبه حالت تحقق من و در آن
تجلیات حقایق حال همه است و شکی نیست که کمال شیء برجع الی الصمد
خواهد بود [illegible] بر حیات کبیر است که در همه ایشان از جمیع جهات اول [illegible]
و بحسب آن [illegible] باستماع [illegible] بعجب [illegible] است [illegible]
خاصیت [illegible] الا [illegible] الی [illegible] اعراض [illegible]
و لکن ایشان [illegible] با [illegible] حقیقت قائم [illegible] نیست [illegible]
مبدأ و مرجع [illegible] حضرت [illegible] قال علیه السلام [illegible] ضعیف [illegible]
الا [illegible] طبع [illegible] المعلم [illegible] اضداد [illegible]
کرده [illegible] للفظ [illegible] و التوقف [illegible] آن حضرت [illegible] ابلغ [illegible]
علیه و آله [illegible] للصلاة [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] جامع [illegible]
علیه السلام [illegible] آن حضرت رسول الله [illegible] کلیه [illegible] است آن [illegible]
ستوده [illegible] جامعیت [illegible] معتدل [illegible]
بعد است که [illegible] الکمال جامع [illegible] و [illegible]
بیانه [illegible] معقول [illegible]
و ظلمت و علم و جهل و [illegible] و تفریط ظاهر و باطن پس آن حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این تشخص کمال مطلق [illegible]
راجح [illegible] الانتقام [illegible] ضابط [illegible] تحقیق و حقایق [illegible]
[illegible] نشأه عنصری [illegible] ممکن نیست و جمیع تحقیق
تو [illegible] بر تر است للاعتدال [illegible] استقامت صراط [illegible]
محض [illegible] نشأت میشود متوقف [illegible]

بلغ

بلغ [illegible]

انکتب علی الدوام [illegible]

١٣

خاص [illegible]
و جود [illegible] علیه السلام [illegible] المعظم [illegible]
و [illegible] علیه السلام [illegible] العلیم [illegible] علیه السلام [illegible]
اشاره [illegible] کان [illegible] جامع [illegible]
لا الله [illegible] علم الکتاب [illegible] حقایق [illegible]
جمل [illegible] عالم [illegible] تجلیات [illegible] کلیه [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] علم [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] علم [illegible] [illegible] یستعد [illegible]
و کتاب [illegible] و [illegible] اعلم [illegible]
[illegible] ملک [illegible] العلم [illegible] قال علیه السلام [illegible]
من تحقق [illegible] الحق [illegible] النار [illegible] خاصیت [illegible]
[illegible] الا الله [illegible] الحقایق [illegible] کلام [illegible]
[illegible] ملا [illegible]
حقایق [illegible] تفصیل [illegible] است [illegible] خاصیت [illegible]
[illegible] تشخص [illegible] حقایق [illegible]
نشأه [illegible] کامل [illegible]
[illegible] عنصریه [illegible] کامل [illegible]
[illegible] وجود [illegible] تحقیق [illegible]
حقایق [illegible] کامل [illegible]
حاصل [illegible] کلام [illegible]
و [illegible] تعلیم [illegible] ظاهر [illegible]
متحقق [illegible] تشخصات [illegible]

شد [illegible] عیسی

ودر حضرت آدم علیه السلام بالقضاء [illegible] ولایت

نبینا علیه الصلوة والسلام [illegible] صفات [illegible] خاتمه [illegible] محمد [illegible]

تا بعیسی [illegible] صحیح و حق [illegible] است [illegible]

آن خاتم [illegible] که [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]

ولایت [illegible] العشق [illegible] حق و عشق [illegible] است [illegible]

است و [illegible] این العشق [illegible] بحقیقت [illegible]

جان خاتمه [illegible] که [illegible] تحقیق [illegible] خاتمه [illegible] علیه

آن خاتمه متحقق [illegible] بنهایت [illegible]

و تو پس حق [illegible] صدق [illegible] تا خاتمه

شیخ [illegible] آنست که [illegible] نسبت

در کار [illegible] بحقیقت [illegible] الهیه

بانت [illegible] نسبت [illegible] حقایق [illegible] آن

حقائق [illegible] بحقیقت [illegible]

فلا [illegible] آدم [illegible]

نوع [illegible] آدم [illegible]

از [illegible] حضرت [illegible]

آدم [illegible] است [illegible]

علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] خاتمه ولایت [illegible]

رد [illegible] علیه السلام [illegible]

شد [illegible]

[illegible]

که آدم [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

که [illegible] حضرت [illegible]

که [illegible] الحکم [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

تحقیق [illegible] حضرت [illegible]

والله [illegible] گفت [illegible] تعلق [illegible]

بجلی [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] علیه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

پس [illegible] ولایت [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

الصلوة والسلام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کامل [illegible]

الی [illegible] حضرت [illegible] است [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انسانی و وجود نشأه عنصری انسانی موقوفست بر این عالم شهود و
این عالم شهود مشتمل است بر جمیع عوالم غیب از ملکوت و جبروت و لاهوت
و آنچه در ضمن این عوالم مندرجست از عوالم اعلی از عقول و نفوس
و معانی و اعیان ثابته از عالم اسمائیست و عالم حقایق غیبی تا الی
معرفت غایات وجود است تحقیق باید این هم اسباب و آلات
در کار است و آن معرفت غایه بلا در مرتبه نشأه انسانیت و جمع
تعین جمعی که نهایت ... آن ... بر ... نشأه ...
صنع ... است که ... خاص ... است و ... عنصر ... که ...
ظهور این معرفت ... که این ... است و ... انسان عنصر ...
و مجال ظهور این معرفت ... مطلق آن انسانست و لیکن ...
و در ... است که این ... مطلقه محمدیست صلوات الله علیه و الصلوة
و ... است تحقق باید ...
آن معرفت ... است ... مطلقه ... که ... الیه ...
آن معرفت ... در ... ولایت ... جمیع ... ختام ... معرفتیم
و ... صاحب ... احدیث ... که ... جامع ... حقیقت
و هر ... شجره واحده ... که ... محمدی ... مختص
و جمیع ... است ... وجود
که غایت ... ختمیت ... صلوات الله علیه و آله ... ظاهر ... است
ختمیت ... صلوات الله علیه ... جمیع ... اسما ...
با ... و ... صاحب ... آن ... است ... صلی الله علیه و آله که ... فتح ...
که ما علم ... الکتاب ... صلی الله علیه و آله ... فتح الابواب ...
بجهة جامعیت ... ولایت ... است ... شده ...
که غایت وجود و ... است ... و ... ادعای ... معرفت
وجود و ...

مطلق آن ام

العالم

نعلی و جود ... شجره ... تحقق ... تحقق
و وجود نشأه عنصری ... مرتبه ... خاص ... که ... ولادت ...
بحسب آن معرفت ... لعلمه ... که ... علیه السلام ... الاسما ...
کاشانی ... جمیع ... و ... لعلیم ... که ... علیه و آله و سلم ...
خاتمیت ... مرتبه ... که ... رسول الله صلی الله علیه ...
حقایق ... که ... حضرت ... صلی الله علیه ...
نعمت ... و حدیث ... لا یخلق الخلق ... آنحضرت سلام الله علیه ...
که این کان ... لولاک ... وجود ... محاسن ...
و ماعبارتست ... صلی الله علیه و آله و سلم که غایت وجود ... صلی الله علیه و آله و سلم ...
محمدیست صلی الله علیه و آله ... محمد ... صلی الله علیه ... موجب ...
که ... معرفت ... علیه السلام ... و جود ... مقامات ...
بحسب ... ظاهر و ... وجود ... عام ... کمالات
حب ... که ... رحمت ... و ...
که ... عبارتست ... خاصه ... ممکنات ... غیب ...
بالله رحمت رحیمی که وجود ... در ... که ... معرفت
وجود ... حقایق ... ظاهر ... جمال و جلال
قوه ... آنچه ... بکمال ... شعار
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم ... که ... تحقق ...
... علیه السلام ... تحقق ...
این ... حقایق ... علیه السلام ...
الصلوة و السلام ... التعلیم ... الاسما ...
... لا ...

فوات این خمسه میخوهان بطریق تفصیل بعد از اجمال واللّٰه اعلم
میفرماید در این تحقیق حقایق حقایق من حیث الشأن سحاب فیض وجود و تجلی
باران جود در انجار حقایق ممکنه است پس علت ساکنان ارکهای الحکم
بر اغصان ماهیات موجود اند و رختان بوستان ظهور و کمال گنج ...
در میوه بار آورد الغرض این سایه ... چه در حقایق منتجم بالخصوص بخطاب
لولاک و مقصود از آفرینش جهان ادراک و اطلاق قابلیت عبادت

[illegible]

بسوف تنجی ... که گفت ... شغول ... از این فیض ...
مدرس سره ... نعت ... از اجله ... تعلیم ...
لا داعی للارضاین الاسماک السموات خبر از تفصیل موقوف خود میدید
علیه السلام که مجال من جامع اسم سبعه اسمای الهیه بطریق تحقیق هم تفصیل و
هم با جمال پس ... سبع که عبارت از محل ظهور آثار
آن اسمات من باشم که مهبط از هر یک ... جمع است
استیفاء وجود ... با غلبه سلطنت هر یک ... در محل خود
ثابت ... حقایق ... ظهور ... اسما در عوالم ملک و ملکوت

باداد

و جبروت متعین شماید و هر یک دلالت خود در عالم مخصوص بخود تمام نمایند
تا بایندگان و رسندگان ... شوند و چون بلند ... بر پای ...
هفت آسمان ... آن ... که آنها ... نسبت ... با آثار ... حلول
... و از نسبت حدوث و مغایرت وجود ... مقدس ...
و ... اتصاف ... الاقدس ... آن ... از ...
بصفات ممکن ... آسمانها ... آن اسما را چنان ... بلند الم

[illegible]

در آسمان ... که از کثرت ... آن ... کلام ... الفاظ
... بی انکسار ... این ...
عقل ... بیع للوقوع بخال ... تعلیم ... الا الذی هی
فصل الخطاب ... و الشار ... علیه السلام ... ابن
التفصیل احکام موجودات صادر از خطاب کن من ... الی
للسید ... حقایق ... حکم ... حقایق ... ظهور
... اللّٰه ... حجب ... آن ... آت جلالی
در عالم ... و در حقایق ... که ...

[illegible]

... زبان آید ...

[illegible]

... متعین ... [illegible]

... بلکه ... [illegible]

... روح ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... الله ... [illegible]

... و ... [illegible]

[illegible]

هیچیک با اصرار از جمله موقوف علیه کمال وجودی نیست که شود از آن
آن ولذا اتولک والفعال با آن فراگرفت و قال العلیم [illegible] وقال علیه السلام
لا تحجبه [illegible] فی السموات ومن [illegible] خلق الله الانسان [illegible]
[illegible] زیرا که با وجود [illegible]
ظلمت [illegible] جسمانی [illegible] عنصری [illegible]
وعلم وعمل عصمت [illegible]

[illegible]

لا الا الله [illegible] که در صدور [illegible] شود
و تمام مکونات [illegible] و اضطراب [illegible]
نفحه [illegible] که [illegible]
[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

ودرین تشبیه اشارۀ لیست لطیف و آن اینست که صورت را از
برای آنکه پس گویا میفرماید که من از مرتبۀ عما که مقام حقیقت است در
حروف و صوت صورت تجلی میکنم که مقام نزول از مرتبۀ غیب است الی ابی طالب
و این کلام خبر است از تساوی حسین مراتب و مقامات نفس آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و قال علیه السلام الا ان الله خلق الحجر و کنت انا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موجودات را است و این حجتی است قاطعه [illegible]
در کار است [illegible]
علی ابن ابی طالب را این است نجوم حق بدرست [illegible] و از مضمون
حدیث [illegible] ظاهر شود که چون پیدا شد [illegible] پس میفرماید
علیه السلام که [illegible] کلام آن که الله الا الله [illegible]
موجودی [illegible] نیست مگر الله و [illegible] فیوض
[illegible] علی ابن ابی طالب است محمد رسول الله [illegible]
[illegible] الرسالت [illegible]

باز

باز ولایت من بر الوهیت حق تجلی میرساند چون رساند دل
مجمل و مفصل محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و علی و ما نشست که جهر نجد از
فیض از آن تحقیق من تعالی حقیقت او است و وصی کمال است جز فیض
آنست که بعد از تصرف در مال خاصه [illegible] و اولی حقوق وصی کنند
بمستحقان للعشره بغیر هم [illegible] صاحب تصرف در اسرار خاصه محمد است
[illegible] جانب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حیات [illegible]
حکمه تعلق [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]
الوهیت با این صفات [illegible] حقایق موجودات [illegible]
و علی علیه السلام است که حقیقتش در حقایق [illegible]
قبول فیض [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
لکان [illegible] و قال علیه السلام
ثم [illegible] محمد [illegible]
[illegible] فیوض [illegible]

غایات آنکه اوست که خداست که موجد قابلیات و غایات ظهور آنست
نیست مگر اسرار وساطت ایجاد که رسالت و ختمیت مر محمد رسول الله راست
صلی الله علیه و آله و سلم و وصی این وارث علم است به قصد ایصال حقوق حقایق به عده
علیست علیه السلام و کرم الله وجهه و قال علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها کنت نبیا
الله اکبر الله اکبر محمد رسول الله علی وصیه باز الله عقول و نفوس و قلوب
و اشباح و الفاظ در آفاق و انفس به غایات فیض و ضیا آن نهایت است که خدای
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لکن مخصوص به انسان است و به اتفاق جمله ساعت نام قیامت است و از
کلام الهی و تحقیق اقتباس نموده شد که حال ابد حال و وقت بیمثال جاوید
رضی الله تعالی عنه وجود مطلق و احدیت نقطه آخر و دایره است
منفصل است نقطه مبدا و محیط جمیع نقاط دایره و امثال این کنایات
و تعبیرات تمام اشاره به ساعت است و بعضی نیز مذکور میکنند
و حضرت شیخ ابو القاسم نجم الدین الکبری قدس سره در رساله فواتح

ابکال

بکمال رسیده که آن قوت تجلی اسمای خود نام خداست تعالی و تقدس
نهم منتهم الکمّل مشهور علیه السلام من آن ختمیم که ساعت گاه غیبات
لدنیست و صفت او آنست که در رفیع منزل آخر ابد است
بازآن دور که سعید مآل آنست و انبیا خود را علیه السلام با آن ساعت
خوانند یک دم پیش این تواند بود که همچنانکه ساعت غیب است از
محققین حقایق العلمی و الفرقانی در ختم این همچنین حقایق العلمی و الفرقانی محمد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لا فلک الکتاب [illegible]
عزیز تنزیل [illegible] آیه [illegible]
مراتب تفصیل کلامی الا منم همچنانچه در اول الکتاب تفصیل
موجود است فلک الکتاب لا ریب فیه را اول تفصیل منزلات
کلمه کامل اتم است منم چنانچه در ابکال نقطه تحت البا منم و ابد و لم
به انسان که العلم نقطه پس ریب در آن محالست که کتاب الله
هدی للمتقین وصف نست که هدی للمهتدین و در آن مر ابکال
تمام تمکین و تمام تعبیر بیان حضرت مصطفی صلوات الله علیه و آله

جاری شده پس کتاب جامع اسمای الهی منهم وکمال کونی اهم من حیث الحقیقه
و منهم من حیث التشخص منهم گرد آیات الهی و کونی از نسخه من منظور الرب
ایمان والیقاست و الیه العلم وقال علیه السلام ان لله تسعه و تسعین اسما من احصیها
الی اراده ان یعرف بها اشارت بست کریمه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها
و بجا بعثت ان حضرت علیه السلام اسمای الهی را و تخلق باخلاق الله
در نهایت جامع بعضی کسی که خدا تعالی را بجانه توسل کوی خدا [illegible] تمام
اسمای جامع [illegible] نقره آن [illegible]
خلاصه [illegible] جامع [illegible] التحقیق [illegible]
جمع [illegible] اسمای [illegible] و تسعین [illegible]
کمالات جمیع اسمای [illegible] علیه السلام [illegible]
عنبر [illegible] و تحقیق [illegible] الاحد [illegible]
حیل [illegible] علم [illegible] احد [illegible]
صد [illegible] شعوه [illegible] اسم [illegible] بعد [illegible] الفت [illegible] و الیه العلم
للاحدیه و الف [illegible] احدیه [illegible] علیه السلام
الف [illegible] آنحضرت [illegible] بیان [illegible]
ولایت [illegible] شمس [illegible] و ولایت [illegible] جبر [illegible]
لا الله الا الذی [illegible] علیه الصلوه و السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] حضرت
ختم نبیا و علیه الصلوه و السلام الا ان بود که حقیقت محمدیه ولایت [illegible] تقتبس [illegible]
تعالی آن نبوت [illegible] یا فتن [illegible] اقتباس
نبی و رسول مبعوث شد نیست [illegible] یافتن بحقیقت محمدیه مبعوث
مصطفوی صلوات الله و سلامه علیه و آله [illegible] از مظاهر کلیه آن [illegible]
والیه العلم و قال علیه السلام انا [illegible] لا مقصود [illegible]
بحجب حقیقت جانست که نبوت و ولایت قصور [illegible]

تعینات

بلغ

تعینات وجودی کو شد از الظهور خاتمه الحقایق در اسم مشکینه تحت [illegible]
فیها عوجا ولا امتا و بحسب تشخیص قصر های [illegible] ولکن شکلها تقتضیات
طبیعت تمام از خیا و کنده [illegible] بحسب التفات [illegible] حسنان
من ولایت حفظ الله [illegible] والیه العلم و قال علیه السلام
انا مخرج المومنین من القبور الا بحسب [illegible] محمد صلی الله علیه
[illegible] علیه السلام [illegible] بازگرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ودیگر لطف بحسب [illegible] بیان الخضار [illegible] و الیه العلم و قال علیه السلام
انا المتکلم [illegible] فی الدنیا [illegible] تحقیق [illegible] عالم الله علم
جبروت و ملکوت و مثال و ملک و فنا و لاهوت [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و تجنیس [illegible] ترکیب حروف و کلمات [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عوالم و ما فیها یک [illegible] راست [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم را بود که ملائک بحسب استعداد و کمال شخص خود
ازان فیض میرسانیدند ولیکن از قوت ولایت علی مرتضی علیه السلام
بحسب خصوصا که جامع جمیع کمالات محمدی است با اسرار ایشان کرده اند
بر وفق ترکیب وجود در حدیث آمده است و الله اعلم فقال علیه السلام انا
صاحب لوح و منبر انا صاحب ابواب الانبیاء و منبره و منابر الاصحاب
یونس و منبره یا الی بعث خصوصا بالانبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام منفرد
بحقیقت کلیه متحده با تشخص ایشان صلی الله علیه یعنی ان سر که باطن انبیا
بود که بقوت آن بار ابتلا ها میکشیدند و بغلبه سلطنت آن نجات یافتند
حقیقت آن سر حقیقت است یعنی که با انبیا بجهت تعینات الکلیه
بی تحقیق المطلقه حسب الکمالات الکلیه والجزئیه متشخص و متعین است
پس عین غیبت نزد من و با انبیا معیت داشت در غیبت پس آن معنی از
جهت حقیقت صاحب هم لوح و کنت مع الانبیاء سرا الشان ابطال باطن حقیقت است
و صورت معنی جهرا گنایه ازین غیبت است پس از جهت که سر است
ملاذ التحقیق شیخ الاکمل قدوه المحقق الموحدین محیی الدین ابن العربی قدس
سره العزیز بیان فرموده اند که متشخص در آن تشخص معه الا التشخص است
والله اعلم قال علیه السلام انا قیت السموات السبع بنور ربی و قدرته
الکامله چون سموات سبع العلی نفوس منطبعه اند بلکه بمنزله ابدان
ایشان و نفوس العلی عقول اند و عقول صور تاثیر اسماء سبعه اسمائیه الله
سبحانه و تعالی این جمله بترتیب پس از ترتیب الهی و وقایه خود علیه السلام
در تحقق باسماء سبعه حسیبه و نور ربی السالف له بالله باشراق الحلال
الوهیت از الالهی اسمای سبعه که اسمای اسماء الحسنی الاسم الربوبیت
که مخصوص است تحقیقت و قدرته الکامله اشعار بر آن که وقایه ظهور
از قدرت کامله اوست تعالی شانه و آنچه مشهور است که ایمان

بعضی کاملان در کبر و سن است معالم البحوث انسان کامل بنایت بمعنی
آن است که ایشان حجابات و غیر میشوند ولیکن که مکمل ایشان کمال ایمر
المومنین المومنان الموحدین علیه السلام لیخرجه احلیه فرموده بمعنی تصرف است
و تاثیر در کله همه تعینات حقیقت آنحضرت علیه السلام والله اعلم
و قال علیه السلام انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم یا
این کلام بحسب ظاهر الدین تحقق و تخلق بمظهریت از نسبت و زبان
اشارت تاویل آن معنی که غفور بودن نسبت و رحیم بخشش بسی میفرماید
رحمت حقیقت ولایت مطلقه منم پس از جمیع استعدادان کمال کمالات ولایت
و مقتضیات طبیعت و وجود جوهری و مجموع ایشان الا بی و اشیم یا ساخته اند امور
منعظات و بخشنده کمال اشیای و خصوصیات تجلیات نور الله را
آن منم و عذاب من که عبارت است از ان بهره بودن از نسبت من
معنی و اوصاف و کمالات ایشان عذاب در دنیا که ساخته ترک ازهم
عذاب الیم نسبت زیرا که محرومی از نسبت من محرومی از کمال مطلق است
و کدام عذاب بالاتر از این عذاب است و یا شنیده خاله القهر و تو را ایشان
رضیت که با حضرت امیر المومنین علی علیه السلام در خلوت با غیبت
باو در واقعه نزد فیضان از فتح نمیشود و این که من از سید اله محمد
علیه الرحمه شنیده که گفت که در وقتی از شیخ مرا خلوت بدست فتح نشد
تا در واقعه دیدم که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آمدند و یک از
طلا در دست یکی سرانکشت را ابرسیند من بالا در دل نهادند و آن
مبارک خود بالا بر در نهادند چند نفس دیدند مرا انبار فتح شد
و از سید محمد شنیدم که گفت مرا بدین فتح نمیشد تا شب امیر المومنین
علی علیه السلام در خلوت با در واقعه دیدم در کمال زرشاک و ما متحیر تعجب
بلندی که سر بالا بایست کاکل روی مبارک آنحضرت را علیه السلام میدیدند

الا که بر انبیاء فرستند پس لکن معرفت باید صورت تابعه گر که گفته شد [illegible]

و قال علیه السلام ان الله تعالی اسلم لابراهیم الخلیل [illegible]

و الا تفضیل تا ... الفاظ الا اقتباس آیات [illegible]

بهمان تعین حقیقت مطلقه متخصص [illegible] تحمل مثل آن [illegible]

لیکن بلسان الطف ... القاء [illegible] ولایت تا [illegible]

چنین ... [illegible] و در عالم الغیب [illegible]

[illegible] علی نبینا و علیه الصلوة والسلام [illegible]

علیه السلام [illegible] صفات [illegible]

حضرت [illegible] تعینات [illegible] صفات [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

اختصاص [illegible] حیات [illegible]

علی النبی [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] اختصاص [illegible] العالمین [illegible]

و شهود [illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]

اسماء عالم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] جمیع عوالم [illegible]

[illegible] صفات [illegible] متحقق [illegible]

[illegible] اختصاص [illegible]

علیه و آله و سلم [illegible] نصیب است

و قال علیه السلام ان عصا الکلیم [illegible] ناصیة الخلق

لجمیعین توان گفت که عصا مظهر قوة الهیه [illegible]

[illegible] ظهور [illegible] بهمان قوة

اخذ ناصیه جمیع خلق که [illegible] از عدم بوجود آورده و انبیا بهمان

قوة اخذ ناصیه [illegible] که در تحت اطاعت [illegible]

دعوت

دعوت در روی آن قوم و حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام بهمان قوة

ظاهره از عصا اخذ ناصیه سحره و قوم خود نمود پس بضرورت باید که علیه السلام از آن

قوة ظاهره بصورت عصا بنماید و بجای خود اخذ ناصیه تمام خلق کند که [illegible]

چه حقیقت آن عین قوه مطلقه الهیه است که در مراتب وجود [illegible]

و اولیا متعین شده بحسب خصوصیات قوه مرتبت ایشان چون

مرتبت حضرت کلیم الله را است [illegible] در اخبار [illegible]

[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] اختصاص [illegible]

[illegible]

حضرت کلیم [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عالم الملکوت [illegible]

علیه السلام [illegible] ولایت [illegible]

الفاظ [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

[illegible] عالم ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم است که [illegible] ختمی الرتبه

[illegible] میان محمد رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم و میان [illegible] ثابت [illegible] عالم ملکوت [illegible]

و تعینات روح اعظم اند پس در عالم ملکوت همان [illegible]

نی ملکوت نسبت [illegible] باید که آنجا هیچ [illegible]

[illegible] آنجا غائبیت یعنی عدم [illegible]

اوست زیرا که باطن در ملکوت غیر محسوس است لهذا غیر صاحب باطن
در ملکوت تمیز نیست و اگر صاحب بصیرت بیدار از آنکه و صورت
عالم ملکوت را معاینه دریابد و نیز هم تواند البیت ... السلام و ...
رحمه الله الامام الهمام والبصیره اللما فذالک الشافعی الهاشمی المطلبی حیث
انشد حین قیل لولا الشعر یغض لبد الحلم لکان الخلق طرا اسجد الی
و بسیاری از انکار علما و فقها که شنیدند از خوارق حیوان خرم الی
شیخ ... بجهت صحبت ... سرایت ... بر آن خلق
علیه السلام ... بخشش ... الا الله ...
لان تخص الله ... علیه السلام ... العلم صاحب
رسیت با حضرت ... العلیم ... کلام ... بعض
مشتری بعض ... نا ... کلام ... وطلاع ... بر وجود
ملک شهود ... ادویه ... سبحان ... و در آن ...
چون ... آن ... کل شان ... آنکه ... می ...
آن زمان ... است ... واقع
و مثل ... که ... فعل ... گفت
معاینه ... که هر ... خلق ... و کثرت ... است
نزول آن ... شان ... رحیم ... کلمه ... بعض
... بالمقام ... شهود ... ولا ...
گاه ... فقد وقت که ... بیت والله اعلم و قال
علیه السلام انا الذی لا یبدل القول لدی وما انا بظلام للعبید خبر از
تحقق خویش علیه السلام در حضرت حکیم الحقایق میفرماید و میگوید
که من آنم از اقوال نفس من مبدل نمیشود و نیز افراد موجودات که کلمات
الله اند نوعی که در حقیقت من که ام الکتاب است ثبت شده بهان
نوع بعلم که تشخص حقیقت خود ثابت آمد و تبدیل بدان

که لا تبدیل لخلق الله و قال عز من قایل علیم ولان من شی الا عندنا
خزاینه وما ننزله الا بقدر معلوم و این خزاین همان ام الکتاب و اکبر
و مجموعه کرات خازن علم الله و امثال این بس بسیار از اقوال مذکور علیم
با احوال حبیب العالم الحقایق بنده گان است و اشتر بنی علیه السلام
... فی ... الامر بر خویش ... حکم ... مجال
... نماید تا ظلم گردد ... است ... الله ...
... حق ... العلیم ...
... علیه و آله و سلم ... علم ... السلام
... علیه ... جای ... شد ...
... مخلوق ... شی ... ولله الفضل
... الصیام ... شی ... فی الارض ... احکام والله
... علم ... علیه السلام ... و قال ... است ...
علما و عینا ... العلیم ... کلام ... متبوعان ...
بحکم ... تاویل ... استعداد ... خلق ... ابرس
لارض ... قابلیات ... استعداد ... المتسعل ...
کلام حق ... این ... تفاوت ... مقصد ... است
... الحکام ... که غایت ... آنکه ... بعض
آنکه بعض حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم کرا آن
آئینه مجازی تجلی است از غایت وجود است پس چون غایت کمال
بس مفوض است وغایت کمال تشمل است بر جمیع احکام موجودات
از مخلوق بلکه آن غایت از بس و در حکم بندگان از مخلوقات تدارک
باشند چه اگر غایت کمال بندگان با و تفویض شد و متولیست در
زبان قابلیات بالضروره او حاکمست در بندگان بهان

رتبه آنکه موجب ربط ایشان شد با غایت ایجاد که علت خلق
ایشانست زیرا که این موجودات را همچنین بحکم غایت ایجاد بمنزله
... ربط و نسبتی میان اینها و آن غایت متحقق است
و حاصل کن غایت علم باین روابط و علاقه و واجب بهمان
به حکم الحکام [illegible] علیه السلام الا انی
دعوت السموات السبع [illegible] فامرتها [illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]
و سموات سبع [illegible]
متحقق است [illegible]
[illegible]
[illegible]
کلیه [illegible] معبود [illegible]
[illegible]
از [illegible] کلیت [illegible]
وجود [illegible] خود [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
خلاف [illegible]
[illegible]
ضعفا [illegible]
[illegible]
کل [illegible]
فعل [illegible]
[illegible]
[illegible]
قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مذکور است پس بعضی امور مثال احضار تخت بلقیس از سبا نزد حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رد شمس و امثال این بطریق اعجاز و
لعدم استماع بر وفق امور ایشان بتوسط اسم اعظم و تخلق با سمای الهی
میشود و فعل ایشان همین است و تعلق همت و ارادت فعال حق است
تمام شاه روان تخلق و تعلق ایشان بر فعال حق است و چون این
لعینا اثرت یافت ایمان خلاف بدیدیه موافقه ... و ...

[illegible]

کلمه ... علیه السلام ... نبینا و علیهم الصلوة والسلام ...

[illegible]

خاصیت ...
تعالی علیه السلام لا الذی یجرب الشمس والقمر ... لی
اسباق و ملاحق تفصیل ... بعد از آن کمالست ... بس ... و ملک
گذشته ظاهر خواه در آفاق و خواه در انفس که شمس و قمر کنایه است ...
خواه در شاه و حال خواه در شاه است ... علیه السلام تعالی علیه السلام
لا فعلت العالمین ... علیه السلام که مطابقه ...
حاشیه غیب و شهادت و ملک و ملکوت و جبروت ... عوالم ...

که هر که فطرت را شناخت فطرت تمام عالم را شناخته باشد ...
فطرت را شناسان باید که فطرت تمام عالم ...
دلالات ... ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
صلی الله علیه و آله و سلم ... ما عرف الله حق المعرفة ...
و ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک ...
...

[illegible]

... ملک ...
کن ...
لعلم ... بالتر ...
قل ... عالم ... عالم ملکوت ... مخلوقات ...
عالم ... و عقول و نفوس ... عالم ...
ترتیب ... ان ... الی ...
و ما تبعها ...

که و بعد از تمام تدبیر عروج نمود و اینه الیه و الی آثار اسما تحقق یافته
که یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه الآیه و چون تفصیل کمال الانفراد
مظاهر این امر روحست که لیحیط بقوم الربع و الملائکه صفها ایما را اختصاص
بذکر فرمود و خلاصه کلام آنکه تحقیق آنحضرت مینماید حیثیت الانحطار
و ورود مرتبه فیض تعیین و عموم آن و تعیان آن در مراتب کلیه و فروع العلم
تعالی علیه السلام انا الذی قال لی النبی القیا فی جهنم کل کفار عنید معونه
علیه السلام [illegible]
که [illegible]
آنکه [illegible]
تنبیه [illegible]
نور [illegible]
و مجامع مظاهر جمال [illegible]
را که [illegible]
می‌باشد [illegible]
زنجات قوابل القدوه [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
جلال جنید [illegible]
نسبت [illegible]
و سید المهتدی [illegible]
قد شنیده [illegible] یعلم و قال علیه السلام [illegible]
و مدرس الکبار و مجمع الشمار این فقرات با بعض فقرات که ایراد آنها
مذکور است تمام تفصیل الا امرار است تا دلیلی آنکه [illegible]
اعیان المکنه در مراتب علمی و عینی بوساطت حقیقت حقیقت من [illegible]
انطباع فیض [illegible] و مرتفع [illegible] و زبان استعداد و قوابل [illegible]
گسترده [illegible] استعداد هم [illegible]
بفعال [illegible] کمالات هر مرتبه

بی.

بین نشأته منشود و میوه ایشان از شکوفه و پوست و [illegible]
شهادت و ظهور نمایان میگردد و چه هم تعینات و مجالی حقایق [illegible]
و در تمام مراتب عالم وجود نسبت من با موجودات [illegible]
و عوالم [illegible] نسبت [illegible] یا معنوی یا مفارق یا مادی
یا جوهری یا عرضی یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا عقلی یا نفسی یا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
چون حق [illegible]
عدو [illegible]
انا الذی [illegible]
تعیین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و من [illegible] استعداد [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible]
[illegible] استعداد [illegible]
[illegible] قال علیه السلام انا مطلع الشمس و
مطلع القمر و منشئ النجم [illegible] الفلک فی البحور این [illegible]

بلغ

عیون العیان بوفا و موصین سلام الله تعالی علیه خبر از حقیقت حق
در مراتب مظهر الطلاق نعوم بخصوص سیفرماید من تا تابان و از ذر
آفتاب العشق در روش سازم مس فلزم الذاتی بعنی اوصاف [illegible]
جان و جسم انسان بجنب خاتمت و هم موجب جهت در سبحه لعل اند
تمام ربع افلاک مراتب وجود و امکانی سازم قمر حقیقت [illegible]
از عمو بتو یا اگر در فیض نخستین بند رحبت منم چه مقصود بالذات [illegible]
[illegible]
نعمت آن [illegible] صبح [illegible] خاصیت [illegible] الفرید [illegible] بعض [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] در یا [illegible] اوفاق [illegible]
و [illegible] سلم [illegible] حایلات [illegible] آن [illegible] منحون با [illegible]
در [illegible] ارجع [illegible] باین [illegible] فیض [illegible]
از خاصه بالسبع [illegible] با جو [illegible]
[illegible] تعاون [illegible] سعادت [illegible] صمد [illegible]
[illegible] جلال و جمال [illegible] منحص علی بن [illegible]
آیا معرفت و [illegible] تجلیات [illegible] و [illegible] علی [illegible] تسبیع [illegible]
سواحل تنجصات [illegible] کتاب [illegible] ابن [illegible] علم
ملضا فات [illegible] الله [illegible] الذی العلم [illegible]
تجلیها ظاهر و شعبت [illegible] علیه السلام [illegible] الا الذی [illegible]
شهید [illegible] العلم و قال [illegible] علیه السلام سیفرماید [illegible]
رست ملل [illegible] قبابات [illegible] که در عالم
فرو لعل تعالی شعال [illegible] بنم که در [illegible] باللحق الظهور حقیقت
خود قایم العلاو بالذات و [illegible] قیامت حقیقی آن قیامت
جامع میان قیامتهاست که از افراد و کمال العلیا و در [illegible] آن ظهور
لنفسه والله و بعد لذکر [illegible] ظهور آن [illegible] و در وقت
این بسیار عزیز و نادر است میفرماید علیه السلام که من آن [illegible]
[illegible]

[illegible] نمیبرم و لکن [illegible] کشند نشوم زیرا که حیات سار [illegible]
عوالم الذی [illegible] حقیقت شد و من [illegible] آن حیاتم و [illegible] خود
نمیکنند و در حق تابعان و [illegible] ولدوست که مالک این اللیل
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم [illegible] والمؤمنون لا یموتون
[illegible] که علی وجود عام و حیات سار [illegible] موت و قتل
[illegible] العلم و قال علیه السلام الا الذی العلم ما [illegible]
[illegible]
[illegible] الذی [illegible] الصدور [illegible] علیه [illegible]
[illegible] العیون [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
لنفسه بهر کس که خواهد میدهد و خزانه ولایت نقود و جواهر در بر
[illegible] بنت [illegible] علی ابن ابی طالب آن [illegible] علیه السلام و [illegible]
ابن عباس رضی الله عنهما در هر آسمانی و در هر زمینی از ملک و محمدی ولی ابن عباس
خبر میدهد صلوات الله و سلامه علی نبینا محمد و آله انبیا کانوا [illegible]
کانوا [illegible] من العلماء النبیین و الصحابه اجمعین اکنون میفرماید
علیه السلام من آن اسم که میدانم [illegible] حافظ در آن [illegible]

است لازم

تجلیات ... گرامی اسم الاسمای الٰهی و سلطنت و غلبه ذکر ... است

و انعکاس آثار شان منتج ... از آن و ... عیان بر موجودات کلیه ...

و ... میدان ... علم ... که آن شان ... ظهور ...

... و ... خاطرها چه ... قابلیت آن ...

... چه ... از آنجا ... می‌شود و ... اسم ... حق

... و خطرات للقلوب و لمح العیون و مخفیات ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... جهالات ... مقامات ... نفس و شیطان ... ظهور ...

... ولایت ... و ... این ... همه ...

ذکر فرموده ... و الحلال ... اقوال ... را ...

جناب ولایت مآب ... است که ... فیض

و ... ولایت ... علیه السلام ... العلیم

والفقر

٣٠

و المفصل ... تخصیص ...

این چهار اسم ... الجمال ... است اسم ... اسماء ...

بالسماء ... بمنزله اسم العلیم است ... بمنزله اسم القدیر ...

بمنزله اسم المرید و ... بمنزله اسم الحی و ... چهار ...

و ... اسم ... است ... معدن ... و ابن العلم ... علیه السلام

... الذی ... فانه ... للعالم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... علیه السلام ...

نقولات ... کن ... بر ... می‌شوند ... نفس ...

... و ... علیهم الصلاة والسلام ...

من ... و ... جمیع ... صاحب ...

... و انتقال ... و ... همچنان ... مقدم ...

مفوض ... صاحب ... که ... ولایت ...

... می‌شود ... دعوی ... تعالی

صلی الله علیه و آله و سلم که بموجب نص کلام مجید تقدست شئونه نفس الله این آیه
بلکه بیان اظهار حقیقت است تا بحدی که قایل افعال تا خلق آن عرش
شنم و تقابل لا افخم من نوع علیهم منهم و لکن عاکره یافت متحد بالصورت
محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و قوله تعالی بوکه مراد نشر افعال آثار ایجادی
باشد و نشر آن [illegible] صفات عظمی که بر او الشهور است و نشر کبری [illegible]
و در آن متشابه و قوله تعالی بوکه مراد نقص افعال و آنکه هر دو [illegible]

[illegible]

که الملکیت خدا و در معنی الملک فضل الله [illegible]
و ملکوت [illegible] کمالات و بهمین حکم [illegible]
خبر از مرتبه ولایت خاص پیغمبر باید ولایت را توحید و لهذا حضرت [illegible]
و قیامات خاص است بسبب این امور [illegible] را ذکر فرموده [illegible]
مقید [illegible] مرتبه اطلاق [illegible] اشاره که در
صاحب فصل الخطاب که فرق [illegible] میان [illegible]

ازلو

انوار الله تعالی بالنفس ست و آله العلیم و قال علیه السلام انا صاحب الاسم
قلت العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد [illegible] المنفق [illegible]
فیها [illegible] تواریخ و اخبار و آثار و حکایات [illegible]
و در تفاسیر و قصص مذکور است لکن بعض مخلوق خدا تعالی در وسط عالم
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تمام [illegible]
[illegible]
لعل [illegible] سیصد و شصت [illegible]
و در نور اسم [illegible]
حقیقت من با حقیقت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این نیست
اختصاص [illegible] مقام محمود بحضرت حبیب الله صلوات
و سلامه علیه و آله و اعادی لفظها [illegible] المنفق [illegible]
میکنند [illegible] عجیب و غریب [illegible]

و معارف الهیه که در هم این نوع کجا یافته که مع الاعراف رجال

بعوضان کلاب سماهم نقض کننده آن منم و نزول آن بر الهات استعداد

ذات که تحقق ترتیب است بمن مفوض است و در آخر الزمان

فرزند من مهدی موعود اتفاق و نزول آن الاحیاناتی متعدد است

هم بصورت اسم تحقیقات و لکن العلم قال علیه السلام لا الذی

له هلکت [illegible] للمتعدد بسیف ذو الفقار چون کاره

[illegible]

[illegible]

لا صاحب [illegible] و الخضر و معلمهما تا و ایات این فقرات الدنیا و ملکات

گذشته ظاهر است و استعدادی دیگر و ستار و ایات آخر [illegible] باید که منم کل

که ز اولاد من نوع [illegible] را در گشته بیان آن گشته که نوع آنکه استاد کبیر

و درین شاه که بیان الصفات [illegible] تشخص است چنانچه از علم و ظاهر است

و نحن معاشر الانبیا [illegible]

قیامت که [illegible] بصورت علم و بیان الصفات حال [illegible]

نموده

٣٢

میشود و بس جامع العلم و درستی ان [illegible] منم هم [illegible]

[illegible] الکیت و منم [illegible] الاسم [illegible] آتش نفس و شهوت و غضب او

نجات [illegible] فیضان الاولاد [illegible]

[illegible] و منم که یوسف عقل [illegible] المعارف و معلوم [illegible]

و [illegible] طبیعت [illegible] تعلیم دهنده

[illegible]

[illegible]

و [illegible] شهادت [illegible]

و الغیب شهادت [illegible] تشخص که در عالم شهادت [illegible]

علی و [illegible]

من ناشی شد که [illegible] و الخلق [illegible] المؤمنون [illegible]

بهمان نوع در [illegible] و من [illegible] کننده [illegible] حقایق

در [illegible] شخص من

و شخص [illegible] که عالم شهود است [illegible] نقوش [illegible]

کنم همان [illegible] وجود بعالم ظهور [illegible] و العلم و قال علیه السلام

لا الذی [illegible] الصحابه [illegible]

و مانند و بودن در پرتو حکم چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که نبوت
ولایت از جهت ختمیت ولایت عامه اتم و اظهر بود و تحو که از او لوالعزم باشد
غالب بر جهت مناسبت با مظهر ولایت مطلقه که آدم ولایت
محمدیت صلی الله علیه و آله و سلم مبشر بود برای آنحضرت را الهندات کلیات
معنویات آنحضرت را تقید و محصور نمود نسبت بعوالی عینیت منفرد باید
و خبر میدهد علیه السلام که منم آن کس که الله بدی باور ز لالی پاک [illegible]
یعنی [illegible] ایمن [illegible] مطلق باوجود [illegible]
لعکان [illegible] و جهات [illegible] مستند و قوع [illegible]
ذلالت میکنیم با جهات [illegible] خوش [illegible] وجود و [illegible] با خود [illegible] شود
از آن سبب با هست خوش [illegible] سعادت [illegible] محقق [illegible] با جهات
از اول وجود [illegible] بالدین [illegible] امکان [illegible] با جهات [illegible]
ظاهر باشد [illegible] از خوش [illegible] تفصیل [illegible] کلیه
موجود خود [illegible] گردد [illegible] یعنی تفصیل [illegible] آنکه [illegible]
که در ضمیر [illegible] نفس [illegible] تعلق [illegible]
رنباتست [illegible] مکان [illegible] عنصری [illegible]
و از جمله کمالات [illegible] مراتب [illegible] و مراتب
همه کمالات [illegible] مختص باکمالات [illegible]
ملکوت و [illegible] مراتب [illegible] مقامات [illegible]
تولیدی و [illegible] مراتب [illegible] غذا است [illegible]
وازان ولطافت که غذای وجود بهر کس است و از آن تربیت
چیز ذخیره در خانه استعداد [illegible] میماند از برای [illegible] است
و نیز هر وارد [illegible] از [illegible] و دیعت و ذخیره مینهد
منشاء تعلق [illegible] غذای [illegible] شود [illegible] کلام اشارت است
از علم تفصیلی خویش بمراتب هر شی و در نشأت و مقامات
علمی و عینی والله اعلم و قال علیه السلام انا البعوضه التی [illegible]

بها مثلا این بیان العاطفه تحقیق خوش است علیه السلام انا البعوضه
صغیرة والاکبیره الا احصاها یعنی انحصار و تقیید [illegible]
تقیید [illegible] متشخص مطلق و مطلق متشخص و این اطلاق [illegible]
من اثر و من الاحوال [illegible] بعض [illegible]
مخلوقات [illegible] ان [illegible] اعظم [illegible] بجمله [illegible]
[illegible] الاطلاق [illegible] مکمل [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] تعینات [illegible]
[illegible] الذی [illegible] کمالات [illegible]
علیه السلام [illegible] مشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible] تحجب [illegible]
و عددیت [illegible] التقضای [illegible]
بالعلقات [illegible] عالم الافلاک [illegible]
[illegible]
من [illegible] الاقتضای [illegible]
و مطلق [illegible] و مطلق قبض [illegible]
ظاهر است [illegible] صادر مشود و لان [illegible] الا [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] جمیع [illegible] الافعال والاقوال [illegible]
بر طبق الاقتضای [illegible] والله اعلم و قال علیه السلام [illegible]
[illegible] والخلق [illegible] فلما ظهرت [illegible]
[illegible] فلما [illegible] اسم [illegible] بیان الحدیث [illegible]
[illegible] والخلق [illegible] علیه السلام [illegible] تحقیق [illegible]

که الله تعالی اورا در ایران وجود بنگاه بجود ارای ولایت در حالتی که تمام مخلوقات
در عالم تاریک عدم بودند و همه را بطاعت من خوانند و دعوت همه را
کتم عدم مهمان خانه وجود در سر خوان مطالعت بجود من نمود که اطاعت
و فرمان برداری من نمایند و [illegible] از حقیقت من تقاضا کنند همه [illegible]
یابند و وجه این آنکه [illegible] لاثبات [illegible]
مذکور شد [illegible]

[illegible]

سیمه پایه علیه السلام [illegible]

[illegible]

من ظاهر شدم همه [illegible] مجلس [illegible] شناختند
و دانسته [illegible] ظهور غایت [illegible] جل تعالی
خبر داد همه را [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
جاء اسم ما عرفوا کفروا به [illegible] محمد صلی الله
علیه و آله و سلم [illegible] آنحضرت [illegible] صلوات الله علیه و آله [illegible]
[illegible] صفات [illegible] شناخته [illegible] حضرت [illegible]

انبیاء و اولیاء علیهم السلام و همین که آنها شناخته خود را نیز ساخته فراگرفتند و شناخت
[illegible] حقیقت حقانیت [illegible] و شناخته [illegible] مستور داشتند
و پنهان کنند و کافر شدند همچنان [illegible] معامله رفت [illegible]
[illegible] که حق حقیقت [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] طبیعت و مقتضیات نفس [illegible] و عوائق
[illegible] ایشان [illegible] شناخته [illegible] گذاشته [illegible]

[illegible]

[illegible] العلم بیان [illegible] عرش [illegible]
[illegible] بیان حامل [illegible] عرش [illegible]
[illegible] عرش است [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سلام الله علیهم [illegible] عرش [illegible]
[illegible]
که من حامل علم [illegible] حامل عرش [illegible]

الصلوة

بلغ

من حامل آلکم و تفصیل این علم از تاویل تنزیلات الهی که در قرآن

و کتب سابقه است یافته می‌شود و این تاویل اختصاص به الله

من راسخ در علم یعنی اصل علم راسخ و تحقیق راسخ در علم من اختصاص

دارند پس تاویل کتب آلهی نقد من ... چنانچه مقصد در علم

است فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لا الفاتحة ... انزلت بقائل

تاویل للقرآن و لذا علم و قال علیه السلام لا اهل البیت ...

[illegible]

و بهمینه متحقق آن وصیهم ... علیه السلام که ...

و محق و سوال ... آنها یعنی ... تجلی می‌شود ...

ولایت بعلی نور صیانات الایمت قال الامام محمد بن علی الباقر

علیه السلام فی قوله تعالی افمن یکفر بالطاغوت کل ما شغلک عن

مطالعة الحق فهو طاغوتک و الله اعلم و قال علیه السلام لا اباب لیس

الذی قال الله تعالی الذین کذبوا بآیاتنا و استکبروا عنها لا

تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط

و کذلک نجزی المجرمین میفرماید علیه السلام که من باب الله

للدلیل

و بواسطه حصول اسم العظم و وصول بکمال ذات انسانیم و آن باب

همان است که در آیه کریمه ابواب السماء معبر شده یعنی که تا باب ملایک

من که ان کمالات ملکوت کشاده نشود دخول جنت کمال انسانی

که رجوع با صلیت واقع نمیشود و آنانکه با آیات الهی که مظهر اسم الله ان

بیا و ارند و تکذیب کنند و باستکبار از آن که انسان

کشاده نشود این در که معرفت الله است و تجلی باطن و

[illegible]

... علیه و آله و سلم که او صلی الله علیه و آله و سلم مجرد طریق تعین عاقبت

پس همان نسبت ملک را با عاقبت آن حضرت محمدیت و

با حامل عرش سرا و صلوات الله علیهم الجمعین و حسب اول

عالم همین حکم و الله اکنون میفرماید علیه السلام از ... عالم را

چو ... الاولیات عالم خصوصا این ... قوت که از ... ندهیم

در خدمت من که عبارت از مطابقت وجود من موافقت امر رب
که طاعت است از چه خدمت من که بر ایشان فرض شده بود که
آن است که از من تربیت یافته متبعیت من نموده ترقی کرده از مقام
و ما منا الا له مقام معلوم رسیده در کمال وجود چه مقام جمیع خاصان انسان است
و بکمال وجود رسید تا باین مرتبه است و هر موجود که باین کمال رسد
بانسان می رسد و ناچار است تمام موجودات را الکمال رسیدن

[illegible]

فرمان برو بلدی [illegible]
کمال [illegible] حاصل شود از جهت [illegible] اختصاص [illegible]
زیان نسبت حاصل شود [illegible]
بالتبع بلاواسطه و بالواسطه پس خبر نیست و فرمان بردند ایشان
مطلقا مخصوص بیان باشد باختصاص بخشیدن آن که دیگر از در
کلام شد زیرا که فقره لعل خبر است از طاعت ایشان و فقره
دوم خبر است از اختصاص آن که و این دو مطلب را با حضرت
علیه السلام در هر مظهر که واقع شود خواه وجودی خواه شخصی و بحسب ظاهر
در نسبت هجرت که بر اشتر [illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
اکبر

خواهید چه بیان و مکلی بیان [illegible] ما مور شده [illegible] در الضیاء مفصلا
مذکور است والله اعلم و قال علیه السلام اللهم من اسمائك [illegible]
[illegible] الاعظم ولا اعلی میفرماید علیه السلام من اسمائك [illegible]
[illegible] آن اسم اسم الله ای الله است و لفظ اسماء [illegible] اسماء الله
[illegible] است بحسب الصفات و الاطلاق و [illegible] تمام اسماء در آن و برآن
که اسم عبارت است از تعین ذات به صفتی از صفات [illegible]

[illegible]

اسم الاعظم پس در تمام مراتب عالم اسماء و اعیان [illegible] اکمل است
از آنجهت [illegible] اختصاص [illegible] در کلام [illegible]
بیان میفرماید و میگوید علیه السلام من صاحب طور [illegible] یعنی در هر طور
از اطوار وجود که طور ما خود و معتبر است حقیقت آن طور دیگر
بمعیت آن سر هر طور از اطوار است [illegible] زیرا که از جهت حقیقت
[illegible] صفات الله از دیده و آتش بجا ذات الله [illegible] ظاهر است

بر کلیم وجود امکانی منحصر و باوجود آن کی بشنود مکالمه فانی اتی طاهر است
چنانچه بطور فیض تحتانی از مطلع نور بتبیین مطور الاولیت از مطلع انوار
و طور روحیت که مطلع انوار لاهوت و جبروت است و طور قلوب از مطلع انوار
علم و العیان است لیکن هم راحت و مصاحبت من تابعیت
من حیث مطلع الاسرار و صاحب کتاب مجلد منم که الم الکتاب حقیقی
اتمام الدلالات و احکام و اخبار آنکه در کتب سما و در کتاب مستطاب خود

[illegible]

بسیف من الغفار و بحکم [illegible] لاهوت و جبروت [illegible]
زن الف حقایق زنات اولین للعالم الاهوت و حقیقت من ظاهر است [illegible]
عالم شهادت و ملک و ناسوت چه هم را که از من ظاهر است بعد از وجود [illegible] میشود در
یعنی از اول ظاهر من الاظهار زنزیل یابند و بنور ظهور نمایان میشوند و
از اول باطن من الاظاهر نزول یابند و بظلمت خفا پنهان میشوند چه
همچنانکه نبوت حقیقت من مقتضی اظهار است ولایت حقیقت من
مقتضی اخفا است و چون محمد کل منم پس مقتضای جلال که از
ولایت کننده بد بحثا تبلیغ کرد و من جلال و جمال وارد و کرامت
استقبالم که صور صفات و معنی از منار مخصوص که شعله محبت نیز از آن

ر

بزرگتر چون شر الله قهر و صورت این صفت من در مقتبس تخصیص
ظاهر است که در گذشتم تا کشتن و بار قان و عاقلین بالواریب کردم و زنان جادو
ساختم الی الابد استعداد او ابدا و قال علیه السلام انا الذی اظهرت بالسلام الذین الا
ستنن من الظالمین لا الذی الذی بعده الامام انا الذی ارد المنافقین من حوض الله
بنوبه علیه السلام بعنی آنکه خدا تعالی ما اظهر دین را و بعید ازین [illegible]
در ساق عرش نوشته است که بعد از من انتقام گیرنده از ظالمان

[illegible]

حضرت محمد صادق و [illegible] فتح الله بعباده [illegible]
و قال علیه السلام لا باب [illegible] فتوحات
کمالات با استناد از بساط تجلیات [illegible] مستعملان بنوال الشیخ
و فیض بی پایان من باب بدین فتح الله الکل همچنانکه باب مدینه علم [illegible]
است صلی الله علیه و آله و سلم منم پس هر کس که لا بحث من للمعانی [illegible]
فتح آن البیت که و اتوا البیوت من ابوابها پس چاره آن ایشان [illegible]
الی میا [illegible] و لکن از اول [illegible] بعد [illegible]
ار باب الالباب [illegible] نحو [illegible] بعد از [illegible] ان باوتعرض [illegible] الحکم [illegible]

که و بعضی یهتدی المهتدون و چون مفاتیح الغیب که اسماء الهی اند گردد
پس گفته است و در وقت ظهور بر حجاب جلال اسم الله که عین [illegible]
والعلم وقال علیه السلام ان الله [illegible] بالطف الحدود للاعاضل
[illegible] ثم نور و ولایت [illegible] الکون [illegible]
[illegible] رسول الله فی الارض فتعرفه [illegible]
پیغمبر باید علیه السلام [illegible] نور الله [illegible]
[illegible]

[illegible]

جلال و ولایت او در زبان جمال نبوت [illegible] خلیفه الهی
از کسی که در کل خواست و باز داشت از اشیا خاص [illegible]
یعنی در اطوار و ادوار مراتب شناسند کان که [illegible]
استعداد و قابلیت اختصاص شناخت [illegible] ایمان و توحید
و مفیض نور عرفان الهی است یافته اند که السعید سعید فی الازل [illegible]
تمت

و از انبیا شناسند آنان که ایشان استعداد و شان قابل انطباع صورت
حق خواهند بود [illegible] شقاوت [illegible] والعلم وقال علیه السلام
لا قایم فی ظلمة [illegible] والنفس [illegible]
[illegible] و اما معرفة الحقایق در اصطلاح محققین [illegible]
هر کامل که نوبت ترتیب وجود [illegible] العلیم در عالم جبروت [illegible] علم
[illegible] و تعلق علم [illegible] ظاهر وجود [illegible]

[illegible]

[illegible] تعلق [illegible]
[illegible]
باطن راجح شد محقق است پس [illegible]
نفس [illegible] حجاب [illegible]
پس [illegible] مطلق [illegible]
باطن یعنی [illegible]
[illegible] تعلق [illegible] والعلم وقال علیه السلام [illegible]
و [illegible] ناطق بیان [illegible]

میفرماید و باید سخن سابق نحوه نمیکویم علیه السلام از سخن علم صحابه است که تاویل
نطقی نیست و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم باطنست از تنزیل
نطقی نیست و علم صحابه ولایتست و تعلق بباطن علم الله و علم
ناطقی تنزیل است و تعلق بظاهر علم الله پس حقیقت هر دو علم مطلقی است
و شامل جهات مطلق است نه علم مقید باطلاق در مقابل جهات
زیرا که جهات مطلق از اطلاق و تقید عدمیست و مجرد غیر متنوع پس چون علم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و لم یکن شمار کرد که افعال محجوب است و دور که همان جان [illegible]
ذکر متعلق بتشخیص است منتهی باوله اشارتست با کثر نقولات
این خبر و مقالات تا از آنحضرت علیه السلام و معلم علم و شنوائی نطق
بمن مبارکش بیان بعضی از این اشارات نقد صاحب عقل سلیم
و هوای [illegible] و اعتقاد معتدل مستقیم و مسلم تا وی ذا کر مناسب
مقامست اینست که میفرماید علیه السلام در صحابه من الا الله
و العلم

یعنی همچنانچه که در مراتب عدد لا یتناهی هر مرتبه شامل تمام مراتب است
متاخر از اوست سابق الخبر یعنی وجود مرتبه خود و ترکیب همچنان وجود
لذو جوه من [illegible] تمام آنات [illegible]
[illegible] با علم صحبت و صحبت [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تشخص [illegible]
لذا انبیا و خواص از العلیا [illegible] علما جم از انست و پس متخلق باسم
سمیع و علیم و بصیر در مقام حب فرائض و چون غایت وجود عالم باشت
که لانت آلهی است پس [illegible] وجود [illegible] اسما [illegible]
در هر چشم زدن زیرا که من از خلق جدید [illegible] تجلیات [illegible]
در [illegible] پس [illegible] تمام عالم از حقیقت من [illegible]

والآیت من ومظهرت من انکار وخلق جدیدی باید در نظر شهود من وبین
با آن تجددات و کیفیت تجددات ولا زال عالم ولایزال کم دریر آن
بشان ظاهر چون ظهور واحد در مراتب اعداد و دوم آنکه وجود مستمر علمی
اللهم چون استمرار احدیت در مراتب کثرت لا تنهایه عدد و این اند
نقل ورود نقطه است از محققیت کرد [illegible]
[illegible]

[illegible]

توحید که کلمه لا اله الا الله است [illegible]
میکنم تمامی موجودات امکانی از معمولات شعور [illegible] وجودی محو کنند
تصدیق نفی بعدم ذات خود باز میکنند و در مرتبه ثانی از نفی [illegible]
میکنم تمام مستعدان قبول نور توحید سر از قبور ظهور شان [illegible]
عاری از لباس وجود [illegible] نفس [illegible]
جمع [illegible] نور توحید است [illegible]

فایض

فایض شد بحیث حیات جاوید وبقای باسر رسیدند و این انوار اسرار ان
نور توحید بسیار دشوار است [illegible] و هیچ آنکه [illegible]
ابدی که از [illegible] الاستعداد اوست [illegible]
من [illegible] وقال علیه السلام [illegible]
و هم کهیعص [illegible] ان الله تعالی واوانا اسرار الحروف ومعانیها
المقطعات [illegible]

[illegible]

تمیدانند [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible]
میخوانده انه یا کهیعص یا حمعسق اغفر لی [illegible] وقال علیه السلام
لا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد صبیا لا المتکلم علی لسان [illegible] یوسف
الصدیق لا الذی تاب الیه علی داود ولا الذی اصلح [illegible] عیسی فی
خلف لا المتکلم علی لسان صبی لا المتقلب فی الصدور بیان بعض بعد از
مختصر میفرماید و چون آن تحریر که حال کلیت [illegible]

علیه السلام

در تمام افراد از رحمت سریان و سیر دارد و فرد اکمل که مجلای کلیت
وجود است در تمام مراتب کلی و جزئی وجود سریان و سیر دارد و لکن
فقره لا المنقلب فی الصور چنان همه گرده و ساخت که حقیقت کلیه
نوعیه انسانیه جمیع کمالات مندرجه در ذاتش ظهور میکند در افراد
اکمل و کامل و متوسط و ناقص هر یک از نشئات وجود بقدر
آن کمالات که آن مخصوص و مناسب آن نشئات وجودات ظلی
آن نازل [illegible] بوجود می آیند [illegible]
در آن نشأت بجهت حقیقت [illegible] و لکن [illegible] جهت [illegible]
یک فرد [illegible] بجهت همان [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] آن [illegible] الارفع
باتمام موجودات [illegible] علیه السلام [illegible] الا [illegible] والعبد [illegible]
که او سر [illegible] فی العالمین علیه السلام لا [illegible]
بود و از [illegible] تعالی علیه السلام [illegible]
و تفصیل [illegible]
[illegible] خلقت [illegible] محبت حقیقت
و لکن [illegible] وجود [illegible] تعینات
نقطه اول [illegible] تعینات [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
که در آیه نور از قرآن مجید مذکور شده و ملخص جمله [illegible] که چاه از
لا اخذت لیست که مشکوة [illegible] چراغ [illegible]
و مصباح [illegible] مطلق [illegible]
که نه شرقیه صفات جمالست و نه غربیه صفات جلال و لکن [illegible]
تقاضای اسمای ذاتیه چنان قریب الضیاست که هنوز نار [illegible]
باو نرسیده [illegible] روشن میشود و اکنون میفرماید [illegible] السلام

من

من شاء [illegible] و فروع زیتون [illegible] که در زجاجه نورت
ظرف مصباح وجودی [illegible] شانه و فروع که [illegible] زیت یافته که
گفت [illegible] خلقت نورت
و ولایت که تعینات [illegible] یافت [illegible] فی الخلق [illegible] تعینات
قندیل حقیقت مطلقه نورانیت [illegible] قوله [illegible]
لا [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible] تعالی علیه
[illegible]
[illegible]
لا مصباح [illegible] علیه السلام [illegible] مصباح
نور و اقعیت و اضافه [illegible] الهدایة للنور [illegible]
بمنت که مصباح الهیه در زجاجه ملکوت و مشکوة ملک [illegible]
حیث الحقیقة که مشکوة [illegible] در مشکوة [illegible] نور مصطفی است
صلی الله علیه و آله و سلم که چون یک شخص [illegible] مقابل آئینه [illegible]
یک عکس [illegible] باشد و دیگر عکس [illegible] و لیکن شخص آن [illegible] است
که اول ما خلق الله است و در عالم [illegible] وجودی [illegible] آن

که هیچ چیزی نیست که بعمل آوردن آن ازو عاجز باشد مگر که بنشان آن چیز را یعنی
فاعل مطلق و قابل مطلق لازم است نه فاعل و قابل بنشانیدن
لا بشعور و ممتازند و در بعضی نسخه بجای بمعرفته لفظه و قعت
یعنی فاعلیت مطلق در جمیع قوابل ظاهر است و فاعلیت حقیقت
پس در همه متعین است و قوابل همه قوابل اسمائیه همچنانکه همه فاعلیت
حقیقت نمود این اسما نیز درود کرد و افرادش متعین است و در ماهیتش
ولایات ... العلیم فماک وخان ان الا الذین ... الالحاد
و افرادش ... السموات ... ان الا ... عالم
علیه السلام لا ... القصد لا علم ... الجبال ... و بعد
للنفس لا ... ان ... خفیت ... ملکت ... ازین
لعلم عدد للخلق ... علیه السلام ... و ... علم و
مغو با بر علیه ... الا الله ... حقیقت
لله عالم غیب ... بعلم ... که علم ... علم
طاهر است که تفصیل ... که هر نوع ... علم و
تفصیل یعنی ازان ... بشرات ... علیم و
کل ... جبال ... اللهیات ... منجرات
تحقق ... فرائض ... ان الا ... ایات
علیه السلام لا الایات ... الکبری ... علیهم ... بحث
معلقه مغو باید علیه السلام که من عین الایات کبری الکبیم که خدا تعالی
فرعون را نمود و لله با وجود آنکه عصیان الله نیز و همچنین در نشان شخصی
نیز بوجود من الله لعظم الایات آنکه است که بنجا الغاف دین دنیا و قال
نمعه و آنها با وجود این آنکه عصیان ... بالکفار و خلاف ... والله اعلم
و قال علیه السلام الا الذی اعطال الثقلین و لیصح مرتین و لظهر الکلا انیا کشف
شدت ... ثقلین الذی تا وان اشارت ... بنقل حضرت

اسمعیل

بلغ

حضرت م

اسمعیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و بتقبل حضرت حبیب الله و رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم و الصیام مرتین بنداء هر دو ...
در شان این جان و جلال ... یعنی باید که در هر مرتبه الصیام
و تقبل الظهار الشان چنانچه خواستم و دانستم معانی و حقائق
شان و تقبل و الصیام و لکن نیز اگر خواهم الظهار ... و لکن العلم
و قال علیه السلام لا الذی ... الکفار کفر کالب و صعود
الکلب ... لا الذی ... صنیعة ... الله ...
لا الذین ... علیه السلام ... ان ... الکفار
الکف ... و ضبط شد ... علیه ... کفر ... الکفار ولله
جمله ضبط شد ... جاحدان ... علیه و آله و سلم ... ان
و ... الله ... علیه ... شد ... ان
تعلیه ... تحریک ... شد ... علیه
حجت ... الکفار ... شد ... علیم ... الله
من کفر ... الکفار ... الله ... الف
و باعث ... الکفار ... الف ... سالف
لا الذین ... سالف ... سالف ... حال
سالف ... سالف ... سالف ... بست
و ... منصوص حیث منع
الا شیئا سراً و صرت مع جهد استغفار می‌شود لا کلام که زن حامل
بالف ... و ظهور حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود در نشأت
وجود آنکه وجود کار فرا گیرد و جز تحکم الله بقول الله حقول برد
از نهر ... یا ولکن العلیم و قال علیه السلام لا اقاصم فراغ ... الله
و محرم و ... لا الکرین لا مغذب الحیث والطاغوت و محرم
و معذب تعویض و یعوق ... اجمال تا وان ... حقیقت

اشارت است اینست که پیغمبر علیه السلام از جمیع تعینات کلی و
جزئی جلا داده که مناسب ظهور کمال جمال اوست که ذاته در ادوار وجود و
عوالم آن و جمیع مکانات حق را از حلیه آفاق و جمال انفس فاجل
استیصال آن و تبدیل آن در رنگ آن و اصطلاح آن نموده و
زیرا که این البیت العتیق همین منسوب در هر نشأت و
مقامات و مراتب وجودی و علمی نیز را از جهت وحدت
و بعقب و نیز از تعینات جنبیه ... چون سهو ... کمال ...
و بعقب و اطلاق حقیقت کمال از ... سبحان ... تنها ...
در مصاف و قاطع طارق ... از تشکیل سبحان ... البیت الا بعد از ... ان ...
و ... الله حق ... این نکته العلم ... والسلام ... باخت ... که
و محض اشتمال این مکتب اعلم ما ... است ...
نه علی سبحان و جمال الذی ... لفظ سبحان ... لکن ...
لا یوجد الفقیه ... لکن یستعمل ...
طبق محاوره ... خاص ...
با انحصار ... و مقابلت ...
لذت نفیست ... حقائق آن ...
احکام حقایق و آگاه ... سبحان ...
جهت آن سبحان جا با که ... علیه السلام ... متعلم
حال پیغمبر ... مقبله ...
نشأه و مقام و مقود و مرتبه علم و نفقه و میان احکام هر جزء انفصال
وجه زیرا که کل شیء فیه کل شیء و چون مشهد تجلیات نشأه ازی
قدم کامنست پس حوادث لعذرات و ساعات و آن لا منفصل
و مرتبت ... این نشأه میدانم زیرا که مورد همه منهم و دراکها آن
اسرار وجود و شناسایان حقیقت ظاهر و منکشف است که از فیض
که بر دل ... شود مورد ... گذشت والله اعلم و قال
علیه السلام

علیه السلام لا الذی عندی اثنان و سبحان اسمائی اسماء العظام
بجهت تفرقهای محققان علمای ... که ظهور و ایجاد الذ جهة
اسماء الست و در حسب اقتضای آن هر فرقه و ... را ... مرتبت
... و دو فرقه ... است ... حدیث ... مستغرق ...
الحدیث پس پیغمبر علیه السلام ... انتهت ...
... که مراد این ... و دو فرقه ... الا ...
... که ... اند ... ان ...
... آن ... علیه السلام ... الذی ...
... علیه السلام ... الارض ...
... الارض ...
... حقیقت ...
عارفان محقق ... ان ...
... و محققان ... بعنی ...
تمام عارفان و ... الکعبه والبیت ...
علیه السلام پس ... علیه السلام ... طرف ... علی ...
خودش خاص ... الارض ...
البیت العتیق ... است ... عارف ...
حیث تمام موجودات ...
و حضرت سید محیی الدین عبد القادر قدس الله تعالی سره العزیز ...
با نعمت ... و اما البیت طائف ... کعبه ...
... بیت العتیق و ... بیت المعمور ...
پس ... صلی الله علیه و آله و سلم ... پیغمبر علیه السلام
... حاصل ... کعبه حقیقی و بیت ...
... و بیت العتیق ... سابقه منهم و منهم ...

من انیست که خدا تعالی را تملک مشارق الارض و مغارب آن
و بعد که ازو در آخر اسم زر نی و نغز کردسا و رقم اهتمام در نور دیده می شود
چه بود این امر را تملکیست در حقیقت و الایم و دیگران را بحسب
نسبت و قرب تحقیق من ذلک عبارات الامثال الی الله حجه
موجب آیه و اما بنعمه ربک فحدث بر زبان حقیقت بر زبان جاری

[illegible]

و در اسم خبر نیشیوران و لاد بدلان بمعنی که اسم مقدس ...
چون مع فیما باش لهذا اسم رسید براان واقع می شود و له التعلیم و قال
علیه السلام ان الخلق الاشیاء الوجودیه کیف اشار الاباب خطیبهم الذی
یخوضون فیها بجان این الم تعم الا که مظهر از مرتبه الانجم برسان
مبقر باید علیه السلام که مظهر اشیاء وجودیه منهم چنانکه خواجم حبیبا کرم الله
و در کار ماکه نتوان اسم بعض در هر دوره رفت ماکه نخواست بعض حب تراتی
من در مرتبه ایست که از و فعال و اسم و صفت و ذات کم در آن

تساوی یافته موجب آیه و باشاون اللایق والدر خیان تحقق در
تخلق بالسلام ارشیه من عجب شیخی است و من الذنب شبه مو
چه بود من تأثیر و خلق که دراحوال ورد خطایای عقل و موبیات قوی باد وقع
ها هنیشود باب آن خطایا منهم کر ازان ورد من میدانم و بدلان ...
از اسمای سر با هر طایفه بفرقه از ایمان ورد دین ...
معلق جامع حلال هیرم وجودات را باز گشت من و نعمت ...

[illegible]

ایمان وجهی ... کلام معلوم و سلن نمحو ... سکون ...
وجودی کمالات را احاصل شد با این خطبه لابد کار وجود که زنست
للقیاس بر فرست این اصلح مثال است که از باب این خطبه در آنکه در
خطبه ایکنا ثابت وجود کمالیکه العدا احاصل از این خطبه شکر
و غیر غنیه للتمام الفصل الرکی الجلیل والله تعالی الحق و هو یهدی السبیل
والحمد لله رب العالمین علی ما انعم من الکلام ... القائم المسمی لا
الرجال فی تاویل خطبه البیان و چون بر نعمت شکر نه واجبست

پس بعد از حمد و شکر الهی و صلوة و سلام بحضرت رسالت پناهی ...
[illegible] صاحب الحب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین قصیده [illegible]
[illegible] تصاید فیض بجود نفس صاحب
مقام محمود صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] نظم [illegible]
بعون الله و بالحول والقوة

تصنیف [illegible]

[illegible]

با عجز بهر سو سر بلند از آن استم
درِ بنهادن به رفق فرقدان استم

کام عالم لاهوت و حاصل جبروت
[illegible] تصور چو ناگهان استم

[illegible] وجود نسخه غیب
ز انجماع در آئینه عیان استم

صفای جوهر هستی ز علم [illegible]
[illegible] محبت او ملک جاودان استم

چو سیع جان بهوایش کنند پرواز
صدای [illegible] از فوق لامکان استم

فضای عالم امکان [illegible]
[illegible] از پی محبت جود و دلان استم

تعینات وجود از تصورات [illegible]
قبول این ز خود [illegible] استم

ز خانقاه [illegible]
شب [illegible] صبح [illegible] استم

رسم بحر کمال [illegible]
ز [illegible] فیض [illegible] استم

جهان تصوری میکند [illegible]
بجانب [illegible] ازل [illegible] استم

[illegible]
[illegible] در گلستان استم

جهان [illegible] وجود [illegible]
[illegible] استم

زهی مهندس نقاش [illegible]
[illegible] نهان استم

[illegible] جهان وجود [illegible]
نشان [illegible] استم

الف [illegible] کتاب [illegible]
ز الم [illegible] استم

[illegible] نقطه [illegible]
هزار نکته [illegible] جهان استم

[illegible] آئینه
ز انجماع تو [illegible] جهان استم

[illegible] عالم [illegible]
[illegible] تو از جان [illegible] استم

[illegible] زبان [illegible]
جهان بزرگی تو نوجوان استم

بر آستان تو جان [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] استم

ز [illegible] تحقیق [illegible]
محبت تو [illegible] استم

[illegible]

چو هست پایهٔ قدرت برون ز حیطهٔ عقل   کجا به کعبهٔ مدح تو توان رسیدم
مرا چو سکه در آتش از نقد رنجید   مرا از تخیل تو صورت جهان السلم
تو مستبد ابیه و عالم دلیل لین   که در حدیث تو سر تا بپا زبان السلم
خطیب منبر گلبن نهم ورق بلعضم   که در گو یی از خطبهٔ البیان السلم
چه حاجت است مرا عرض حال خود اکنون   چو راز سینه سبح ضمیر الکنان السلم
ز نور کار کریم کرم رسد لطفی   چو چیر آن ز نوال الاقا خاندان السلم
به کف از لب جودت نوازی فاد را   که گوی چرخ بیا بوس صولجان السلم
چو یافت ترجمهٔ خطبهٔ بیان انجام   ز نخوه خود و بدان شکر زبان السلم
سپاس مهر خداوند را از این نعمت   زیاده زانچه در امکان شکر از ان السلم
صریر خامهٔ تحریر این نخبه بیان   اگر بسامعهٔ هوش انس و جان السلم
ز دولت پدر این طور زجاه عزت   جهان جهان ز ره و تحسین ز هر کران السلم
نزاکت کرد بیاد از شغل زرین بیل   نثار بود به دست فرشتگان السلم
بود کمالضلالی تجی الت عجب   گر این گنج که ز فیضان صفات آسمان السلم
در و عکس نجام ولای آل نبی   مدام لذت عرفان الکهان تا آسمان السلم

ز فیض جود شه چون رسیدم این توفیق
چنان روا است که تا آخر الزمان السلم

۴۴

بلغ

اوراق
۶

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد و لک المنة الهی لو حمد العالم حمد [illegible] من الله الاسما الالهیة [illegible]

و فیض و منبع الکرم و جهک [illegible] جلالک [illegible] زبان [illegible] صحیفه جمال [illegible]

تجلی انکشاف [illegible] ولایت [illegible] علم الاعلی [illegible] علیک انت کما

اثنیت علی نفسک [illegible] همین بس [illegible] تا [illegible] کار [illegible]

بدانست و صلوات زاکیات و درود و سلام [illegible] بر [illegible]

[illegible] اما بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible] این را تفرقه میان مفهوم و ما صدق ضرور است [illegible] مفهوم [illegible]

ماست و الله اعلم ذوق شعور بوجود بالاقرار است [illegible] واجب [illegible]

شعور بوجود مطلق است و ادراک [illegible] ادراک [illegible] و الله اعلم ذوق

شعور او [illegible] بالذات [illegible] بوجود [illegible] شعور [illegible] و الله اعلم

ذوق [illegible] وجود است [illegible] انسان [illegible]

حیث [illegible] و الله اعلم ذوق عدم [illegible] ادراک نشود پس شعور [illegible]

لا ادری

[illegible] وجود بالذات [illegible] و الله اعلم ذوق [illegible]

نفس [illegible] متغیر ثابت [illegible] و الله اعلم ذوق بالقوه

و بالفعل [illegible] و الله اعلم ذوق [illegible]

[illegible] اضافات موجب تحقق جهات [illegible]

و الله اعلم ذوق [illegible] اضافات و الله اعلم

ذوق [illegible] و الله اعلم ذوق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ظاهری [illegible]

[illegible] زید [illegible]

[illegible] اشتباه [illegible] از محالات [illegible]

عبارت [illegible] و حضرت [illegible]

اشراق [illegible] بالاستقلال [illegible]

لا تصوب الا بالتعقیب بالالهام وفوق من خبر فکر وطلب لعین الیقین والیقظة
لعلا التفات للغطاء حتی یتضح حلیة الحال فی الاتحاد المتعلق بالاکثرة
للضاحا یجری مجری العیان الذی لا شک فیه والشاهد لیحض من المکاشفة
والفرق بینهما ما بین العام والخاص و چون در خبر فیض اثر در جواب بالاحسان
ولا دوست که ان تعبد الله کانک تراه الحدیث وقطب دایره ولایت
امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام در جواب سائل [illegible]
لم اعبد ربا لم اره [illegible]
و در کلام [illegible]
شاهد و عیان [illegible]
بصر که [illegible]
لیس [illegible]
دین [illegible]
موجب [illegible]
ابا عبد الله علیه السلام سوال کرد و گفت [illegible]
لم القیمة قال [illegible]
با [illegible] ودر روایات [illegible]
نی و قتیکه [illegible] محمد بن الصادق علیهم السلام [illegible]
شنیده حضرت موسی را جواب لن ترانی آمد او گفت که این است
محمد است در سکینه ام العبد ربانی [illegible] حضرت امام [illegible]
لاف زند [illegible] چون خود [illegible]
حضرت امام [illegible] و همچنین [illegible]
و حضرت امام استغفار میکرد تا [illegible]
حضرت امام علیه السلام [illegible] و پرسیدم چون دیدی

گفت یا ابن رسول الله [illegible]
و در روز [illegible]
امام علیه السلام [illegible] آن روز [illegible]
عیان و شهود و مکاشفه [illegible]
بصاحب بصیرت پوشیده نیست [illegible]
و عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و جلالی زید و بهمه این ظهور [illegible]
شهود و عیان و مکاشفه [illegible]
و ولایت علیه السلام [illegible] القلوب بحقایق الایقان
و [illegible] حقایق الایقان [illegible] علم عین الیقین [illegible]
[illegible]
[illegible] تعالی [illegible] برکات [illegible]

طایفه علیه را همیشه قرین ایام عزالت و رافت این ابعد بخشی [illegible] از
ملک و دولت و انجمن الکلان بحق رافت و رحمت سبحانه الحق الحق
والهدی **رکن ثانی** در بیان معنی اتحاد لفظ اتحاد بدو معنی مجازاً اطلاق میشود
یکی آنکه دو چیز یکی میشود و قسم دیگر آنکه جهات متکثره در شی واحد یکی شود
و معنی اول محالست زیراکه اگر دو چیز یکی گردند [illegible]
یا هر دو باقی اند یا هیچکدام باقی نیست یا یکی باقیست و دیگر زایل
شق اول باطل زیراکه [illegible] باقی اند [illegible]
باطلست زیراکه [illegible] شده [illegible] اتحاد [illegible]
باطلست زیراکه هر دو [illegible] معدوم [illegible] تحقق [illegible]
باطلست زیراکه [illegible] معدوم [illegible]
سیم نیز کذلک چه احدهما معدوم [illegible] در بیان اتحاد [illegible]
قسم چهارم [illegible] فصل [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] اتحاد [illegible]
ملک اتحاد یکی شدن [illegible] اتحاد [illegible] اتحاد [illegible] باشند
چه [illegible] حیثیت [illegible] التفات [illegible] باحدای [illegible]
[illegible] شود [illegible] یکی شدن [illegible]
از جا [illegible] آن [illegible]
تعالی [illegible]
چون بنور تجلی او تمامی فانی شود و غیر او نبیند چنانچه [illegible]
همه یکی شود و چون سالک [illegible] گفت که انا من اهوی
و من اهوی انا و درین مقام معلوم شود آنکس که گفت انا الحق و آنکه
گفت سبحانی [illegible] دعوی الوهیت کرده بلکه دعوی نفی هستی خود
با ثبات هستی غیر خود کرده انه هو المطلوب لیکن بعض [illegible] الحق
و الدین در معنی اتحاد و حصول آن [illegible] اگرچه ریاضت است
دلیل

لیکن بطریق استدلال عقل و فکر در مراتب موجودات این نوال الله
میتوان یافت بلکن طریق [illegible] فکر در حصول موجودات
و بر ایشان از مرتبه بمرتبه گذر باید و شی واحد را بحسب مراتب
نسب و اعتبارات حاصل میشود که بحسب هر نسبتی و اعتباری حقیقتی
میشود مغایر نفس خود مثلا نوع حیوان [illegible] حقیقتی
نیست الا در هر وقتی اثری از آثارهای خود بقوت در عضوی ظاهر کند
[illegible] شود
چون [illegible] و چون [illegible]
[illegible]
و چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
حاصل [illegible] و چون [illegible]
و چون [illegible] و چون [illegible]
آنگاه [illegible]
در عبارت آید قوال خوانند و از اینجا چون در اعراض حس افتد
در جسمانیات روان شود و سر جمله این مقدمات را اطلق گویند
و منبع این قوتها را نفس ناطقه خوانند و جمیع این [illegible]
راجع بیک چیز است که بحسب هر اثری نامی یافته تحقیق میشود
مغایر دیگری پس اگر نظر صحیح این را بمرتبه علم الیقین رساند
از بسیاری مراتب کثرت خلاص شود و همچنین متحقق گردد [illegible]

فصول را در معرض زوال در آورد و ناطق و صامت را حذف کند
انسان وی در سر متحد شود و کذلک از حیوان چون حرکت ارادی
محذوف شود با نبات متحد شود و همچنین تا بیک شیء منتهی شود که اصل
جمیع است که نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم همچون باستدلال
و نظر عقل این دانش بر وجه یقین نیست بغیر از نور محمدی حتی از نظر
عقل تام بلکه بما الهامیه و این باب [illegible] چنانچه فخر الدین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حال آنکه [illegible] وجود [illegible] وحدت وجود [illegible]
[illegible] در اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
کون و ثبوت و حصول از الفاظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
عبارتست از حقیقت واجب تعالی خصوصا جمیع کثیر از اکابر اولیا را که
و از محققین و متکلمین پس معلوم شد که الوجود در لسان ایشان میگویند
نه این لفظ را تحلیل میخواهند و عقل از اشیا انتزاع میکنند بلکه لسان
میگویند از چه اتحاد [illegible] که این وجود را از ذات و حقایق با آن لفظ
وجود علی الاطلاق چون [illegible] مراد از آن تفهیم [illegible]
شیخ صدرالدین قونوی در کتاب مفتاح الغیب تصریح کرده است که

٥١
اسم حقیقی نیست بلکه برای تفهیم اطلاق میکنند و موجب این اطلاق آنست
که چون مذهب ایشان [illegible] که از ذات واجب تعالی اشیا صادر شده
مجموع عام [illegible] نیست و متکلمین آن را از جهت [illegible] گویند پس ایشان
وجود [illegible] و نیز از ذات مقدس او عز سلطانه غیر از این [illegible]
است چنانچه گفته اند بیت وجود چنان با کمالیست پیش این بیت
برون [illegible] است پس بنا بر این اسم وجود بر آن ذات اطلاق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس بنا بر این هیچ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نور که [illegible] آفتاب است [illegible]
نقص با حلول و اتحاد [illegible] بلکه همین [illegible]
حتی چون [illegible] آفتاب [illegible]
ما را چون [illegible]
[illegible] انصاف [illegible] است و چون [illegible]
در ضیا شمس [illegible]

لللہ نیاید از اینها نسب و اضافات اعتباری اند و آنچه باقی ماند ذات
او هستی است و اموال [illegible] و این نقل که قول مذهب جماعت کسی
با قوال ایشان از وجود مطلق کالکلی الطبیعی گفته اند لهذا رکن رابع را در بیان
این مقصود تمام نمالات میباید ومنه التوفیق رکن رابع در بیان این مقصود
از قول ایشان کالکلی الطبیعی تعالی الله کما [illegible] است در کلی طبیعی مختلف است
در موجودیت [illegible] ابو وجود شیء نفس اند و دلیل [illegible] گفته و متکلمین
[illegible] طبیعی [illegible] موجود [illegible]
او موجود کلی طبیعی [illegible] ایشان [illegible] کلی طبیعی [illegible] وجود [illegible]
نفی وجود [illegible] ان دلیل [illegible] و دلیل [illegible] وجود [illegible]
بعض [illegible] وحدت [illegible] وجود [illegible] ایشان
لا [illegible] کلی طبیعی [illegible] ایشان
نه از [illegible] وجود کلی طبیعی [illegible] ریاضیات [illegible]
موجودات نیست نه وجود [illegible] کشف [illegible]
با وجود استدلال [illegible] بیان [illegible]
ظاهر شده و [illegible]
تا [illegible] و متشخصات که عوارض اند [illegible] الشیخ [illegible]
[illegible] این طایفه [illegible] ایشان [illegible] در بیان [illegible]
انحصار موجود [illegible] ایشان [illegible] آنکه [illegible]
متشخصات و هر گاه که این سخن [illegible] است که از این طایفه بر آن
قائلند پس درست آید که وجود واجب چنین کلی طبیعی است و چون
کلی را اینجا گفته اند کلیت در موجودات افراد است تعالی الله
عن ذلک بلکه مراد اینست که همچنانکه کلی طبیعی موجود است [illegible]
و افرادش [illegible] موجود است [illegible] انسان [illegible]
موجود بوجود [illegible] این [illegible] وجود [illegible]

ابجد

[illegible]

نه وجود حق بود این ممکنات بوجود حق بود پس بنا بر این که کلی طبیعی موجود
باشد و افرادش موجود باشند [illegible] این سخن که ایشان شیخ الله [illegible]
و از [illegible] بنا بر اصطلاح طایفه سخن طایفه دیگر درست باشد [illegible]
چه هر کس با اصطلاح خود سخنی میگوید و [illegible] پس [illegible]
اصطلاح متکلمین [illegible] قایل شد این اطلاق کنند [illegible]
و [illegible] تمام مصطلحات طایفه وقوف نیابد اعتراض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمع [illegible] ایشان [illegible]
که اعتراض [illegible] ایشان [illegible]
سعی [illegible] شیخ [illegible]
تصریح بعضی [illegible] شیخ محی الدین [illegible] شیخ محی الدین [illegible]
دیگر [illegible] معتقد [illegible] شیخ [illegible]
وجود [illegible] اعتراض
[illegible] از
شیخ محی الدین [illegible] اعتقاد [illegible] شیخ علاء الدوله
[illegible] سخن حق است [illegible]
[illegible]
و [illegible] نسبت محی الدین [illegible] عاقل
خود [illegible] جمیع [illegible] ایشان
چنانچه [illegible] العلم بحقایق الامور [illegible]
سخن در [illegible] الاقوال [illegible]
در [illegible] هر چه در عالم موجودات باشد آنکه موجود است [illegible]
[illegible] ایشان یقول له کن فیکون [illegible] موجودات عالم تمام [illegible] است

در سه مرتبه یا مرتبه عقل یا مرتبه نفس یا مرتبه طبیعت و عقل اول عبدیت
کرد از ابداع مبدع بحق چون علا بوجود آمد بامر حق تعالی پس وجود عقل از
مرتبه دوم میان است و وجود نفس از عقل بمرتبه سیوم میان است و وجود طبع از
نفس ولد مرتبه چهارم میان و یک و دو و سه و چهار ده است تلک عشره
کامله و این تمامی آفرینش است و چون عقل بمرتبه دوم است پس در این
عالم در اشخاص حیوان بدو مرتبه قرار یافت یا خوش [illegible]

[illegible]

لیکن چون ... پس عالم انسان ... بمرتبه نفس لا یموت ... [illegible]

چنانچه ... نفس ... پس ... صورت عالم ... [illegible]

شود و بجود ... [illegible]

و الابد ... و الف ... همیشه آراسته و از کار ... محفوظ
والله و ملک و ملت را از پرتو آفتاب پرورش و ... گسترش
منور و محفوظ بحق النبی و آله والحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
جل ثناء الله اکبر الله الواحد الکبیر فی الاولی والاخرة و منت و سپاس مر خدای
را تعالی شانه در نظام ملک و ملت برهان ساطع وجود اوست و تحیات
و درود مر سیدی که بود عالم طفیل وجود اوست و بر آل و ذریت و اصحاب
او ... اما بعد این رقعه چند است از عبید الله ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

سبحانه شاهد والله اعلم چون در عقل نهایت بالذات معقد ... بر
اتصاف بوجود ... ما لم یتشخص لم یوجد ...
خود ... ثابت ... والله اعلم ... عقلیه ...
ذات ... اتصاف بوجود و امثال این نقل ... و وجود
نفس ... و ظرف عقل والله اعلم ...
... است و ... است و ... حال

لکه آن است پس علیمیت یعنی عالمی علم است در علما و حی است یعنی واهب
حیوة است مر ایشان را و حصر صفات بحسب ضرورت اعتقاد مکلفان
دلالت بر تحدید ذات موصوف نمیکند و اشعار الی معنی در اخبار
نبوی است و متعلقات صفات را لازم نیست تا قدم الله آید بحسب
تحقیق که محققان همه صفات بمعنی متحدند و در کلام حضرت
له علیهم السلام آمده عالم والاعلم و قوت و فعال الاحکام مراتب
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تمام العمل [illegible] لنکار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بتکلیف [illegible] و افعال اختیاری [illegible]
[illegible]
نفس خود است ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک و قل کل من عند الله بالیقین [illegible]
و حسن و قبح را مطلق عقل درک است [illegible]
للعالمین و سعی [illegible] عقل [illegible] حسن است خلق عالم [illegible]
و معلل بغرض عاید بفاعل نه و اصل حقیقی از غرض خلقت معرفت
حق است و آن معرفت است مخصوص به یکی از اجزای زبان غافلان

غافل فسبحان من بیده ملکوت کل شیء وجود و وحدت است خدا است
که خدا است سبحانک یا خفی الاشیاء فی عین الظهور خدا یکیست و خدا
یکیست شهد الله انه لا اله الا هو یا من دل علی ذاته بذاته خدا است
پس کامل بالذات است پس متصف بصفات کمالست سبحان من تنزه
عن مجانسة مخلوقاته لان جمیع کمالات بذات الطلاق ثابت آید
نه ایجاب لانه جز موجب بودن فاعل حکیم بر کذب بیان ان شاء
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلغ
[illegible]
[illegible] نیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و درک عقل است لذ صفات ذاتیه آنچه هم بحسب ادراک عقل ا
مناط التکلیف است و هم بحسب ورود شرع شریف لانه الیجاب این عالم
مدرک شد علمست و قدرت و اراده و اختیار و آنچه بحسب شرع
نه عقل ثابت است سمع است و بصر و کلام و این صفات منزه از
لذت تشبیه صفات ممکن بدان چه علم او تعالی انتشار صدور معلومات
و علم ما تابع معلوم و موجب کلام که معصومین علیهم السلام مرجع صفات

بجلاله

نیست و بگیرد و حاصل گشت از آن فرد از ایام مطلق و علیه خلق از صاحب زبان است

لهذا زبان از ایام خارج نیست و در یک جزو زبان دو ایام که حاصل

آن فرد بخصوص باشند نبوده و نیست و این معرفت بحسب اوقات متفاوت است

و جمیع اشکال و اوضاع اجابت آنکه تا این معرفت نیست ملاقات

لدالفتر تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم انقلابات و اشکال

و اوضاع باشد و درجات اقیانا بحسب تفاوت در این معرفت است

[illegible]

تفاوت نسبت مراتب [illegible]

چون نسبت [illegible] نسبت [illegible] معرفت [illegible]

و فرمان [illegible] نسبت چون نسبت [illegible] معرفت [illegible] معرفت ۳

و الصاحب [illegible]

[illegible]

بحضرت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] للطلب البلاء [illegible]

صادق [illegible]

[illegible]

آن حقیقت [illegible]

خارج [illegible]

و [illegible]

[illegible] ذاتیات [illegible] و متنوع باختلاف [illegible] کمال و النقصان نفس ۳

مخصوصا بد بسبب جمع که تعدد افراد را ظهور حقیقت واحده در مظاهر متعدد دانند

هم بدلیل و هم بکشف نه تکثر حقایق مختلفه ظاهر پس وجود مطلق شامل

فردیست حقیقی از حقیقت وجود است و صدق آن بدلیل چون صدق

کلیست بر موجودات خاصه و عارض ایشان است لهذا متنوع

و معروض است موجود حقیقی و حقیقت وجود است و ظاهر در مظاهر متعدد

الاول

الاول مظاهر هیچ وجود مطلق شامل است و عارض نیست بر اعیان

موجودات و مستور نماند که مستند این طایفه کشف است و میگویند که

نشانیست از عقل صحیح باین حکمت اندر است که موجود

از خارج از عالم [illegible] و داخل در عالم و هم ادراک این نمیکنند

همچنان نسبت عقل با کشف چون نسبت وهم است با عقل که عقل

ادراک [illegible] بکشف ظاهر شود نمیکند مثلا انتقال جسم مرکب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بمعنی [illegible] بمعنی لفظ حصول [illegible]

[illegible]

و در کتاب نصوص و مفتاح الغیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن [illegible]

[illegible] است بلکه ظهور و مظهر است کالکلی [illegible]

بطریق تشبیه برای تفهیم و ظهور این حقیقت واحده در مظاهر متکثره تمثیل

آنکه از [illegible] از ظهور صورت واحده در مرایای متکثره

اشیا را که اعیان ثابته میخوانند چون مرایا میگویند و حقیقت وجود را

صورت در آن مرایا هیچ شایبه حلول و اتحاد و نقصان و تجزیه و غیرها

در آن نیست و چون حقایق اشیا که اعیان ثابته و صور علمیه الهیه

این طایفه بوی وجود نشنیده‌اند و بحر وجود حق و فیض او هیچ موجودی نیست

پس احتیاج بادله در اثبات توحید ندارند چه هر جزو از اجزای عالم قدیم

نیز در آینه همه او اشکال و تعینات است و از جمله مراتب ظهور وجود وجود

مطلق را وحدت بشرط لا بر ذات نیست و آن عبارت است از

اعتبار آن وجود من حیث هو هو و این وحدت صفت او نیست

بلکه عین اوست و این مرتبه وحدت را با عتبار انتفای جمیع اعتبارات

از تعینات و تقیدات ...

فهم انشد و تفصیل این طایفه در بعضی ... که در ...

عین ولایت است ... جمعه ... بعضی ... مرتبه ... صفات ...

تعقل ... هیچ ... از بعضی ... و ولایت ... احتیاج ...

اثبات در صفات ... ولایت ... و هیچ ... نیست ولایت ...

طایفه ... حق ... تجاره و کمالات ... جهات ... آن ... ولایت

میشوند ... نقصانات و نقصان ... جهات ... آن ولایت

و هر ... ان تقصیرات ... از ... نسبت ... بصفات

...

و نسبت بامقدورات قدرت و نسبت بامرادات اراده است

و آن ولایت ... است و هیچ وسیله ... موجود ... و والحمد

وحده والصلوة علی ... علی

محمد و آله

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا و ستایش مر خدای عزیز را که ولایت ولایت او بر ذات او عین مرتبت

الامجانست مخلوقات صفات او و تابع وجود اوست وجود آثار

و آیات او و درود نامحدود بر برگزیده وجود و محیط دایره فیض وجود

مصداق علم آدم و کمال ابوالبشر شهنشاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

اما بعد چنین گوید بخته آتش ... رسیده ... با تمامی کامل و کمال و نقصان

تا جو سر مایه سران سالک طریق و ... شهریار ... ملوک الصدار

محمد

محمد ... تعالی ... چون ... رسید ... ایام ... بعضی ...

... و بحسب ... الشیاء و اختصاص ... و نوع ...

... احتیاج ... الافتراق ... ... زمان مفارقت ...

... ... الی ... ...

طریق ... ... رسید ... طلب دلیل بر اثبات واجب ...

متکلمین و حکما و صوفیه و ابطال دور و تسلسل ... برهان ... ...

... ...

این ... ...

بالعید ... ...

... ...

آن ... ...

این ... ...

... ...

... ...

تذییل و بیان ابطال ... ...

... ...

... ...

و هیچ احتیاج ... ...

دیگر موقوف بر آن شئ اول ... دور ... و تسلسل ...

لا ... آنست ... مثل توقف زید بر عمرو و توقف

عمرو بر زید و اما دور با لکنایه آنست ... با وسایط

مثل توقف زید بر عمرو و توقف عمرو بر بکر و توقف بکر بر زید و دور

مطلق باطل است ... توقف شئ است بر نفس خود

... محال است و ... تخریب ... ابطال دور ... است و دیگران

استدلال نموده اند که اگر دور باطل نباشد لازم آید تقدم شیء بر نفس خود
بدو مرتبه زیرا که دور آنست که دو شیء علت یکدیگر باشند پس هرگاه
که زید علت عمرو باشد و عمرو علت زید لازم آید که زید بر عمرو که معلول
علتش مقدم باشد و چون عمرو علت زید است او نیز بر زید مقدم
باشد پس زید بر عمرو که بر او مقدم است مقدم باشد و همچنین عمرو بر زید که بر او
مقدم است مقدم باشد پس تقدم شیء بر نفس خود بدو مرتبه لازم آید و این
محال است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس اگر دور باشد پس در کل واحد از شیئین هم نسبت وجوب باشد
زیرا که علت آن دیگر است و هم نسبت امکان زیرا که نیز معلول آن
دیگر است پس در هر دو نسبت امکان هم نسبت وجوب و هم نسبت
امکان [illegible] به یک اعتبار و این دو نسبت متنافیانند و اجتماع
[illegible] محال است پس دور محال است اگر کسی گوید شاید که
این دو نسبت بملاحظه دو جهت متغایر باشد در ذات آن دو شیء

واین سخن کام هیچ محال لازم نیاید چه اجتماع نسبت وجوب و نسبت امکان
از یک جهت محال است چنانچه گوییم از تحقق دور با اتحاد جهت است و باید
دانست که دور در اموری که بعنوان موجودیت ملحوظ اند محال است
لا در امور اعتباریه نوعی از دور که توقف بغیر افتقار است معتبر است
چنانچه متضایفانست مثل ابوت و بنوت و امثال آن فصل در ابطال

بلغ

تسلسل باید دانست که ابطال تسلسل موقوفست بر آنکه بدانند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بمجموع البته صادق است پس آن مجموع سلسله الآحاد [illegible] بلکه
موجود اند که همه محتاج بغیر باشند و نمیتواند بود که آن غیر ممکن باشد
چه هرگاه که [illegible] از جمیع افراد ممکن در ضمن آن مجموع ماخوذ است
پس هیچ فرد ممکن خارج از آن مجموع نباشد و آن مجموع محتاج بغیر است پس
آن غیر واجب است والا هیچ ممکن موجود نباشد اگر معترضی گوید که
مجموع و جمیع و جمله و امثال اینها را بر معنی اطلاق [illegible]

کرده‌ایم ما غیر متناهی گفته‌ایم جواب آنست که این نزاع لفظیست زیرا که
مراد از لفظ مجموع ایجاب ممکنات است بحیثیتی که از آنها فردی تخلف
نکند و این امریست معتبر معقول هم در امور متناهی و هم در غیر متناهی
و گفته شود در آنجا ممکنه متسلسله الی غیر النهایات امور متعاقبه اند
که یکی از عقب دیگریست پس آنها را مجموع موجود در زمانی نباشد
زیرا که گفتیم که سخن ما در علتهای مجتمعه است و وجوب انطباق آن
با معلولات [illegible]
در جمیع [illegible] سلسله دیگر [illegible] جمله [illegible]
وجود و لیکن [illegible] سلسله معلولات یک جمله [illegible]
وجود فرض کنیم [illegible] کنیم [illegible] معلولات [illegible]
آنست که فرض تسلسل علت [illegible]
بجانب تصاعد اگر تسلسل علت [illegible] حاصل شود [illegible]
فرض کنیم [illegible] جمله دیگر [illegible] غیر متناهی حاصل [illegible]
از آن قدر [illegible] پس [illegible] تطبیق [illegible]
آن قدر که [illegible] فوق [illegible] تحت [illegible] جمله [illegible]
مبدا التضایف یعنی جزو اول [illegible]
بجای جزو اول آن [illegible]
اول آن دیگری جمله [illegible]
آن جمله اکنون حال [illegible]
اول یکی از جمله ثانی است پس زاید [illegible] جمله ثانی
نیست پس جمله ثانی بدو مرتبه ناقص باشد و منقطع شود پس متناهی
باشد و چون نقصان آن از جمله اول بعدد معینه است [illegible]
شد پس جمله اول نیز لازم آید که متناهی باشد و منقطع چه زاید
بر متناهی بعدد متناهی متناهی است و حال آنکه غیر متناهی مفروض
بود و خلاف مفروض لازم آید پس غیر متناهی بودن [illegible]
تطبیق است [illegible] در ابطال تسلسل [illegible]

موقوف

متعاقبه در وجود و در امور مجتمعه [illegible] ترتیب طبیعی یا وضعی با
و خواه ترتیب نباشد و نقض کرده‌اند این دلیل را به مراتب عدد را
لا متناهی است و این دلیل جاری در آن و جواب این نقض آنست
که استدلال به برهان تطبیق بر بطلان تسلسل در امور است که وجود
خارجی آن باشند نه موهوم صرف پس مراتب اعداد وهمی محض اند در وجود آن
وجودی نیست در نفس الامر و در آنها تطبیق جریان یابد [illegible]
[illegible]
نفس الامر [illegible]
حکم [illegible]
[illegible]
نقض [illegible]
تسلسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
که سلسله موجوده [illegible]
سلسله علت موجوده [illegible]
آن علت و معلولات [illegible]
پس هرگاه که فرض کنیم که سلسله [illegible]
باشد هر آینه [illegible]
طالب را از ابطال تسلسل و اثبات واجب تعالی ابطال تسلسل [illegible]
لیکن [illegible] از طریق [illegible]
نقل میرود در جواب قابل تسلسل [illegible]
دراز است والله اعلم **قسم سیم** در بیان برهان سلّمی [illegible]
اثبات تناهی ابعاد است [illegible] ابعاد در خلاء مفروض [illegible]
چه تناهی ابعاد مستلزم تناهی اجسام است و مطلوب عقلا است و بیان آن

[illegible]

مجملا خیالست که اگر ابعاد غیر متناهی تواند بود پس عقل را میرسد که
فرض کند از مرکز دو خط که زاویه داشته باشند تشکیل مثلث متساوی الانفراج
میان آن دو خط دو مرتبه را فرض کنیم مثلا امتداد احد الخطین
یعنی تشکیل متساوی الاضلاع پس اگر آن دو خط لا الی نهایت ممتد مثلث
توانند بود انفراج نیز لا الی نهایت خواهد بود پس لازم آید که لا الی نهایت محصور
بین الحاصرین باشد و این محالست به طریق دیگر گوییم اگر دو خط چون
دو ساق از یک نقطه ... جانب ... رجال
شلث ... انفراج میان ... اکثر ... جاکه ... الخ
فرض کنیم خطی ... تا ... جمع ... نسبت ... انفراج
تعدد امتداد دو خط ... نسبت ان ... انفراج ...
انفراج بلا ... آن دو خط ... انفراج میان ... بعد ... دو خط ...
بعضی ... دو خط ... انفراج ... نسبت ... انفراج
اگر ... انفراج ... و این قیاس و این نسبت ... باشد ... انفراج
... انفراج ... و این ... که ... در ... انفراج ...
این ... نسبت ... اول ... انفراج ... در ...
همچنین نسبت انفراج ... تا آنجا که ... غیر النهایه ...
و همچنین نسبت ... فرض کرده ایم ... حاصل ...
چون دو ساق شدند از نقطه ... امتداد ... غیر متناهی ...
... که آن ... متناهی ... غیر متناهی است
... انفراج ... که انفراج میان آن دو خط غیر
متناهی است زیرا که گفتیم نسبت امتداد با امتداد چون نسبت
انفراج با انفراج است پس لازم آید که نسبت متناهی به غیر متناهی
چون نسبت متناهی به متناهی باشد و این باطل است چه نسبت متناهی
به متناهی نسبتی معینه است و این نسبت محالست میان متناهی
و غیر متناهی و انفراج میان الخطین غیر متناهی ممتنع است بود والله
اعلم

مثلث

... الانفراج ...

حقایق ص

می آید که غیر متناهی محصور بین الحاصرین باشد والله اعلم رقم بحر بیان
اثبات واجب به طریق متکلمین محقق نماید از طوایف انسان طایفه
منکر وجود واجب اند اول سوفسطائیه عالم را تمام وهم و خیال
باطل میدانند و این جماعت بر سه قسم اند اول عنادیه منکر اشیا
اند و میگویند هیچ حقیقتی نیست و این عالم تمام اوهام باطل است
قسم دوم انکار ثبوت اشیا میکنند و میگویند انهم تابع اعتقاد
... است ... اعتقاد ... قسم ... و ...
... جوهر ... اعتقاد ... حادث ... و ...
جوهر اعتقاد ... جوهر ... حادث ... اکثر ... از ایشان ...
عرض ... قدیم ... علم ... از ایشان ...
... است و قسم ... و همچنان ... قسم ... نوع ...
... و این ... است و این ... قسم ... حکمت ...
... علم ... نوعی ... علم ... باین ...
... حکمت ... چنین ... حکمت ... خود را ...
... و چون ... و وجوب ... اند ...
... از ... وجود ... عبارت ... شناخته ...
و ... اشیا ... دولت ... میگویند تا خود را شناخت خدا
... وجود را خدا میدانند ... خود را شناخت ... ان
... الا ... و ... ان ... مرکب ... آدمیت
و واضع این مذهب محمود ... است لعنه الله تعالی اول ... اصول
ایشان ... است ... موجود نیست جز مرکب و محسوس و ... ان
منکر وحدت و بساطت و معقول اند و تعقل و تصور را ... اند
میدانند و ... فروع ایشان ... بعد از شناختن خود
که ... است که خدا است ما در و خواهر و برادر و پدر و دختر ... تمام

... ص

منهیات مباح میشود و در همه تصرف میکنند و اتحاد نفوس ایشان
اینست که عورات یکدیگر را بحضور یکدیگر فساد کنند و با کمه بر
کذلک مکر و را بجهار عورت ظلم میدانند و اگر عورت را بجهار [illegible]
پید هندو فرزند را بجنب میل او به کدام حکم میکنند و قبایح
عقاید و افعال این ملاعین قابل ذکر نیست و علاج و قطع
ولیس بالعدم غیر شمشیر نیست و حال اقرب سیم اینکه مبدا در تعالی
ز طبیعت [illegible] قابل [illegible] را بتسلیم [illegible] ازین اسما [illegible] بجلال
مدبر زیرا که استدلال بجز [illegible] معقول نه [illegible] شناخت بار تعالی
تسلسل نیز [illegible] نیز ان [illegible] معقول [illegible] شناخت [illegible]
اثبات نیست چه [illegible] معقول [illegible] و در است [illegible]
اثبات ان تا مرتبه طبیعت بمعقول شد و باید و دلیل استدلال [illegible]
آن دو طایفه را قابل بالکشف و ریاضت و ریاضت [illegible] کلام [illegible]
با استدلال عقلیت بالکشف [illegible] کشف و ریاضت [illegible] استدلال [illegible] شده [illegible]
متکلم گویند و الا حکیم مشایی و طریقه استدلال [illegible] و کلام [illegible] استدلال
صوفیه مانند ملا حکیم اشراق و طریقه [illegible] بعض مصطلحات چه حکمت و در اثبات صانع
بطریقه مشایی بکر و در بعض الصلوة والسلام [illegible] حضرت ابراهیم
متقدمین اهل کلام بر رویت [illegible] انبیا علیهم [illegible] وجود مؤثر چنانچه [illegible]
منهیانه با حوال و خصوصیات [illegible] علی نبینا و علیه الصلوة والسلام [illegible] آفتاب
لیکن آن اثبات محدث فرمود و گفت لا احب الافلین انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض پس قدمای متکلمین
نیز بقرآن تمسک نموده چون عالم یا جوهر است یا عرض که
بحدوث جواهر استدلال کرده چنین میگویند عالم حادث است
پس او را محدث میباید چه بدیهه عقل حاکم است باین که هر حادث
را محدث است و این محدث البته منتهی بغیر حادث شده صانع قدیم است

موید

مؤید چه ابطال تسلسل و دور کرده و گاهی استدلال بحدوث اعراض
مینمایند در مادی سینیم انقلاب نموده و از زمین ملاحظه افلاک
و این احوال و انقلاب البته از مؤثر صانع حکیم است چه حدوث
این احوال بی فاعل محال است و همچنان صدور آثار علوی و سفلی
از موثری که عالم و قادر و مختار نباشد محال است چه انتها افعال
در عقل عقلا در این عاجز است و گاهی استدلال بامکان جواهر نموده
میگویند چه [illegible] ممکن [illegible] ترکیب [illegible] عرض منتفی
در عالم جبه [illegible] و دلایل [illegible] امکان [illegible] بتخصیص [illegible]
زیرا که مرکب [illegible] ترکیب [illegible] اثبات [illegible] استحال [illegible]
وجود واجب ترکیب فاعل [illegible] است لاجرم [illegible] و حاصل [illegible]
مدبر ممکن بالذات [illegible] که مرکب [illegible] مخصص فاعل [illegible] و [illegible] ثبت
نموده میگویند [illegible] محال است و آن مخصص [illegible] کلام [illegible]
و فایده خاص [illegible] مخصص [illegible] این عالم [illegible] و نقل [illegible]
اهل کلام و در استدلال البته [illegible] العدد [illegible] واجب الوجود
المطلوب و [illegible] آن [illegible] تسلسل [illegible] تمیز [illegible]
میگویند پس [illegible] قسم ثالث [illegible] مینماید [illegible]
و قسم اول و دوم باطل است پس قسم [illegible] جعفر [illegible]
اینست [illegible] العلم [illegible] حکایت مناسب مقام [illegible] صادق [illegible] عبدالله [illegible] طلب
دلیل بر وجود واجب نمود درین وقت کودکی حاضر بود و
بیضه در دست داشت حضرت امام آن کودک را فرمود که این
بیضه را بمن ده پس فرمود که ای عبدالله این حصاریست پنهان
محکم که اول پوست غلیظ است و زیر پوست غلیظ پوست رقیق
و زیر پوست رقیق طلاییست روان و نقره ایست [illegible]
با دیگری مختلط نمیشود هر یک بحال خود و هیچ اصلاح کننده [illegible]

بیضه بیرون نمی آید که خبر دهد از اصلاح بیت و هیچ فساد کنند ما این [illegible]

و خبر دهد از فساد این و [illegible] دانست که این بیضه [illegible]

مخلوقست یا الذی [illegible] پس ناگاه شکافته میشود و از او مرغ رنگین

مانند طاوس بیرون آید [illegible]

[illegible] پس [illegible] کلمه توحید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ممکنات بواجب الوجود [illegible] از جمیع علتهای مادی و صوری و غائی

و فاعلی والعقل [illegible] فطرت سلیم شاهد است باین که در واقع

موجودی هست با قطع نظر خصوصیات و اعتبارات موجود است پس اگر آن

موجود واجب است فهو المطلوب و الا ممکنست محتاجست [illegible] ایجاد

[illegible] واجب [illegible] باطل [illegible] العلم

دلیل ششم [illegible]

[illegible]

التحقیق م

[illegible]

بلغ

[illegible]

[illegible]

لا بهر دو و چون این مقدمه مقرر شد میگوییم که محالست که بوجود دو الٰه
مستجمع شرایط الٰهیه باشند زیرا که اگر دو الٰه قادر کامل باشند هر آینه
جمیع مقدورات بایشان متساوی نسبت خواهد بود چه بالذات هر دو مقتضی
قدرتند و مقدور ممکن است اکنون اگر مقدور معین وقوع یافت یا
بارادهٔ هر دو وقوع یافته و وقوع مقدور واحد بین القادرین محالست
چنانکه گفته شد در حلقین و یا بارادهٔ یکی از آن دو وقوع یافته و این
ترجیح بلا مرجح [illegible] محال [illegible]
مرجح چه نسبت [illegible] ترجیح بلا مرجح محال [illegible] ممتنع [illegible]
ساوی نسبت [illegible] کامل باشند [illegible] چون [illegible] فرض [illegible]
دیگر [illegible] کامل [illegible] العقل [illegible] دیگر [illegible] بالذات
[illegible] محال [illegible] الٰه [illegible]
محال لا محال [illegible] فرض [illegible] وقوع [illegible] الٰه [illegible]
محال اللهم [illegible] پس فرض [illegible] وجود و معدوم [illegible] صورت
وقوع [illegible] بس [illegible] شود [illegible] الٰه [illegible]
همچنین [illegible] حصول [illegible] کامل [illegible]
محال [illegible] حاصل [illegible] پس [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] ممتنع [illegible]
در حصول [illegible] محال [illegible] امتناع [illegible] قدرت [illegible]
و این خلاف مفروض [illegible] ممکن است [illegible]
تعلق گیرد و مانع از آن تعلق قدرت و اراده آن دیگر است
پس این عاجز باشد پس الٰه نباشد و هذا خلف آنکه فرض کرده ایم
پس خلاف مفروض اللهم الٰهیه والعلم **قسم هشتم** در توحید باری تعالی
بباید دانست که [illegible] وجوب وجود ثبوت و ذات است [illegible]
باری تعالی بسیط [illegible] و نیز [illegible] حقیقت الالٰه اوست و ممکن [illegible]
بسیط حقیقی نمیباشد [illegible] ایشان چه [illegible] مرکب [illegible] وجود است

بی

پس ترکیب مستلزم امکانست چون این مقدمه بطریق اجمال مذکور شد میگوییم
که حکما استدلال نموده اند بر وحدت واجب باین دلیل که اگر واجب دو باشند
البته ترکیب لازم می آید با احتیاج بغیر و هر دو محالست زیرا که هر دو
پس البته هر دو [illegible] ایشان [illegible] امتیاز است اکنون آن دو واجب
در نفس ماهیت اگر اشتراک دارند پس [illegible] امتیاز [illegible] ذاتست پس ترکیب
لازم آید [illegible] اشتراک و ما به الامتیاز پس هر دو ممکن باشند و اگر اشتراک
[illegible] ذاتست [illegible] وجود
[illegible] نفس [illegible] وجوب [illegible] علت [illegible]
پس [illegible] نفس [illegible] واجب [illegible]
[illegible] وجوب [illegible] علت [illegible] پس [illegible] محال [illegible]
و این [illegible] احتیاج بالذات [illegible] شد [illegible]
[illegible] الوجود بالغیر باشند پس محتاج [illegible] عالم [illegible]
محال [illegible] واجب الوجود [illegible] محقق [illegible]
مستلزم ترکیب [illegible] منجر [illegible]
قسم نهم [illegible]
حکمای صوفیه [illegible] حکمت [illegible] واجب الوجود [illegible]
[illegible] واجب الوجود [illegible] اشیا [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] عام [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] چنان نسبت [illegible] آفتاب است با آفتاب و این [illegible] الذی
[illegible] موجود است [illegible] مقابل [illegible] و نسبت او با ممکنات نسبت
آنست که با اشیا مقابل [illegible] پس [illegible] عدم
مقابل وجود است [illegible] وجود [illegible] بشود [illegible] واجب [illegible]
محالست [illegible] ایشان [illegible] کشف [illegible] وجود
[illegible] نیز [illegible] این رساله [illegible] اثبات میکنند و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت باد استمساک باید کرد در اثبات واجب میشوند و چون تسوید تقسیم
لعل وعطا بقرار یکی از اهل معاملات چون صاحب قوت القلوب
و غزالی و شیخ شهاب الدین سهروردی رحمهم الله و یکی دیگر از اهل حقایق چون شیخ
محیی الدین ابن العربی و تلامذه او پس در استدلال اهل معامله
بر نهج متکلمین و اهل حقایق بطریقه حکما دلیل می آرند لیکن بر طبق
اصطلاح خویش و اینجا بطریق تلویح و اجمال نموداری آنکه در رشید

[illegible]

و ممکن دیگر از ممکنات مصدر او نیست چه او با تمام ممکنات عالم [illegible]
ترکیب و لا ایجاد الصادر در ذات خود نمی یابد پس عقل ثابت میشود
و ایجاد جمیع ممکنات این عالم از غیر ممکنات این عالم است و غیر
ممکنات این عالم نیست الا واجب چه ممکن دیگر موهوم الوجود نیست
و لکن علم این بعد اشعار بر طور استدلال اهل معامله الا آنکه اهل
حقایق در استدلال بر اثبات واجب بیان میکنند محتاج بمقدمات نیست

در

یکی آنکه میان وجود و عدم واسطه محالست دیگر آنکه عدم مطلق معلوم نشود و مخبر
عنه نشود دیگر آنکه میان عدم و عدم فرق نیست مطلقا و وجود ها متلازمست دیگر آنکه
صدق وجود ها مستلزم صدق وجود مطلق است دیگر آنکه مراتب وجود منحصر است
در وجود متقابع دیگر آنکه در حکم شناختن اشیاء ادراک ادراک
ضرورت [illegible] ادراک کنه [illegible]
دیگر آنکه محال محال نیست یعنی آنچه عقل حکم کند بمحال بودن [illegible]

[illegible]

مذکور میشود [illegible]
و متغیر باشد لازم آید [illegible] حدوث و تغیر قبل از تحقق متحقق باشد و الا [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] از خامه که عقل صحیح و ذوق صریح [illegible]
قبول کند [illegible]
ادراک [illegible]
ممکنه را [illegible] طبیعت امکانیه [illegible]
و این طبقه [illegible]

جوهر را در جوهر متحد می‌یابد بعوض کند الک و باز جوهر را منقسم بجوهر بادی
می‌یابد بالاجناس و الانواع و الاصناف بحسب تحلیل و اشتراک تا آنکه به بسایط از
دو بیرون نیست که این ادراک مطابق واقعست یعنی در خارج بهمان طور
وقوع یافته در ادراک عقل شده یا آنکه وقوع خارجی مطابق ادراک نیست
اما ادراک عقل مطابق واقعست یعنی اشیا را نحوی واقعند که عنوان ادراک
نمود ایشان در عقل لا الا نیست یا آنکه عقل چنین واقعیت که ادراک
[illegible]
سنوات [illegible]
لهذا نیز موجود در ادراک نمود مثل سایر موجودات لیکن ابهام با موجود دار
نفس ذات خود موجود و چون موجود تو عقل آن گشت اتصاف بوجود
و اینجا اتصاف محال چه شیء متصف بنفس خود و مقدم بر نفس خود نمی‌شود
حکم کرده بنفس ذات خود موجود است و این موجود خواه موجود خارجی
باشد یا در عقل نمیتواند بعدم ممتنع نیست پس یا ممکن است یا اول
اگر ممکنست پس لعله علتی موجود می‌باید بوجود و علت او محال است پس تعین
لذاتی .

بودنش محال خصوصا که متوقف است وجودش بنفس ذات خود موجود است
پس لابد واجب خواهد بود و اکنون در وجودش نیاز بشی نخواهد بود از عقل بودنش
محال پس لابد از اخراجی باشد متحقق خواهد بود در این وجود مدرک عقل الا
لابد بیش بعام مشترک معنی مقول بالتشکیک میشود پس در آن فیض کند حقیقت
باشد و آن ذات واجب الوجود است تعالی شانه و لذا انجم را این وجود
ظل الهی ذات مقدس و فیض اوست و واجب [illegible] ممکن بودنش ممتنع
[illegible]
وجود نیست الا بحسب [illegible] مهیه موجود و مهیه موجود نیست الا بالوجود و موجود
نیست الا وجود چنانچه قدوة المتاخرین ملا جلال الدین محمد دوانی
رحمه الله در این معنی فرموده رباعی چون هست ثبوت بر صفت و فرع
وجود ٭ پس غیر وجود خود نباشد موجود ٭ گفتم بلاغی عقل نیز با تو ٭
باشد که رسی بذوق ارباب شهود ٭ لکن سایر کبرای شما گفته‌اند
ممکنات کمهیات مجعوله اند و وجود ایشان زاید است بر ماهیه ایشان

و از این سخن که نقل کرده‌اید الله اکبر یا وجود عین ممکنات موجود باشد
یا ممکنات موجود باشند و این هر دو مستحیل بود زیرا که شما خود دلیل
ثابت می‌کنید که وجود عین ماهیت نیست و وجود ممکنات محسوس است و انکار
حس نمی‌توان نمود پس چگونه غیر وجود موجود باشد و عالم که در عالم
محسوس است عالم مجرد معقول و لکن او را وجود انتها غلط جواب گوییم
که نفوس عقل [illegible]

[illegible]

قال الله تعالی [illegible] کل شیء ما خلا الله باطل [illegible]
[illegible]
رباعی [illegible] المحققین خواجه نصیر الدین طوسی
موجود بحق واحد اول باشد ❊ باقی همه موهوم و مخیل باشد ❊ هر چیز جز او
که آید اندر نظرت ❊ نقش دومین چشم احول باشد ❊ والله اعلم بالصواب
توفیق تمام [illegible]

انتهی

از اثبات این معا الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علم الانسان ما لم یعلم بتعلیم و صلی الله علی رسوله محمد المبعوث
الی خیر الامم و علی آله الشموس الساطعة من آفاق الشیم و اصحابه النجوم
الزاهرة [illegible]

[illegible]

[illegible] خامل [illegible]
باشد و نفع آن نیز همین [illegible]
[illegible]
و چون مبنای سخن [illegible]
خود اقرب یافت و از جانب [illegible] طلبا لمرضاة [illegible]

برنافت و ترتیبش بعدد سبعه سیاره است بهفت کوکب و لمعه آن لالاء کواکب
الثواقب نام نهاده چه در تحقیق هر یک از آن نقاوه دانش از ترتیب
درخشنده و متلألی است در ذوق آفتابیت فیض بخشنده کوکب اول
بطریق مقدمه در فضل دانش است دوم در کیفیت دانش سیم در بیان
واجب و توحید او تعالی از طریق ذوق و وجدان و عقل چهارم در [illegible]
بطریق اصطلاح صوفیه [illegible] پنجم در [illegible] دانشمندان [illegible]
[illegible] ششم [illegible]
[illegible] هفتم [illegible]
نقد وقت [illegible] نفس [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] که [illegible] اختصاص [illegible]
معتمد و [illegible] علما [illegible] بفضل [illegible]
حکمت در اختلاف علما [illegible] فضل [illegible] دانش [illegible]
بود [illegible] آن [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible] دانش [illegible]
وسبب کثرت [illegible] در فضیلت دانش کوکب اول
[illegible] الموفق و المعین [illegible] علمیت [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
علم [illegible] عالم [illegible]
وجود [illegible]
کل [illegible] علم و دانش میوه آن و شرف انسان [illegible]
بدانش است و بدانش [illegible] و تصرف در ملکوت [illegible]
[illegible] میکند و تفاوت میان افراد انسان بدانش است و همچنین
تفاوت میانه انواع علم و دانش بحسب معلوم و متعلق دانش است
و چون اشرف معلومات صفات و اسمای الهی است [illegible] دانش
آن شرف [illegible] و دانند آن [illegible]

بدانکه

چون مراد شرف دانش است کوکب دوم در کیفیت دانش [illegible]
[illegible] دانش [illegible] کوکب دوم در کیفیت دانش [illegible]
و دانش عبارت است از ظهور [illegible] در نفس بالقوه [illegible] و دانستن چیزی
[illegible] نفس [illegible] حاصل شود [illegible]
بفعل می آید پس [illegible] علوم [illegible] نفس [illegible]
[illegible] بفعل می آید [illegible] عالم [illegible] نفس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دانش [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نفس
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] علم [illegible] و همان [illegible]
کلام صورت انسان [illegible] علم است [illegible] تمام علم است و [illegible]
علم [illegible] کوکب سیم در اثبات واجب [illegible]
[illegible] دانش [illegible] نفس [illegible]
[illegible] است [illegible] نشود [illegible]
[illegible] آن [illegible] همان

مشوش نشود و مرکبات وهمی مثل دریای زیبق و کوه طلا و امثال آن از
موجودات خارجی در وهم ترکیب یافته پس نقیض اللهم بنا بر الکون
بنا بر این مقدمه که شکی که بر او واجب نیست باطل است و تا دلیل نکند از وجود
واجب اثبات واجب نشده عبدالله دیصانی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام طلب دلیل کرد بر اثبات واجب آنحضرت در جواب
فرمودند چه نام داری ... گفت ولا مجلس برآمده و چون ابن عیاض را
[illegible]
تا اینکه کلمه ممکن الذات میرساند و آنکه در تحت موجود معدوم
میباشد بنا بر این احکام نقیض الامر للنفی الی آخره هیچ حق تعالی موجود
باشد و غیر او کثرت اعتباری و عوارض و تعینات باشند نه موجودات
حقیقی چنانچه گفته اند من متوحا رضی ذات بجودیم مشبکهای شکست
بجودیم و آنکه حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
این شعر لبید را که الا کل شیء ما خلا الله باطل راست تر سخنان

ثانو

شانو و مجمع اند دلیلیست بر حقیقت این حکم و محقق طوسی میفرماید رباعی
موجود بحق واحد اول باشد ۞ باقی همه موهوم و مخیل باشد ۞ هر چیز جز او که آید اندر
نظرت ۞ نقش دومین چشم احول باشد ۞ والعلم عند الله ... هم درین مطلب
بر بیان موافق ذوق صوفیان ... ممکن عبارت است که عقلا از آنچه اند
فرض وجود او محال الامر بنا بر ولی نیز از جمله احکام صادقه عقل است
که هرچه او را فرض تحقق ممکن باشد لامحاله موجود واجب است و غیر آن
[illegible]
بعد از آن موجود شود چه موصوف بالذات مقدم است بر موصوف الاتصاف
ولکن چه الله ... فرض شی زیرا که حکم صحیح عقل است اثبوت شیء
برشی را مستلزم ثبوت مثبت له است خواه در ذهن و خواه در خارج
پس شی از وجود غیر وجود متصف بوجود شود که تقدم وجود شی بر وجود شی
لازم می آید پس غیر وجود موجود نباشد و اینست معنی رباعی مولانا جلال
الدین محمد دوانی رحمه الله تعالی ۞ چون هست بود است ...

پس غیر وجود وجود نباشد محجوب گفتم ز باقی خیال بزن با تو باش گر [illegible]
شهود و بجهت زیادت توضیح گویم که این چند مقدمه از جمله قواعد [illegible] عقلا
یکی آنکه مرکب لا و اعتدال به عناصر خارجیت دیگر آنکه هر مرکب الٰهیت
اجتماعی جز ملازمت دیگر آنکه هیئت اجتماعی از بعض بالطبع [illegible] موجود خارج
لکن بر کار ممکن نیست و ممکن بالسویه حقیقی باشد بلکه محالست هر مرکب [illegible]
به جهت وحدت نسبت [illegible] و چون مرکب [illegible] هیئت اجتماعی

[illegible]

از افراد کرد آنکه در تحت اضافه مذکور [illegible] پس لا [illegible] این نفس
در کمال [illegible] چه پیدا [illegible] از جمیع [illegible] و الا النفس [illegible]
و چون سنگ [illegible] هر چه پنهان تر است و این امور [illegible] از النفس [illegible]
و ناطقه و قدسی و غیرها تمام مظاهر و مجالی او بینند و او را در [illegible] مظاهر
خاص و مظاهر خاص را سبب آنکه یکی از این ناپیدا [illegible] میشود همچنانچه
نفس بشر را سبب ظهور در چشم باصره گوید و سبب ظهور در گوش سامعه و [illegible]

شهرز

ملک م

بلغ

چه جا [illegible]

غلط است پس از حکم شخص [illegible] هر چند آینه صورت [illegible] منطبع شود [illegible]
هر صورتی حکمی [illegible] و این نفس را با بدن هیچگونه نسبت [illegible] علاقه [illegible]
و آنکه ملکیه در بدن من نفس نیز است [illegible] و آن [illegible] است و
[illegible] مراتب [illegible] ملکیه [illegible] مراتب این نفس [illegible]
در ترتیب [illegible] عبارتی از [illegible]
را بدان [illegible] کرد [illegible] این نفس [illegible] نفس ناطقه [illegible]

کلام

[illegible]

[illegible] الکتاب المبین [illegible]
و مقصد این سیر علم و عمل است چنانچه حکیم العرفا [illegible] میفرماید
بیت [illegible] آسمان [illegible] علم و عمل [illegible]
و مقصد این سیر را [illegible] گشته [illegible] این سیر [illegible] و عوض از ولایت
گشته [illegible] همان نسبت جامعیت است این نفس متحقق است [illegible] علم
و عمل نیز متحقق [illegible] و علم جامع عبارتست از علم بحقایق [illegible]
بحقایق تشریح [illegible] یکی [illegible] آن [illegible] تا بنفس

رسند و این راه صعود و قوس صعودی و بازگشت معاد تا ذکر شد چنانچه
حضرت حبیب علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فرموده اند در نرود در
ملکوت سماوات هر که دوبار متولد نشد و این انسان باین سر است
و بعد از آنکه کلفت این بنا در متولد شد و بعقل السید طلب این
سیر و روش را یافت تا ذکر الحال سیر او مبین طور و خود را می
بیند و النفخ الصور و بر جا و دو داشته بود در جسم ما در مضغه و علقه
شده بود بیان آن
کرده در مرتبه جمادی و ربط چهار [illegible] نطفه [illegible] آنکه و علقه السید
تحقق یافته و از ربط سلوک السلسله [illegible] آن از الاحسن
حیوانی و سالک الرابع سلوک السید [illegible] حیوانی نفس جزوی
بنفخه بکنید [illegible] جسم چنین یار [illegible] خوب تقبل الله [illegible] آنگاه الارض
انسان خاص السلسله جسم [illegible] خوش حال [illegible] بنشنا [illegible] و الله
و سالک [illegible] بتحقیق [illegible] خود [illegible] ایمان [illegible] حکیم [illegible]
نفس جزوی بالعبودیت [illegible] کار رحانیت ایمان و احسن تقویم انسان
کردانیدت ایمان تا با نعمت [illegible] المعرفه [illegible] تو [illegible] با امید
الله [illegible] مرتبه نفس [illegible] الحقائق [illegible] الاخره [illegible]
علمه [illegible] السید [illegible] بار گشت [illegible]
تا رسید با نفس [illegible] وقت [illegible] باز [illegible]
تجارت [illegible] فراغ [illegible] مرتبه [illegible]
نفس خود را [illegible] جمیع مراتب وجود داشته
باشد و ابد الآباد الدهر محفوظ شود و اگر کسی در این نشأه خود را تجلی
الحال با تفصیل راه خود را نیافت و قصه را از منزل یار چون
نهد سر کوی ان خود [illegible] تا [illegible] در سیر و من کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و اما عمل جامع عبادات
از جمع او دران الحال جمیع موجودات [illegible] و آن نماز است

و از جهت

و از جهت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم المیعاد
و خفته و لکن استوان دین خوانده و تمامی و درستی نماز تمام اعمال
موقوف و درستی آنکه و بمعاینت نماز گشت از عبادات جمیع موجودات
در آن مندرجست مبین نوع از جمادات عالم جسم است و عالم مجردات
ملائکه و کروبیان باشند و عبادات ملائکه تحمید و تهلیل و تسبیح و تکبیرات
و قیام و رکوع و سجود و قعود علیهم در نماز است و عبادات [illegible] عبارت
از حرکات [illegible] و حرکت [illegible]
و سکنات [illegible] عالم و حرکت [illegible] نقطه [illegible]
[illegible] نظام عالم [illegible] حرکت [illegible] الف [illegible]
و [illegible] آن [illegible] الف [illegible]
و [illegible] نماز [illegible] جلال [illegible] عبادت [illegible] جود [illegible]
[illegible] السید [illegible] عبادت [illegible] رکوع [illegible] زبان
صورت یافته [illegible] قیام عبادات [illegible] صورت [illegible] نماز از
[illegible] عبادات [illegible] نماز
[illegible] بسیار [illegible] الاخلاص [illegible]
[illegible] آن [illegible] الاخلاص [illegible] افعال نماز
[illegible] الافعال [illegible] چنانچه
[illegible] بقبول [illegible] حضور الافعال
[illegible] نماز را ذکری و الا [illegible] و همچنانچه بدان حال
بهیچ کار نمی آید نماز بی اخلاص بهیچ کار نمی آید و نسبت نماز بعالم
بسیار است و فی الحقیقه نماز در میانه اعمال چون اصل است
میان موجودات و از آنکه در مرتبه نماز حب آن است [illegible]
حدیث شریف و از حب آن [illegible] و نوافل خدای تعالی
سمع و بصر و قوت [illegible] شود و در فرایض بر عکس است چنانچه در

در حدیث مذکورست و از چشم یار مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

لیکن ثمرت نماز و علم کرده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام و یکشب نماز امیر المؤمنین علیه

شنیده اند و هیچ حمل بدین جامعیت در تربیت و بگاه و ذکر از خصایص

نماز است از توحید در جامعیت لکن منفرد حجت چه از نماز جامعیت

صورت توحید و لکن از ظاهر است و معنی توحید نیز هست از آنکه حمل الله

سهو ما علم را بعد حمل ما علم سهو را لازم است اشارت است بآن از صحبت ایمانی

و اعتقاد و قلب نفس حمل صحیح کرده علم تحقیق بخت [illegible]

یعنی از آن نفس و بگاه کنند بکلیه بعلم لهو بسیت بنیت [illegible]

و علم خود درخشم کنند بکلیه تعفان و بحقیقت بیاز [illegible] او درا آن

سهو بغلط ایمان و اعتقاد بیسی ج باشد [illegible] الله

کبر از جمیع جامعیت [illegible] ایمان کریم [illegible] آنست [illegible] مصدر [illegible]

از نماز و نوزده بخیر جاکر نیم [illegible] صلاة و قیام [illegible] و تفصیل

لا تعالی از مهام صورت [illegible] آنست و قیام [illegible] جمع [illegible]

و الله هداک [illegible] بنیو چون [illegible] و کمال از جمیع [illegible]

و اعلم صورت [illegible] واجب [illegible] نماز جمیع [illegible]

یک نماز واجب بشر [illegible] فضیلت فعل [illegible] و این تحصیل [illegible]

آن نیست [illegible] تعین [illegible] و در بیان [illegible] قضا و قدر [illegible]

کوکب ثابت

بعبارت ... بعلم موجب حمل [illegible] تحقیق [illegible]

بلغ

لیکن الله الکتاب [illegible] القلوب [illegible] و بآن القوی [illegible] الکبر

علما و حکما گفته اند از قضا عبارت است از علم اجمالی حق تعالی بجمیع افراد

و اشخاص عالم سرّ الله [illegible] الا الله و قدر علم تفصیلی است و مثالش

آنکه تو علم بشهر [illegible] علم تا باین طور است از دفعه تمام آن شهر از

عادات و علم و آنچه در آن شهر است بلکه تصور میکنی و این علم

اجمالی است و با این طور است در یک خانه و دکان و یک یک شخص از

معلوم

معلوم آنجا و آنچه در آن شهر است بخصوص تصور میکنی و این علم تفصیلی است

و حق تعالی را این هر دو نوع علم بعالم و ما فیها هست اکنون مقدمه که واجب الذکر است

بگوییم و آن آنکه حکما میگویند مر ماهیات مجعول نیستند و هر کس این سخن را

بفهمد از اکثر در قبول و انکار رجب یافت چون اختلاف کرده اند

و تحقیق لکن قول آنست از حضرت حق تعالی زید را مثلاً خلق میکند نه آنکه زید

را زید میکند یعنی زید زید است و وجود زید میدهد مثلاً خدای تعالی [illegible]

[illegible] خلق میکند [illegible]

و فعل [illegible]

فعل [illegible]

[illegible]

و عمل [illegible] بوجود [illegible]

بلکه عمل [illegible] تفصیلا [illegible]

و از کسی [illegible]

[illegible] موجود شده [illegible] علم [illegible]

جمیع [illegible]

[illegible]

مثلا [illegible]

آن [illegible]

فلک [illegible] فلک [illegible]

بر دولت او مترتب است باقتضای ذات و حق تعالی العدل او نیز او را

و جمیع لوازم وجود و آثار مترتبه بر وجود و کیفیت حدوث وجود او را

باجمال و تفصیل میداند و حکم کرده از این فلک است و نیز است

و این حالات دال بر دولت و این آثار بر او مترتب است و فلک ها

بجمیع حالات و آثار مترتبه باینچه از خدا موجود است و هیچ [illegible]

[illegible]

و اتم

حالات ملائکه چون بذات فلک نسبت تعلق نمیگیرد و لوازم ذاتی خود

تفاصیل آن ذات فلک را با احکام حالات ملائکه عبارتست

از تقدیر خدا و معنی این در حضرات تقدیر کرده گشت در چنین زمانه ایجاد

کرده پس زید فاسق و عمرو صالح را بدین دستور قیاس کن و اینجا سوال

بر سر است پس ارسال رسل و انزال کتب چه فایده و ثواب و عقاب

چرا و معنی افعال ایشان و هدایت ارشاد جهت بلاغ گشتن فایده

در ارسال رسل انبیا [illegible] افعال [illegible]

و لذلک [illegible] را با افعال حضرت [illegible] و رسولان آنحضرت [illegible]

اما با تعین [illegible] از اظهار رسالت حضرت [illegible] حضرت [illegible] حالات [illegible]

نمی‌تواند پس از اظهار [illegible] حضرت [illegible] آن حالات [illegible]

علیه و آله و سلم حضرت [illegible] و [illegible] کافر [illegible] نشد [illegible]

مشاهده [illegible] از اظهار دعوت [illegible] ذات [illegible]

بعد [illegible] دعوت [illegible] و [illegible] ثواب و عقاب [illegible]

ایشان بالقوه ماند [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]

هر یک [illegible] بمقتضای [illegible] همان [illegible]

مقتضای ذاتست [illegible] و [illegible] بفعل [illegible] صورت [illegible]

[illegible] آن ذات و [illegible] انفعال [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] منفعل [illegible] قابل اشراق

[illegible] بعضی قابل [illegible]

بلکه پس همان از قوت بفعل آمد و بعضی قابل [illegible] و بفعل

نیامد مثل دو جام [illegible] لطیف [illegible] تور [illegible] قبول کنند و دیگری

کثیف [illegible] قبول نکند پس [illegible] ایشان [illegible] خلق [illegible] الفضلال

[illegible] حقیقت حال گشت [illegible] نفس [illegible]

بجانب طبیعت [illegible] و طلب لذات [illegible] بجانب مبدا و طلب

فیض و کمال پس اگر ذات نفس بمقتضای غلبه [illegible] از طرفین [illegible] کنند

لکن فرق

لکن فرق دیگر مغلوب خواهد ماند و ازینست تاویل کریمه ما اصابک

من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک چه جهت طبیعت

نفس همه شر است بجهت مبدا در [illegible] منتهی شود و همه خیر پس هر نیکی

از آن جهت نفس است در [illegible] و بآن قابل اشراق نور [illegible]

و هر بدی که باشد از آن جهت نفس است در [illegible] طبیعت [illegible]

لکن باید [illegible] و [illegible] همان دستور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible] علم [illegible]

[illegible] الواحد [illegible] خدا [illegible]

آن [illegible] علم [illegible]

[illegible] تعلق گرفته [illegible]

تعلق گرفته [illegible] همان حقایق [illegible] کمال [illegible]

عنوان معلوم شود چنانچه [illegible] علم [illegible]

خیر [illegible]

[illegible] حکیم [illegible]

و تحقیق [illegible] خیر [illegible]

[illegible] ممکن بود [illegible] خیر [illegible]

[illegible] این خیر [illegible] آن خیر است [illegible]

وضع الموجود است چه [illegible] موجود است و [illegible] مقدار

[illegible] تغیر در وضع وجود آن [illegible]

پس [illegible] حقایق در [illegible] ذات [illegible] علم خدا [illegible] تعلق گرفته

پس [illegible] نباید و حق تعالی مفیض وجود است بر [illegible]

اشیا و [illegible] خود [illegible] عموما و خصوصا

بر همه تا [illegible] هر یک بحسب لطافت و کثافت ذات خود قبول آن

[illegible]

کرده و میکند والله اعلم. **رکن هفتم** در بیان حکمت در اختلاف مذاهب
و سر آن و این مجاهدت بتقسیم الانسان یکی از مسایع (?) همگنان خواهد
گذشت بدان وفقک الله تعالی و ایانا بالادراک الحقایق که از حضرت
سید اولاد رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنین خبر ماثور است
که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یعنی در اصول و هم آنکه
اختلاف امتی رحمة است یعنی در فروع و این حدیث اشارت است
[illegible]
اختلاف [illegible] بحیثیتی [illegible] مراتب [illegible]
جامع کلم [illegible] آنچه [illegible] مرتبه جامع [illegible]
بعلم آنست [illegible] فضل [illegible] چه بعد جامع [illegible]
اختیار [illegible] جامعیت [illegible] آنست [illegible]
و هر فرد انسان را جامعیت افضل [illegible] جامعیت آنست و هر آن [illegible]
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] جامعیت جاودانیات
[illegible] علمای [illegible] و شهادت [illegible]
مراتب تحقق وجود [illegible] بعثت [illegible]
رسالت [illegible]
الا [illegible] آن مرتبه مخصوص [illegible] حضرت تحقق [illegible]
لا تحقق [illegible] مراتب کلیه [illegible] تحقق باید [illegible]
و در شریعت [illegible] ظهور علمی [illegible] تحقق شود و در اصول [illegible]
لذا [illegible] مراتب [illegible] اختلاف در فروع را کثرت [illegible]
[illegible] چنانچه بالفعل واقعست و از هیچ مذاهب یک مسئله
متفق علیه نیست و اینست سر اختلاف علمای امت همچنانچه
اختلاف طوایف انسان بحسب مراتب کلیه [illegible] است در حقیقت
کلیه جامع انسان [illegible] تکفیر الایاء [illegible] اینجا [illegible]
یافت [illegible] با وجود [illegible] الاسماء [illegible]

در اتفاق

و نفاق را نیز مجال نام نشود و فیها فوائد کثیرة لمن تفطن و بنا بر این تقدیم
کثرت اختلاف علما موجب علو مرتبه دین و شریعت باشد و باعث
افضلیت از جمیع ادیان و متضمن این اختلاف کلیات جمیع ادیان
سابقه مندرج است و از اینجاست که فرموده اند که شریعت محمدی شامل
جمیع شرایع است همچنانچه ذات آنحضرت شامل کمال ذوات جمیع
انبیاست مع کمالات زایده و جمیع منویات آنحضرت چنان است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و کلمات العلیا [illegible] باتفاق [illegible] محمد [illegible]
و حقیقت [illegible] عقل [illegible]
اول مخلوقات عقل است و این عقل [illegible] اول وجود [illegible]
با تعلقات عالم [illegible] بواسطه علم و تعقل [illegible]
علم کل روح محمدیست پس [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
باز در مرتبه شخص جزئیه محمدی [illegible] ظهور کرد و واسطه [illegible] عالم [illegible]
احکام وجود شد بقواعد شرعیه و احکام و افعال [illegible]
از افق [illegible] استغفار و واسطه [illegible]
و در کار [illegible] شود پس [illegible] افعال و آثار آفاق [illegible]
از ظهور وجود واسطه است در ظهور افعال و آثار آفاق و انفس
نیز واسطه است و این اختلافات مختلفه ظهور جامعیت آنحضرت

و مؤثر در آفاق و انفس بدین یک دقیقه یافته است از ظهور را
تأثیری در ظهور ظاهر می‌گردد و تعینات را موجب می‌شود و اعتبارات
و احکام بدان محقق می‌گردد و اینجا بحث بسیار است اما بهمین قدر
مقصود با حصول پیوسته امید که بحسب انفتاح همگنان اکثر را غش
را سبب حیرت و ملال نشود والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا

الحمد لله رب العالمین [illegible] ثم [illegible] خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی الخیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شکر و سپاس [illegible]

کالا ز ثنا [illegible]

[illegible]

لکن [illegible]

[illegible]

والتقسیم [illegible] معارف و حقایق [illegible]

[illegible] رساله [illegible]

جان شوق [illegible] که با شراق [illegible] چه ابلیس دو تیر از افق اسرار
طلوع می‌نماید یا در اظهار شمه از تعاقب آفاق و انفس و دیگری که
انتشار [illegible] تا ذ بلاقی تلویح بمضمون کلام [illegible] شیخ عارف
نبینا و علیه الصلوات و السلام از محصر [illegible] ملکوت السموات [illegible]
[illegible] و پیش از ظهور [illegible] اشراق می‌شود که نور
ساطع [illegible] کیفیت [illegible] و تصریح [illegible]

بادله

باد له وجه اسنا امید و لادر [illegible] جمال الله فضل الافضال [illegible]
لا تنظر الیه [illegible] النظر [illegible] مطالعه [illegible]
لاحاطه [illegible] بضمیر حتی [illegible] و التزام الجمال [illegible]
[illegible] حتی للالله [illegible] و تفضیل الله [illegible]
مقام الملک [illegible] الحق و هو یهدی السبیل الشراق [illegible] و تصحیح
کیفیت الادراک [illegible] الحقایق [illegible] طالب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفس [illegible]

[illegible]

تا [illegible] تعلیم [illegible]
آنکه [illegible] علم [illegible]
تعلیم [illegible] العلم [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر شود [illegible]

که طلب تفصیل بعد از اجمال است و ترقی از علم یعنی و زود پی تحصیل
علم ثابت نیست پس اگر از وطلب [illegible] اجمال با طالب نباشد تفصیل آن را
طلب نکند و از نیست بعضی اکابر گفته اند معرفت مراتب انسان از اقوی ثبت
علم الانسان ما لم یعلم چه در این [illegible] وجود خود انسان از ارکان تفصیل است در
باب این طلب [illegible] و ما اضافات میکند [illegible] مجید وقل رب
زدنی علما و از نتیجه را با طالب [illegible] ذلک لما است گفته اند از وجود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حاصل آن است و در بعضی حق و در بعضی غیر انتها و منشاء اختلاف
و در این عقول بعینه است و این مسئله روشن گردد باینکه جمیع افراد عقلا طلب
معرفت وجود انسان در حقیقت نوعیه است و طبیعت کلیه افراد وجود
کرده اند و هر طایفه بحسب استعداد خود خبر داده اند اما جمهور علما گفتند که ماهیت
طبیعه انسان یکی از آنکه است موجود خارجی بحسب کلیت هستند
و اما معقول و منتزع عقلی اند از عقل جهت اشتراک میان افراد و در بعضی

الافراد

از اوصاف که مابه الامتیاز است شامل افراد و انتزاع میکنند و از آنکه
طبیعه و حقیقه نوعیه میکنند و چون این امر در خارج عین موجود افراد است یعنی
انسان را موجود خارجی میگویند یعنی مثلا زید و عمرو و احمد و محمود اند
در خارج پس معنی موجود بودن انسان موجود بودن افراد است و بعضی حکما
گفته اند که بالامر ما به الاشتراک میان زید و عمرو و سایر افراد انسان
را آن امر مشترک میان زید و فرس و بقر نیست و آن امر موجود شخص نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خارج و این موجود خارجی است پس وجود افراد [illegible]
وجود افراد موجود است پس وجود افراد [illegible]
بعینه وجود افراد موجود و حقیقه بعینه [illegible]
و سایر افراد نوع بوجود وجود است و وجود [illegible]
حقیقه انسانیه [illegible] در خارج موجود [illegible] انسان [illegible]
معروض تشخصات و تعینات حقیقیه انسانیه [illegible]
انسان [illegible] تشخص خاص موجود است [illegible]
مظاهر و تعینات انسانیه [illegible] تشخص [illegible]
وحدت حقیقیه است [illegible] و آن متغایر
در میان [illegible] خصوصیت کلیه است [illegible]
بعمل [illegible] علم [illegible] کنون از این [illegible] ظاهر
که بود علم عبارت است از دو انسانی وجود حقیقه نوعیه [illegible]
استعداد و فطرت انسان [illegible] از قوت بفعل آمده و این [illegible] است
برای قول صوفیه و اهل علم و جمیع افراد انسان و الحقیقه [illegible] بالقوه

میکنند بفعل نمیشود بعضی آنچه بالقوه نفس لیث نیست نه نفس لیث را
بفعل می آورند چون اقسام دلاشوران و بعضی آنچه بالقوه در نفس است
لیث نیست نفو بما فی موجودات بفعل می آورند چون الات صنعتها
و حرفتها که باختراع و تعلیم اقسام کمالات وجودی از قوت بفعل آورده اند
و می آورند چه کمالات را نهایت نیست خصوصا کمالات نفس ناطقه
انسانی را بدو زیرا که نهایت ندارد کیست با هر آنچه میسر او بی نهایت است بیرون
نفس کمالات از قوت بفعلیت ... صباحا
بالقوه موجودات نفس انسانی جود را اجمالا ... اربعین ... علم جمیع
نیز از جمله کمالات نفس است آدم علیه السلام ... علم
حکمت را رسیدست ... محمد صلی الله علیه و آله ...
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه ... العلم مجبول فی قلوبکم ...
و علم العالم ... فینزل الیکم ولا فی تخوم الارض فیخرج لکم ...
لیس العلم فی السماء ... تا از دلهای شما ...
تأدبوا بآداب الروحانیین یظهر لکم ...
آسمان تا بسوی شما فرود آید و نه در زمین ...
بلکه علم مجبول در گوهر نهاد شماست ...
تا از دلهای شما ظاهر شود و مراد از ... تعلیم ...
طایفه ... توحید ... بالقوه ... ایشان ...
توحید حالی اقرار میگیرند و توحید حالی آنست که توحید حال موحد شود و
آن توحید ... موحد را از موحد باز میگیرند چنانکه امام الموحدین
را در نماز چنان باز گرفتند که هلال ... بیرون کشیدند و یکی الم ...
بعد در نماز بیرون ... و اصلا شعور بآن نداشت ...
جمعی بعقل که ... استدلال عقلی قناعت کرده اند ...

بیان محققان ایشان ذوقیات عقلا وجد اثبات را عظیم
میدانند درین باب که نظرات از سبب ... باستدلال عقلا و راه
منطق توانند و آن ذوقیات را بیان کنند چه ... علمی که از استدلال
حاصل میشود علمی ... وجد اثبات ... عند
الادراک جمیع ... آن علم اقرار و تصدیق بآن علم ...
نفس ایشان ... چنانچه رئیس الحکما شیخ ابو علی ابن سینا از
... ابو سعید ... شیخ ابو علی ...
شیخ ابو سعید ... عارف ... ذوقیات ...
... الملک و الملکوت ...
...
... ثبوت ... صفات ...
... وجود ... تعلیم ...
... تحقیق ... تعلق شعور ...
... تعالی ...
شعور ... واجب ...
... صدق امکان صدق حدوث ...
و لهذا حقیقت صدق امکان ... وجود ممکن ... حاجت ...
... واجب ... وجود ...
عقل سلیم ... غفلت از وجود خود ...
بوجود واجب ... غفلت ...
از غیر حقیقی بودن موجودیت غافل ... وجود حقیقی است
جستن شیء عین ... آنست ... در کار است و ...
و چیزی ... علم الانسان ما لم یعلم تعلیم ازلیست ...
و جوب ... از طلب خود بجستند تا ... باشد
را کم میکنند ... را نمیخواهند ... مفهوم طلب

بعد از ادراک و تنبیه بر تحقیق مطلب نزد تحقیق طلب شیخ
ابوسعید ابوالخیر قدس سره در جواب سوختهٔ که از دوری یاران ملال
کرده بود فرموده‌اند با دوستان خود درت همنشین کرده‌ام یاد آن یکی
و هم الا میرزا دیگر اصاحب [illegible] پوشیده نیست که اینجا یاد آن میکنند
البته توجه خاص از دل خود بسوی آن شیء باید نمیدانم که اینجا یاد حق
تعالی میکنند به هر عنوان که باشد الا آنکه از دل خود توجه مطلق از جهات مطلق
[illegible]

واجب تعالیست و لعل [illegible] نفس [illegible] ذات وجود
واحد حقیقی است پس از جهت وحدت از و صادر نشود الا شی واحد که
این شی ملصق نفس الامر شیخ حقیقت محمدیست و نزد حکما عقل کل
و نزد صوفیه وجود عام فایض بر ماهیات ممکنه و چون آن ذات حقیقت
این وجود عامست پس بر آن تفسیر الهی یعنی اطلاق اسم وجود مطلق
بر آن ذات میکنند و اراده مطلق اینجا همانست در اصطلاح علما
و حکما که لا بشرط میگویند یعنی نه با طلاق فرا گرفته باشند و نه بقید و

انبساط

انبساط این وجود عام از آن ذات حقیقی بر حقایق ممکنه را انبساط
نور شمس است بر جسم قمر یعنی بوجود حق موجود باشند چنانچه قمر بنور شمس روشنست
و هیچ محذوری نه و این عموم و خصوص در مراتب وجود است همه مراتب
ظهور وجود حقیقی است و قسیم موجودات است و وجود عام ظل وجود حقیقی است
و ممکنات محل ظهور آن ظل الله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل
چون جوهر برانسته و ظل کیست فارسی گر بر در دیگر زیست و صلی الله علیه
[illegible]

و وجود عام و نفس الرحمن میگویند و این مرتبه افاضه جمیع ممکنات و نفس
واحده از آنکه علم پیدا می آید و باز در مرتبه ثانی او وجود خاص از رحمت
رحیم است با این وجود مشهود میشوند و این ممکنات موجود میگردند
بحسب جزئیات حیز متناهیست الا بحسب کلیات متناهیست و بیک
اعتبار وجود را منحصر در پنج مرتبه داشته‌اند و آن را عوالم خمس و حضرات
خمس میگویند چنانچه قدوة القائلین بوحدت وجود شیخ محی الدین ابن العربی

قدس سره بقوله ﷺ ان روح القدس نفث فی نفسی فان وجود
الحق فی نفسه قدسی و باعتبار دیگر چهل مرتبه قرار داده اند چنانچه
قدوة الاولیاء المحققین شیخ عبد الکریم گیلانی در رساله مراتب الوجود
ذکر کرده و باعتبار دیگر بیست و هشت مرتبه متعین داشته اند چنانچه
در جام جهان نمای شیخ مذکور است و تفصیل در این رساله در دایره
نا نوشته بلکه شامل همه است و چون مرتبه اول تعین مطلق
جمیع تعینات است نفس الرحمن آن تعین و در آن
وجود عام منبسط بر مراتب تعینات الهیه است چنانکه در حدیث حضرت عیسی علیه السلام
نام است پس بر حروف و کلمات و کلام الهی اطلاق کرده اند آنرا و فیض حضرت بکلم
مطلق از حروف و کلمات قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
مجید و بعضی کلمه خوانده اند و کلمات ابدیه گفته اند چنانچه
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام کلمة الله و کلمات ابدی است چنانکه
فهو من الکلام النفسی لیس بحروف و لا اصوات آن تعین نفس الانسان و عبارات
کنند از حروف و کلام و کلمه الکلمه نسخه آن است لاکن الانسان چون
که ایشان فی نفسه در النفس ظاهر تکلم است متعین میشود و بتفصیل در تجلی
و همچنانکه ازل ظهور که از ذات متعین حق تعالی میشود لعالم ارواح
و همچنانکه لعل ظاهر که از ذات مقدس حق الاعلی لعال نسخه ایجاد است
ان اسما را که فاحببت ان اعرف و لذا خلق الخلق نسخه تکلم است و چون
لعل خبر که لذ بعضی از آن میشود الا انکه بجای او
لثابت فایض از ذات مقدس متعین میشود الصور حقایق ممکنه
نسخه آن در لسان انسان قسم اوست و الا او حقیقت او فایض میشود
لذا وقع و متعین میشود الصور الالفاظ و چون هر حقیقه از حقایق ممکنه
از فیض وجود بدایه باید اول در مرتبه تجرد که عالم عقول و ارواح است
متعین میشود و باز در عالم مثال صورت مییابد و برطبق آن
صورت در عالم جسمانی موجود میشود همچنین معانی و مضامین

ودر ربع الانسان مندرجست و بمنزله حقایق ممکنه است و در عالم الهی
مندرجست اول در ذهن متعین میشود و آن مرتبه اش معنوی مجرد است
که نسخه عالم تجرد است و چون مضمون معین و مسئله ممتاز در عالم
شد باز در عالم خیال که نسخه عالم مثال است صورت لفظی او متعین میشود
و برطبق آن صورت در خیال تعین های لفظیه بعالم الفاظ نسخه عالم
تجسم است در می آید و همچنانکه در ظاهر فرد ممکن با این وجود جسمانی
با بعض وجود عام ... بر اثبات ... ایجاد
الابعد از وجوب بسبب مرتب شد و منقسم متعین بعضها بجنب بعض نفس الرحمن شد
نفس الرحمن کلیه بوجود است متعین کلا کلا او بعضی جنب بعض و همچنین در اصل متعین
و نفسنا کانه کلیه ظاهر و در آن مراتب ممکن الا وجود بعضی بسبب وجود عام است
بجهت وجود خاص مراتب آن که لابد آن بعضی بسبب ترتیب وجود و نفس بعضها بجنب استعمال زبان
آن فرد کوکب که بعالم ترکیب است نسخه آن کلا کلا او بعضی جنب بعض و همچنانکه
بیت و هشت یکانه حروف است که آن مراتب لفظیه ترکیب بعضی جمع و الفاظ
در نفس متعین گشته تا از الحاق بعالم ترکیب است بکلمات و الفاظ نسخه است
گذشته آن فرد بعضی را از نسخه فرد ممکن است که آن مرکب به کلمات و الفاظ چنین
بعض عقول و افلاک و ممکنات مترتب است و مثال ذی علم و العدل و ارواح
مترتب است و حس و مزج و نباتات و امثال آن ترکیب شده و روح
و اضافات بهمین قیاس و همچنانکه مجموعه ها به اصل خود راجع میشوند
باز الفاظ نیز مرکب گشته وقت بحرف و باز آن همه وصل شده باز
می رسند بالالفاظ سامع و همین قدر اشاره کافیست از اکثر
فهم مبتدی و چون این مطابقه را کسی دریافت لکاد و را
می آید بقدر وسع خود و ذوق مییرد و در الفاظ از ذوق مرتبه او
و چون گفته شد مخارج حروف نسخه مراتب بیست و هشتگانه
وجود است تو زیح مطابقه آن ضرور است و بالله التوفیق و ان

از تلک اسرار که اولیاء العلم النافع در تجلی تعالی تعینات و اعتبارات
و نسب و اضافات وصفی و اسمی و فعلی در آن مندرج و مستهلک است ا
لکن بالذین تعیان تعبیر بهویت غیبیه و احدیت جمع و امثال این میکنند
و نزد محققان نقطه اشاره باین مرتبه است و نسخه این تعین در نفس
انسانی نشاء استعداد و حسب از مرکز قلب و از نسخه این مرتبه در عالم
جسم مرکز وجود عالم ارض بمقام محمدی و مقام شفاعت و مقام محمودیت و در عالم

[illegible]

طاهر است مثل با و تا و ثا و در بعض حروف مرکز الف است مثل
الف که لام مرکز اوست و الف مرکز لام و جیم [illegible] و سایر مراکز
اشیا است و الف مرکز با و همچنانکه اشیا بوجود تعلق میگیرند الا واجب
با هیچ چیز قبول تعلق نکند همچنین حروف با الف متصل میشوند الا الف
بهیچ حروف متصل نشود و دیگر مناسبات بسیار است و لکن
خالی [illegible] از حقیقت الف آگاهی باید در رساله سواطع شیخ علاء الدوله

سمنانی قدس سره مطالعه نماید از شمه کجا ذکر و بعضی و از حضرت امام الموحدین
ساقی کوثر مرویست [illegible] الالف [illegible] الذات الاحدیه و ایجاد [illegible]
و الواو للبیان [illegible] حقیقت الف وجود حاست و همچنانکه بوجود حال اشیاء
بذات مطلق میشود با استعداد و نقش اشاره بوجود [illegible] در بیان میشود [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] همچنانکه ظهور تعین اول در این وجود جسمانی
و [illegible] حدیث شریف اول ما خلق الله [illegible] اشاره [illegible] بدان

[illegible]

بر تسیم شود که آن نقطه مرکز [illegible]
چون آن [illegible] ایجاد و اظهار نقاط [illegible] آن تعینات و حقایق
اشیا و اعیان ثابته [illegible] افتتاح بخشند نقطه [illegible] دایره بجانب مرکز
آن مایل [illegible] چه غیر این صورت ممکن نیست [illegible] نقش کل
بر مرکز عالم می باید فهم [illegible] فهم و چون نقطه از محیط دایره در وسط آن
دایره افتد شکل نون نیست [illegible] ن والقلم [illegible] در کلام
مجید واقع است فی الجمله از اینجا بر چیز منکشف میشود [illegible] اینجا آن [illegible]

مستقبل را اگر جهار رست از یک نقطه محیط بمرکز یا از مرکز بمحیط بهر کدام که
جمع کنیم با آن حرکت مستدیر انفتاح یا فتح و حرکت مستقبل الالف متحقق
شد شکل لام الالف حاصل میشود پس لام جامع حرکتین است و مناسب
سیر جامع الف است پس لام بظهور الف در مرتبه حس الف را با جزو و حروف
و جز دیگر آن که نسبت مرکزیت لام را با الف متحقق است از ربع
مرکز و دیگری باشد انه ا خبر از ترکیب الف و لام الف سر و لام سر پیدا و العلم
معنی دیگر آنکه تعین الف لام الف را اعتبار
بیان الف لام نقطه الف عدد الف ۱۱۱ را با جز وجود و عالم و ی جمعیت
معنی نسبت الف بین الف لام را با جزو عالم نقطه الف تعین الف
الف لام الف نقطه همچنان جامع پس الف و عالم نسبت و نقطه و الف نسبت
الف لام الف ۱۱۱ سیم جمع یعلم بحقایق الالحد اما نسبت حرف با الحروف
بیحیث بحمل و ظهور بلا حد اطوار و شکال انه نسبت یا تابع است و معلوم نسبت
این تعین با اعتبار الف را بملحوظ شود و ان الفاظ دارد شکل و تو و معین این را
نسبت بعید است لک تحت و حرف بنقطه تعیینی است پس علم انجا بظهور است بشکل
لعل با تعین لعل است پس یک بسیط بحب اعتبار است پس نسبت در وقت جمع حروف
ثانی ملاحظه نسبت بعقل بلکه نوبت تحقق حرف ابتدای این نسبت و حصول یعنی
بیان عالم و معلوم است پس سر تحقق است بعقب الف کیفیت تمام و وجود
ثلث ذات الف عدد سه حصول کلیه در حروف الف لام الف تحقیقت یعنی
حقیقت تعینات مراتب کلیه مثبت و مثبت کانه و جزئیات عالم
لذت و اتراک مراتب تحقق میابد همچنین آن نقطه که مبدا است ابتدا او
نفس است حقیقت نفس کلیست و نفس حقیقت حروف مثبت و اشتقاق از
مدار انتزاع و انتساب حروف و کلمات تحقق می یابد از نسبت نفس
انسانی بوجود عام بحق تعالی نسختین تمام است پس از حکم وجود
تعالی و هم بوجود است همچنانکه وجود عام بهویت ذاتیه او است

ثانی

جمع است و مرکزیت اللام ازظهور و سریان و الف و لام نیز بحروف ها که مبدا
لفظ و تعین است و مرکز مراتب کائنه عددی بجامع حضرات کلیه جمع و بیان
و الف و صورت ها همان صورت الف لام لفظیه است و از تمام نقطه و حرف
غیبیه الف تمام می باید لهذا در زبان عرب که اتم لغات است ضمیر غایب اکثر
مصدر بحرف ها است و لفظ ها کلمه تنبیه است و ضمیر غیبیه لمن الفطن
و بیان کیفیت که دلالت ها که عدد وی پنج است بظهور الفظ معتبر شود و بعین الف
باطن است الف تعین بر حروف شوند و در دلالت نقطه و حرف الف بعین بحسب است با تعیین الف
بالعیان خود گردد و دلالت در و حرف کامل تعین غیبیه است تعین
و عدد حروف دلالت بوجود است و این جهت الف حقیقی یا جمع بحیط نسبت الالوهیت
و النفس ظاهر و ملت بوجود مطلقه بی الف الف تعین الله الف و ولاده پنج حرف است
که سه اول و آخر اسما در بی جز ان نسبت الف و عدد وجود و حرف حقایق
الانسانیه است بجامع الف ان محیط وجود کلیت جمع است و شیئیت انشاء
بحسب لفظ همچنانچه الف جمیع حروف بحسب بر کلیت است و نسخه او اول و عالم
است و تعین الف و از مجامع جمیع حضرت مرتبه شقیقین است کانت ابواب او
وجود او اول باطن تعین است و مقابل انسان که عالم است زبان
و سر او جمع صفات است و حق و خلق و همچنانچه بر جمع ملک الف بعض زبان
جبروت و عالم تجرد و عالم شهادت است و همچنانچه حروف نیز الف بعض حروف
مراتب کلیه جز به کند و الله بالوجود آنچه حروف مراتب ملکیه
مراتب کلیه حرفیه کند و الله و همچنانکه انسان کامل جمیع مراتب
مجامع کلیه جز به کند والله و همچنانکه جمیع الف الحقایق
عند الحکم بر نقطه ظاهر است و الله العلم بالسرایر و الله جل و علا تعالی الحق انوار
را با وجود عام از نفس الرحمن است و اقتضا است همچنانکه بعضی افراد
موجودات مثل عقل کل و نفس کل و دیگر مراتب کلیه احاطه کلی
کنند بعضی الفاظ را از جمله تعینات نفس انسانی از احاطه کلی
و الله مثل لفظ موجود و لفظ شی و لفظ کل و امثال آن و سیر
جز وجود نیست مگر آن با جمیع احکام و آثارش در نفس انسانی

بلغ

ظهور و الف و الف ان بلال تلفظ میکند نفس الف ذکر یا لا صور
نفس اوست و بحرکت در ظهور است از نفس ممتاز است در تلفظ
چه فا در نفس متحرکست و در نفس ساکن حاوی جمیع وجود است و این
یک وجه است از جمله وجوه تطابق نسخه الف با نسخه وجود و چون
غرض تلویحی بود بهمین قدر اقتصار نموده والله المفیض الوجود [illegible]
در اشعار بتولد تا زاد الحضرت [illegible] علیه وعلیه الصلوة والسلام

[illegible]

زیر پای خود نقب می‌بندد پس بیرون می آید و الا بر منوال خود کرم ابریشم [illegible]
در خانه [illegible] بوده می باید پس بخاطر جمع باز پیله آن منوال
میکند و تماشای آرایش و تمتع از نعمتها محظوظ میشود و [illegible]
و جمیع حیوانات [illegible] دیده اند بنعمتها مشغول است تا استلذاذ کرده
[illegible] فکر راه بیرون شدن و خبر منوال خود یافتن میسر میشود و نا
طبیعتش [illegible] ولهذا بآن تمتعات مشغول است تا وقتی همانجا

دیدانو

درمیکند و سرگردان میماند و در عذاب می افتد اکنون این منزل عبارت
از نشأه دنیویست و تحقیق انسانیت یعنی تعین اعمال [illegible] میکنند در
خواب گفته تا باین منوال که الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
[illegible] و چون باین منوال [illegible]
در حجب استعداد و ذاتی سعادت [illegible] توفیق را
جستن می باید هر کس بمقتضای استعداد خود اند در حقل علم بالله

[illegible]

وکانست صاحب علم الیقین بعین الیقین [illegible] صاحب عین الیقین بحق الیقین
بحق الیقین و توضیح این مقال چنانست که زبان این راه را چهار
پایه است اول علم الیقین دوم عین الیقین سیوم حق الیقین چهارم حقیقت
حق الیقین و این چهار پایه را باین چهار نام نیز میخوانند تصور توقف
تخلق تحقق و هر یک ازین پایه چهارگانه جمیع را مقام نسب
استعداد ذاتی خود و ابتدا ایشان چنین است در هر پایه از علم

باعث آنکه سالک بنیاد سیر کرده نقطه کمال خود میکند از آنجا که از اینجا بان
منزل دیگر کذاراست و تا بلاهمه از استاد شفقی میبیند از آن نقطه است
الاصلب پدر برحم مادر رفته و علقه و مضغه شده و مرتبه جمادی طی کرده نباتی
گشته و بواسطه حرارت و رطوبت نمو یافته و در ماه چهارم روح حیوانی
را که از ارکان بود از عالم الغیب نفس بشری تیره خواند نیز با او فایض
شده و بعالم حیوان ازانکه عالم کمالات طبیعیست در آمده و از ان الهدایه
اللطف بعد از آنکه از بتن آمد و تربیت کرده نهایت
بعد حیوان بعد از آن بتن آمد و عقل و حواس و الاعمال ظاهر و تعقل ایشان است
در شکم مادر بان بیت کمالات حواس ظاهر و باطن از اسباب کمال عقل ساخته
بعد از یافته با ایشان با عالم کمالات طبیعی ایشان که بعقل است
سیر ولی انسان ان است کامل بعالم ایشان است که مراتب عالم را بتنبیه
اندازه نقطه کمر و طالب جز بعد از حجاب و مرتبه او بیکند و این مراتب سیر
واسطه اطلب سر کامل است بعد از ان ایشان و اتباع شیخ که بیکند و سلوک الهی
عشق بدیشان گفته و نشانه او موجب ایشان و شاهده است عقل و سلوک
شیخ چه معلم حوالی الکامل و سرعل و ضعف است میرسانید چون حجاب عبد است
شیخ که فایده و همه و خلاف آن فایده است بیمه و طلب که نظر میکند از نقطه اعیان
نزلله بعد از مخالفت حکم الله و لیس حجب شرع و طلب کمال که نظر الهی تعالی
لذالم بعدا با بین تنزل ایشان نقطه بعد ایشان از کمال و عناصر الله بر مراتب
می باید از ترکیب عناصر تحصیل یافته با عناصر جهات ایشان بعد از کمالات
عنصر عالم ایشان جسم
و از آنجا بعالم اجسام شکل کلی میرساند و از آنجا سیر نشر بعالم طبیعت
می افتد از مرتبه اعلای عالم ملکست و در مرتبه این مراتب و الاسطقس
شیخ بعض از استاد و عصر خود را تحقیق و آن مرتبه کلیه عالی آن مرتبه الهی
و سر عصب و بطون بین سیرها بالغ مراتب تعلق بقابلیت شاگرد
و تشفقت استاد و الله و بعضی بر التفصیل میروند و بعضی به سبیل الاجمال
و بعضی بطریق ترسیل و چون حقیقت طبیعت الا بنور ظهور میل نفس نگا
لنحو

شناختیم الا ازان که میل بعالم نفس از آنجا عالم ملکوتست میروند و از آنجا
بعالم عقل میروند و بعالم روح و بالاتر هر یک از این عالم سیر میکنند تا مرتبه
ظهور روح کامل میرسند و از آنجا عالم آثار و افعال الهی است و چون سالک
این دو عالم را طی نمود و در طلب حقیقت فعل افعال بعد از یافت حقیقت
فعل الفعل بعالم اسمای الهی میرساند از اعلای عالم جبروتست پس این عالم
حقایق این دو عالم آثار و افعال را می بیند یعنی حقیقت جمیع آثار
عناصر و افلاک و نفوس و عقول را بعین اسما می بیند یعنی این عالم
و طبیعت و نفوس اسمای الهی می بیند و مرتبه عالم ارواح و حقایق عالم ظاهر
و مطلع این دو عالم اسمای بعضی بعضی مرتبه از عالم را بالاسما اللهی میکند
بمنزله عناصر و حقیقت این حقیقت اسمای الهی است که ربوبیت میکند با کمال
مرتبه اطلاع و حقیقت عالم ملکوت اسمای الهی بر مرتبه اسمای عالم الهی
ملک بواسطه فرود ان عالم ملکوت الاسما و حقیقت کلیه عالم الهی خالق
و اشاره با آنست که آنست و عالم بعلم جمیع مراتب و آن خاصه حق تعالی
مکه این تشفیع بر آنست و این الحاطه جزئیات محالست و آن ایشان از حضرت علمیه
لعالم جبرائیل انسان الکامل تا به آنکه کیفیت ایجاد ایشان از حضرت علم حق تعالی
و تحقیق باهیات اشیا که اعیان ثابته اند یعنی صورت علمیه حق است و ثبات
عالم غیب و مراتب اعیان ثابته صور علمیه حق اند که اعیان ثابته اند
بهر یک از تعینات خلقیه خود کلیات و جزئیات اعیان عالم و این صور علمیه حق
حضرت علمیه حقیقت موجودات است از وجود علمیه عالم و این صور حقایق اشیا اند
اعیان ثابته که خود اشیاء بدان وجهت این صور حقایق تعینات الهیه اند
ثابت باشند و از اینجا شیخ بزرگوار محی الدین ابن العربی قدس سره فرمود کل شیء
هالک الا وجهه را اشارت باین داشته یعنی وجه شیء حقیقت اوست که
نیست چه صورت علمی حق است و آن متصف بهلاک نمیشود بلکه متصف
بهلاک عوارض حقایق اند و سید الاولیا شاه نعمت الله قدس سره در رساله
مجمع الاسرار میفرماید که امور عوارض حقایق اند حقیقت حقایق این الافنا و هلاک
بلکه هلاک زوال نسبتی است به نسبت دیگر و الا از آن نسبت عارض را

بلغ

بلاک میخوانند و مجاز منسوب با جزء آن نسبت بدین بزوال آن نسبت بالک
والعلم و چون سیر عالم اسما بنهایت رسید اسمای الکثر ابعاد کرد بالک
را بعالم صفات برساند این عالم اسما و صفات را اکثر صوفیا عالم جبروت
گفته اند چنانچه عالم اجسام را ملک و تجرد را ملکوت و چون سیر عالم
صفات بحسب استعداد او سالک منتهی شود از عالم نفس خود و منزل
خود آگاه میشود و او را معرفت نفس بعد از این حاصل میشود و بسیار
باشند که سیر [illegible] از این عالم [illegible] که [illegible] نفس [illegible] خود [illegible]
[illegible] سیر منزل خود رسند و بمعرفت نفس خود [illegible] رب [illegible] بعد از این [illegible]
هر کس نهایت سیر این عالم آنقدر که بمعرفت خود را بمعرفت رب [illegible]
[illegible] خلاف این بمعرفت خود را [illegible] رسیده اند [illegible]
کجا حاصل میشود [illegible] رسیده [illegible] و ملاحظه [illegible]
بمعرفت [illegible] محالست پس از [illegible] عارف [illegible]
العلم حسب [illegible] متحقق میشود [illegible] حاجت [illegible] بلکه
سیر در مقام تجرد بمعرفت [illegible] متمتع است [illegible] حاجت [illegible] عالم ملکوت
باین منزل [illegible] عالم [illegible] جبروت [illegible] الفعیل عالم
[illegible] نفس عالم [illegible] بواسطه [illegible] بیش کنند و [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible] ذکر و فکر و تعلیم [illegible] اعمال و این [illegible]
[illegible] بعد از تجرد و فعل [illegible] ذکر [illegible] این [illegible]
عالم [illegible] کامل [illegible] ارشاد [illegible] خدمت استاد کامل [illegible] اشتغال [illegible]
عمل [illegible] بعد از متابعت شریعت پاک از سر خبر است ذکر و
مراقبه و رابطه و حکیم العرفا سنایی میفرماید بیت نیست اللهم [illegible]
لئال ٭ زو [illegible] پایه برز علم و عمل ٭ کار از علم این سیر [illegible] و عمل
[illegible] سر [illegible] آسمان از آن هر شخصی نهایت [illegible] اوست [illegible]
بحد معرفت نفس خود مشتمل است بر معرفت جمیع مراتب موجودات
و این نسبت جمیع افراد انسانی را حاصلست در وجود جمیع این مراتب

لوز

موقوف علیه وجود است زیرا که چون نفس بهر یک از این افراد موجوده
[illegible] انسان [illegible] تا الوهیت متشخص از این افراد موجود شود و البته معرفت
بالحال این افلاک و عناصر و موالید را که [illegible] این افراد [illegible] باشد
[illegible] تحصیل معرفت [illegible] حاصل نشود پس معرفت جمیع اینها
جزو معرفت نفس او است زهی شرافت و فضل انسان [illegible] است
بالا از [illegible] خطاب کرامت [illegible] علیه الصلوة والسلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و کشف و کرامات [illegible] پیدا [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] کرامات [illegible] و کرامات [illegible] بیش [illegible]
و کشف و کرامات [illegible] کشف و کرامات [illegible] و این [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] معرفت نفس خود [illegible]
[illegible] ریاضات [illegible]
بمعرفت [illegible] مکان [illegible]
و در کتب [illegible] محض [illegible]
ملکیات [illegible]
استاد شخصی قابل [illegible]
ملین کرد اکثر [illegible] آزادی حالات
در کاملیت تمام و بیشتر از نیست در علایق مانع طلب میشوند و بعوض
ما رایت در کسی که لکن قبل از طلب گرفتار علایق شده اند لکن
قابلیت [illegible] و استاد خوب باید اصلاح محتاج ترک [illegible]
[illegible] با وجود شاغل [illegible] کامل از معرفت نفس [illegible] یافت
که ما لا یدرک کله لا یترک کله ٭ دست و پا [illegible] زبان [illegible] ٭

و حضرت پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده اند که سخن این
طایفه را بشنوی و در نیابی باری بتقلید سر جنبان تا از جمله سر جنبانان
ایشان باشی و شیخ جنید قدس سره فرموده اند که هر کس از سخن این
طایفه ایمان داشته باشد او را در آخرت [illegible] سلّم برسانند پس [illegible]
نسبت جستن با این طایفه و بقدر وسع تتبع اقوال و افعال ایشان
کردن نعمتی است عظیم حق جل و علا همگنان را از این نعمت حظ وافر
نصیب کناد [illegible] نتیجه [illegible]
و چون [illegible] بالحقایق [illegible] فعل [illegible]
و این [illegible] تعلق [illegible] صعود [illegible]
[illegible] نفس [illegible] الحقایق
بالله التوفیق [illegible] عبارات [illegible] حق جل و علا [illegible]
ظهور [illegible] وجود [illegible] حق جل و علا [illegible]
و چون [illegible] عبارات [illegible] طالب سالک [illegible]
ظاهر ساخته و این نسخه عبارت [illegible] نفس سالک [illegible]
است که [illegible] حقیقة [illegible] مستهلک [illegible]
مثال و [illegible] وجود [illegible] تحت الشعاع [illegible]
حقیقة الحقایق [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] ظهور در عالم [illegible]
مثال هر مرتبه [illegible] و چون [illegible]
انسانیت [illegible] تمام [illegible] آفتاب در این [illegible] چنانچه جمیع
صفات حقیقة الحقایق در نشأه انسان کامل ظهور [illegible] و باز
مرتبه بمرتبه سیر کردن و قوس صعود را طی نمودن [illegible] درجه [illegible]
نور قمر ناقص شدن تا تحت الشعاع شدن سیر [illegible] بعد از
شروع تولد ثانی در سلوک طریقت [illegible] مرتبه [illegible] خود [illegible]
میکند و نور وجود شخصی او ناقص میشود و ترقی کرده بعالمی دیگر میرود
تا الکفا

اللهم
تا الکفا که هیچ از مراتب این وجود باقی نماند و همچنانکه [illegible]
بود در تحت الشعاع نور ظهور حقیقة الحقایق پس این وجود باز مستهلک
میشود بعد از نفی این وجود [illegible] استهلاک یعنی الفنا تعبیر
فرموده اند پس بدین [illegible] کتاب آفاق سواد نسخه انفس [illegible]
شمس [illegible] آن کتابت حقیقة الحقایق است [illegible] کلمه [illegible] آن
کتابت را انسان کامل [illegible] و سیر [illegible] انسان کامل [illegible]
[illegible]
[illegible] جامع [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] عین [illegible] خلق [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] و [illegible] نسبت [illegible]
و در اینجا همین قدر اشاره کافیست و الله [illegible]
صراط مستقیم و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله و صحبه
اجمعین
تم تم تم
بلغ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس از شائبهٔ التباس مر آفریدگاری را که شأن الوهیتش مقوم
وجود موجودات است و شکر و ستایش بری از اقتباس مر پروردگاری را
که نسبت ربوبیتش محصل وجود مربوبات و درود بی‌حد مرادف حمد
فراوان بر صاحب قدم استقامت و مقام محمود و صلوات و سلام بی‌ا
[illegible]

چون [illegible] زبان [illegible]
واز خطر خاطر خاکسار ثبت ایدتا اعلام مناهج الحق و بکشف اثبات
دعوی مذکور کلمه‌ای چند در بیان نسبت انسان با عالم مرقوم قلم صدق رقم ساخت
و معلوم دعاگوی بر روانست که شناسنده [illegible] تا هر صادق [illegible]
دین آگاه [illegible] انصاف چند دعای [illegible] کنند و لکن [illegible]
اگر به صدق تحقیق است بر دریتیم موسوم داشت لجمال در بیان
حمل بر عدم جواز اظهار نمودن از آنکه [illegible] اسرار ما مول است والله

واهب

واهب المسئول بدان ایدک الله تعالی که مر آدمی را معرفت [illegible] خود
ضروریست و این موقوفست بر معرفت نفس و معرفت نفس او بر معرفت
مرتبه او در نفس [illegible] شد رجبت [illegible] العالم و این
[illegible] استعداد [illegible] بعضیت [illegible]
[illegible] و [illegible] معشوق عالم
و مقصود و خلیفه اوست و لیکن این کمال تحقیق اوست [illegible]
[illegible]

ولکن [illegible] ادراک و تصدیق [illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] است [illegible] الاعضا [illegible]
[illegible] محققان الاعضا [illegible] تمام ظهور روحست پس [illegible]

[illegible]

ربع بدنش لیکن چون نوع عقلا روح یا از لوازم اوست پس نسبت خاص
داشته بدن با دو قوی و مشاعر و آلات که هر یک مظهر یک اثر خاص از
روحست مثلا باصره رسا اثری خاصست از روح حیوانی در طبقات
عصبیان ظهور کرده که در بدن عبارت از ذات است و الحاجة [illegible]
کرتیت را تمام اعضا و آلات بحال خود ترتیب آن کمکن از روح منقطع
نشود تخیم نمیند و چون روح در بدن نشست بجهت وصول بمطلب خود شبکه
در مرکب [illegible] نسبت [illegible]
ترتیب کنند بجهت [illegible] الی [illegible] روح [illegible]
بتبدل خود پس ظهور [illegible] اعضا [illegible] بعلم [illegible] فعال [illegible]
در ترتیب و وصول [illegible] تشخص [illegible]
پس تشخص [illegible] که [illegible] تحقیق
قوی و مشاعر و ممتاز است [illegible]
با هم [illegible] چون [illegible]
منکیه پس همچنین هر یک [illegible] نسبت خاص با تشخص [illegible]
است از همین است پس هر یک [illegible] حال [illegible] خراب
خاص اند از روح و بعضی از اعمال [illegible] آن
هر دو در کار اند و بعضی این حال [illegible] خواص [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible]
تشخص همان صدیت خاص است چنانچه [illegible] و نسبت روح [illegible]
شخص است و انتظام بدن و استعمال قوی و آلات آن بوجهی که [illegible]
صحت بدن و بقای [illegible] پس شخص بروح زنده است و روح [illegible]
و روح بدن [illegible] و قوی و آلات [illegible] بدن روح در کار اند و این [illegible]
الحاجة [illegible] تحصیل [illegible] باوست [illegible]
و ترکیب [illegible] جسم [illegible] و [illegible] باوست و تشخص

باو

بار تشخص است و او را در هر مرتبه از این مراتب بحسب ظهور فعل و اثر
ماهیت خاص است مثل طبیعت در مرتبه جمادی و نفس نباتی در روح حیوانی و در مرتبه
تحصیلش در اشخاص انسان نفس ناطقه [illegible] و اینهمه اصطلاحات
بر طایفه [illegible] در جمیع مراتب [illegible] روح [illegible] لغت و هر که [illegible]
روح بجای خود مشغول شود [illegible] چون [illegible]
مشغول شود [illegible] و چون تعلق [illegible] اشتغال [illegible] منقطع
[illegible]
[illegible]
عبارت [illegible]
[illegible] تشخص است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] خلقت [illegible]
[illegible]
آدم [illegible] عالم [illegible] ظهور [illegible]
در بدن [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
[illegible]
پس شروع [illegible] جمیع [illegible] وجود مطلق [illegible]
روح [illegible] فیض [illegible] وجود [illegible]
[illegible] عالم [illegible] فیض است [illegible] نسبت [illegible] با بدن و نسبت
فایض شد پس نسبت وجود مطلق بعالم نسبت روح [illegible] با بدن و
وجود مطلق [illegible] چون نسبت [illegible] وجود مطلق و چون ظهور
روح در بدن [illegible] تولید [illegible] کرد [illegible] ظاهر
شود شخص را بالغ و عاقل گوییم همچنین چون ظهور فیض وجود مطلق در عالم
عبارت از روح اوست [illegible] تولید [illegible] عالم [illegible]
و تفکر [illegible] کرد عالم حکم شخص عاقل بالغ [illegible] یعنی انکه

لکه ای ز جوهر انور نفس را با عالمیت معقول نور اند چه تعقل مثل نفس
عاقلست بصورت معقول پس عالم حکم شخصی را با دلالت آن کامل
حقیقی مرکز است چون نوع آنکس را قوه چگونه بود و قوی و آلات
لکن نظر شخص را کرده می بینیم او را که دو قسم جلیل است یکی دانش
نفس خود مستلزم معرفت رب است و یکی دانش بدن و اعضا
و قوی و آلات و ضروریات بدان بجهت تربیت آن قوی و اشیای موجود
[illegible]
زمین و فلک [illegible] و اشتغال [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معالی [illegible]
[illegible] علم [illegible] بنفس خود [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
اول علم [illegible]
چون علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
علم نفس خود [illegible]
پس پنجم علم را تعلق بغیر نفس والله و ثابت و متعالی است چون
دانستن ترکیب بسیار از عناصر اربعه ششم علم را تعلق بغیر نفس والله و متبدل
و موقعیت چون وجود کیمیا که شخص اعیان را مس کند بدل
آنکه قلب حقایق محالست و این مع الحقیقت مجاز او کند بدلیل آنکه
صنع ثابت متحقق است و این نیز متعالی و واقعیت هفتم علم را
تعلق بغیر والله و ثابت و غیر متعالی است چون علم بفعلیت نجوم

که منجم بهمین اعتقاد ببرد هشتم علم را تعلق بغیر والله و متبدل و غیر متعالی
چون گمانهای غلط مردم را نسبت با یکدیگر واقع شود و چون این عبارات
دانسته شد باید دانست که علم شخص بهر یک از اعضا و قوی و آلات
خود چاین علم نفس است که در همان مرتبه مقید نباشد مثل اگر علم بدن
خود با خون را در بدن است تعلق گیرد و قرار ندهد که شخص بهر است و
نفع همین را اگر بدن را شخصیت قرار گیرد و دشمن او را و حب [illegible]
[illegible]
نفس و نفع خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شخص عالم [illegible]
علم [illegible]
علم است [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] شخص [illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حیثیت [illegible]
و همچنین بسیار علم بدن [illegible] از اعضا و قوی و آلات
و آنها که از جهت علم بدن از حیثیت [illegible] و محافظت [illegible]
و غیریت آن نسبت با نوع [illegible] در انسان
بوقوع می آید می باید که اکثر جمیع شقوق حکمت التحقیق در آن زمان واقع شود
پس علم بدن مثلا می باید در جمیع حیثیات و در هر زمان متحقق گردد پس
افراد انسانی می باید در علم بدن مختلف باشند و در یکی بحیثیتی

خاص فراگیرند لیکن اگر در مقصد تشخص یک شخص ولاة الفعاج جهات
متغایره بحسب استعداد افراد آن شخص ممکن التحصیل نشن محتاج بتعدد
انواع ولاة نیست پس تعدد افراد ولاة نسبت با یک امر معلوم بحسب
اقتضای تشخص است در تفرع جهت بر استعداد او وذات پس بنا بر اختلاف
ولایان در یک امر معلوم اختلاف حیثیات معلومست و تشخصات
عالمان و امر العلم بجهت اختلاف در نفس ولاة صورت التسام یافت
پس یکی مجموع آن و نیز [illegible] خود ولد [illegible] تعلق [illegible] از تشخص [illegible]
عالم شخص و ملحق شخص [illegible] و [illegible] از [illegible] علم [illegible]
آن نوع ذات [illegible] خود که [illegible] از [illegible] عالم [illegible]
نفس خود [illegible] شود [illegible] نسبت [illegible] شخص عالم [illegible]
بر حضور [illegible] افراد [illegible] اختلاف [illegible] معلوم [illegible] علم [illegible]
نوع علم شعب [illegible] اختلاف [illegible] و چنان [illegible] پس
نسبت با خود [illegible] خویش [illegible] نسبت با علما [illegible]
اختلاف حیثیات معلوم [illegible] جمال [illegible] نفس [illegible]
جز معانی علم [illegible] جمیع [illegible] عالم [illegible]
جمال وجود [illegible] محیط است [illegible]
ز الفعل [illegible] ضمن [illegible] مظاهر [illegible] وچنان این
وا که از العاطه آن [illegible] غافل شود [illegible] خود [illegible]
زبان [illegible] آگاه [illegible] ساز [illegible] برای
بچال معروف ان مظاهر آثار و اسما و افعال و صفات [illegible] مت
پس از همه غرض [illegible] بنماید و در هیچ یک [illegible] باید و افراد
انسان بحسب استعداد ذاتی و قابلیت صفاة متعدد و افتادند
هر یک [illegible] جمال حضرت معروف را در آینه [illegible] الکمال
مشاهده نمودند لا الا که نقاط ولایه عالم لاهوت لنه نور العاطه
ذات منظر [illegible] نست ولا که نقاط ولایه عالم جبروت [illegible]

بلغ
می باید

العاطه

کفاطه صفات و اسمای شهود [illegible] نست ولا که نقاط ولایه عالم ملکوت
لنه تجلی افعال ملحوظ [illegible] نست ولا که نقاط ولایه عالم ملک انه در اطوار
عالم آثار متحیر اند و لکن [illegible] ارشاد اختیار [illegible] اعتقاد بر آن عقیده اند
و یک نقطه را از نقاط ولایه آثار تجلی این فرا بیکیرند و آنها که ملاحظه اند
در تمام دوایر یک نقطه ساری میبینند و [illegible] با اسرار الکمل سالکان
عالم لاهوت و جبروت انبیا و اولیا اند و سالکان عالم ملکوت محققان
[illegible]
و سالکان عالم [illegible] و ولایه [illegible] تعلق [illegible]
و اقتصار [illegible] و [illegible] خلفه [illegible] اختلاف
و [illegible] تقلید [illegible] و لکن [illegible] با العالف [illegible] از
و [illegible] تقلید و حد [illegible] و فضل [illegible] حیثیات [illegible] آن
با عقاید [illegible] عالم ملک نسبت [illegible] وجود [illegible] آن
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] خاص [illegible] وجود [illegible]
ولایان [illegible] خاص [illegible] وجود [illegible]
[illegible] بحسب [illegible] تقلید [illegible] عنصر [illegible]
[illegible] عقیده [illegible] می باشد [illegible]
[illegible] ذات [illegible] گرفته [illegible] ذات [illegible]
[illegible] اللطیف [illegible] سکونیه [illegible]
و شناخت [illegible] اعتقاد [illegible] نگوید [illegible]
[illegible] خود [illegible] محروم است [illegible]
[illegible] همه [illegible] ظاهر [illegible] تعرف [illegible] نکند و
خدای [illegible] نیست [illegible] موجود [illegible]
لا [illegible] خود [illegible] پس تعرف [illegible] کند و
محروم نماند از ملک خود پس خدای [illegible] می بیند و باور [illegible]

ظ
نقطویه

وبر نمود و غیر را بر انقلاب میکنند و هر فعل مستحسن ندانسته نیک و بد بطلال
معول الامر در رتبه اند که باز مید الله و در رتبه خدایی هم نامعقول میکنند
نعوذ بالله از این اعتقاد و ضد اعتقاد الکافر و الله از صحبت این جماعت
و این اشیا را با مدعیان این جماعت در دعوی تخصیص داشته اند
مباحثه واقع شد و کلمات نامعقول ایشان را ابطال نمود الا انکه
یکی خود را از این طایفه میدانست و این فقیر را الکفت که جهل ...
[illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] نقصان [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
قبول [illegible] گفت [illegible] آن [illegible]
ترکیب گفتم که از چه [illegible] آن [illegible] باید و این [illegible] و علم
عناصر [illegible] ترکیب [illegible] عناصر [illegible] و در
باب [illegible] ترکیب [illegible] نفس [illegible]
و همچنان [illegible] ترکیب [illegible] علم [illegible]
و [illegible] علما حکم [illegible] نسبت [illegible]
این جماعت نسبت با علم [illegible] غلط است [illegible]
و نسبت [illegible] عالم [illegible] جمیع [illegible] است [illegible] در حد خود هم
نسبت [illegible] نور [illegible]
معروف [illegible] و این [illegible] نسبت هم
نقض بالک الا تعبد الا ایاه و اگر مقید بدانستندی هر آینه نمود
می بودند اما بسبب تقیید ایشان مجرد شوند و چون افعال الا [illegible]
پس افعال مترتب بر اعتقاد فاسد شد به لهذا اعمال شنیعه مذکور
شد از ایشان صادر شود و فرق میان این طایفه و جهله کفر ... هم
آنست که آنها طبیعت را در صور مستحسنه و مظاهر لطیفه مجرد ...
فرا میگیرند و اعمال قبیحه را ابر میدانستند و این جماعت حیله را لا بهمان میسر ...

تعقل

عنصری میدانند و قبایح را مستحسن میدانند و قبایح مستحسن میدانند لا
جماعه الذکر هند که انها را بیمن کوینر القرار یجد و وحدها خداتعالی
و الا نه هندو توحید خالق شریک را تحقیق اند لیکن در صدد بعضا بعض
ایشان
بجلال میروند و بعضی متعطیل و این عدیم البضاعه را با علمای
مباحثات بسیار رفته و از جمله فرع مذهب ایشان تناسخ است و این جز
تناسخ حکما و منجمان است و غیر تناسخ ملاحده است که جماعت میکنند و از
علم [illegible] آن [illegible]
ثابت [illegible] سنخ [illegible] نسخ [illegible]
و این [illegible] بعلم [illegible] باید [illegible]
و مکلف [illegible] نشسته [illegible]
نسخ [illegible] تناسخ [illegible]
میکند [illegible] محققان [illegible]
مذهب غیر محققان [illegible] مجلسی [illegible]
خود [illegible] میان [illegible] تناسخ فقیر رسید [illegible]
قایل به تناسخ نشسته حاضر بود میان [illegible] تناسخ [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
علم [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
گفت [illegible] گفتم قایل [illegible] تخصص [illegible]
قایل الف [illegible] انسان را تفصیل میز اوست [illegible] علم [illegible] گفتم
با تجزی و دیگر [illegible] گفتم الذین علم [illegible] حصر با تو [illegible] ثابت
جواب گفت آن شخص را قایل بتناسخ نمود و خندید این کسی
در [illegible] و [illegible] رسید سبب خنده تو چیست او جواب گفت
این مرد [illegible] و [illegible] گفت [illegible] او [illegible]
[illegible] از انجا که چنین گفت جواب داد از انجا که تو هم قایل بتناسخی

قابل ۱۳

مهم ۲ باین ورثه اما علم را عود می‌کنی پس اگر در تو حصه از ذات اما علم ابا نیست
زیرا که انسان نیست با نیست اما حصه علم داشته باشی و چون انحصار علم
ولدی پس عود باشی بر بعد تجوع حال اگر تو قابل بعود بدی ولا حصه
علم با تو نیست انسان نیستی پس یک از صفوات ذاته مثل یک مغز ک و
خرس و معزنی پس شخص را قابل تمام نخ نمود از تغیر سوال کرد را
کاملان ما دو فرقه اند بکفر و میکویند را الله کامل با خدا متحد میشود
فرق و ر... ... آن ... اتحاد نفس ... لیکفت ... علم ... توحید
میکنیم ... تعریف کنند ... لیکن ... علم ... کارو باید
تغی ... دلیل ... با وجود آن ... ساکنید ... ان
مطلقا باطلت ... عرض ... رتبه تحت ... ظاهر ... و تقیید
تغیانیز ... فایل ... شوند و ... عالیست ... مطلوع ... میشوند
چون بجلول با تعطیل قایل ... انسان ... نفس ... تعالی ... و ...
و چون ... علم غیر ... صفت ... لان
و ... مطلق ... صفات اگر ... اعلیم ... از ... او
عبارت است از تعیین ذات ... صفات ... بذات ... جاس ... و ... از
ذات عبارت است از علم ذات ... عنصر بعالم ظاهر ... و ... اکاهی ... و
سخنان ... نسبت انسان ... طایفه ... معلوم ... است ... ام
انسان نیز ... و دیگر ... سکست ... قسم ... اعلام ... از
مذهبی ... و ... محققان ... مجال م
الا فع للعالی و الحق و الوحدت بران ... علوم ... انسان ... جمیع ...
وجود مطلق را در جمیع مجالی بی عیب تقیید حتی باطلاق مشهود دارند
در عین کلیت و لصدا از ذات باطلاق ذات ... میشمایند
ان ... و ... محال را ... مترتب بر افعال صادر ... از
لذا اسماء ... از صفات ... سید ... وجود را
ور مرتبه او حیث ... علم ... ذات ... بحق ... لنه

نفسی

بنفس ذات ... ماهیت جامد ... چون حرکت ... عکس ...
لیز ... بس این طایفه حکم لیعی و ... نسبت ... تخصیص عالم و ... اطوار
حکم ... و ... آلات ... از ... معلقا ... قسم ... بکمال
و ... متوسطات ... اوسط ... فضلات ... اهل الله
تحقیق ... علما ... عباد و زهاد ... عوام الناس ... و ...
و اهل ... باطله و از هر یک ازین اقسام ... و
... قسم ... صالح ... و ...
... تحقیق ... علما ... اهل ... خرج ...
و حکما و علمای ... و ... قسم ... جمله ... و ...
... تقلید ... قسم ... کلمه ... و ... جمیع ... گفته ...
... شوند ... و ... العلم ... التعالی ... و ...
بزبان انسان ... است ... بیدن ... از ...
مطلق ... نسبت ... بدان ... ازرقک ... است
انسان عنصر بعالم نسبت ... بعالم ... آن نخم است
انسان ... بکو ... است ... عالم ... و ... عالم ... درخت
النفس ... عنصر ... تخم ... عالم ... و ...
و انسان عنصر کل ... درخت ... عالی ... تحقیق ... نفس ... عارف ...
تخم درخت ... شناخت ... عالم ... و ...
و ... نفس عارف ... آن ... مرکب ... جماد و نباتی و حیوانی
مثل ساق و شاخ و برگ و میوه بدان ... کمال و حسن و جمیع صفات
و عوارض درخت فی الحقیقه راجع بتخم است و درخت تمام بالقوه
تخم است و باز در هر مرتبه از مراتب ساق و شاخ و برگ ظهور کمال
و اوصاف تخم میشود بحسب استعداد آن مرتبه مثلا کامل مرتبه
جماد الماس و یاقوت و لعل و امثال اینهاست و اینها در عالم
جمادی بمنزله انسان کامل عنصر اند و کفو ... و ... مثل سنگ

بلکه فوق استیفا و تفاوت درجات جمادات بر طبق تفاوت درجات
انسان تکمیل بحسب حوصله و مرتبه نباتات و حیوان نیز کذلک و لهذا اینجا
باید یافت اشاره واف للبشاره در دعا یکمین آنکه نیز بجانب کف
کو اینها بانی اند رشد از اشارع و مبادی جمیع کمالات جمادی و جمله اگر
در عالم است همه ظهور تخم است و چون میوه پخته شد باز کمالات
تخم و اولان میوه بالقوه می باشد الا متشخص خاص و لکن عبارتست از
حقایق اشیا [illegible] بنابر نسبت بظهور [illegible]
از تخم [illegible] میوه [illegible] بانی از جانب جمال [illegible]
محسوس [illegible] و در مرتبه طبیعت باید و جمادی [illegible]
علی [illegible] طبیعت [illegible] حرکت [illegible] آدم عالم
مذکور [illegible] بعالم عرض [illegible] محدود [illegible] محققان عالم
نسبت طبیعت [illegible] جسمی [illegible]
لعل عالم العوارض طبیعت بعد النفس [illegible] جواب
جسمانیت لهذا [illegible] مجتمعه [illegible] فقرا [illegible]
عبارتست از العوارض [illegible] کفت کر اینها الصورت [illegible] خود [illegible]
[illegible] کاشان حاضر بود کفت [illegible] لباس [illegible] کننده
[illegible] طایفه سخن [illegible] تصور [illegible] نفس
[illegible] تصور [illegible] تصور [illegible]
و لکن [illegible] معدوم مطلق [illegible] تصور [illegible] محالست
ممتنع [illegible] تصور [illegible] وحدت [illegible] محقق [illegible]
پس [illegible] تصور وحدت [illegible] وحدت [illegible]
محالست چه تصور معدوم مطلق محالست و چون معدوم مطلق نباشد
پس نوعی از وجود خواهد داشت و همچنین جمیع کمالات [illegible]
از انسان تعقل [illegible] ظاهر شده و زاید از صد هزار
هزار دفتر در تحقیق این مراتب نوشته اند اگر وجود [illegible]
و معدوم مطلق [illegible] وجود منحصر [illegible] عناصر [illegible] پس اینها

و طبیعت [illegible]

از آنکه

لنگی در نفوس انسانی در آید و حکم تحقق آن در عالم متعدد [illegible]
[illegible] مرتبه تجرد [illegible] تجرد در نفس انسانی [illegible] پس هیچ جز
عقل [illegible] نفس [illegible] وجود [illegible] بیان [illegible]
مطلق بالذات و مرتبات [illegible] و اکم [illegible]
[illegible] وجود [illegible] عنوان [illegible] موجود است [illegible] وجود [illegible]
و هم [illegible] وجود را باسم [illegible] نسبت [illegible] بعقل عرض
[illegible]
حکم [illegible] حکما [illegible]
[illegible] حکما [illegible]
[illegible] عناصر [illegible]
[illegible] عناصر [illegible]
می شوند و لی [illegible] عناصر [illegible]
مجرد شود [illegible] مراتب [illegible] تحقق [illegible]
مجرد [illegible] عناصر [illegible] می باید
محالست [illegible] عناصر [illegible] عناصر [illegible]
[illegible] عنصر [illegible]
باشند [illegible] عارض [illegible]
و اتصال [illegible] صورت [illegible]
بالذات مقتضی [illegible] صورت [illegible] بالذات مقتضی [illegible]
[illegible] عنصر [illegible] عارض [illegible] صورت [illegible] ذات [illegible]
[illegible] صورت [illegible] تبدیل [illegible]
مربع [illegible] مربع را [illegible] بالذات [illegible] ترکیب از
چهار جزو [illegible] مستلزم [illegible] مخالف [illegible] انسان [illegible]
[illegible] صفت [illegible] مستلزم [illegible] است بالذات [illegible]
صفات و [illegible] صفت [illegible] بحسب اقتضا [illegible]

باکه اگر دعوی باطل کنند هر یک از آن صور را دعوی باقتضای ذات است چون باشد
از علت اقتضای ذات بر آن صورت را بیان کنند با نبود اقتضای
اقتضا باین صورت از کجاست و ذات چرا مقتضی آنست و بطلان
اقتضای ذات عنصر یا الذین صور را باین ظاهر است از آن صورت
را میکند الله و صورت دیگری میپذیرد و انقلاب که مقتضای ذات لازم است
محال است دیگر اگر بعد از التیام ذات مربع شد پس اجرام جمیع اشکال
[illegible] مختلف [illegible] از افلاک و کواکب [illegible] مربع
[illegible] و الوان [illegible] و محال است [illegible] مربع
پس باید از اشکال [illegible] و محال [illegible] ذات مربع
میکنند [illegible] طاهر اند [illegible] بس [illegible] بطبیعت [illegible]
در تمام نباتات شکل [illegible] و در عالم [illegible] سخنان [illegible]
مدوری [illegible] اکثر حکما و صوفیه [illegible] سخنان [illegible] صورت [illegible] یافته
بصیرت [illegible] کتب [illegible] صورت [illegible]
نسخه
خاصه [illegible] باعتقاد [illegible] جمله [illegible] و محال است [illegible]
آن میکنند [illegible] مختلف [illegible] اختلاف
و در باب الغرض میکنند [illegible] از ملک [illegible] اختلاف [illegible]
بر کمال جامعیت است چه در عالم [illegible] اختلاف [illegible]
میان ایشان [illegible] اختلاف حکما [illegible] اصطلاحات ایشان [illegible]
در قریب است باختلاف حکما [illegible]
باز اختلاف در فروع کرده اند و صوفیه ایشان نیز اختلاف [illegible] اختلاف
مذکور شد در باب اتحاد که کامل با خدا و بهامه صوفیه را نیز میگویند و علم
تصوف را پسندیده اند و بعضی از کتب و سخنان ایشان شنیده شد
و کتابی در آداب المریدین دارند و دیگر شنیده نام اکثرش موافق اهل
اسلام غرض از هر چند دین و ملتی که اختلاف در آن بیشتر است چه اختلاف
[illegible] است لهذا الاختلاف امتی رحمة وارد است و با جمله غرض بیان
اظهار

اظهار نسبت انسانست بعالم بالضرور و نسبت هر طایفه [illegible] ایشان باید
و چون این طایفه احسن خلق اند و ضال مضل و معلم الناس بر ایشان [illegible] نهایت
تفصیل ایشان بیشتر میکنیم و مبالغه در بیان پایه و غیر ایشان رفت و
بیاید و لازمست از وجود صورت کافی نسبت بایان اتحاد و هر نوع چه از بعضی
از صفات ملائم [illegible] دلالت است و [illegible] اینکه گوئی [illegible]
نه هم [illegible] و [illegible] صفات [illegible]
[illegible]
[illegible] الف [illegible] صفات [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
آن صفت [illegible] نفس [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
و [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] الناس [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] بالفعل [illegible] علت [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] نفس [illegible]
علم که صورت انسانی [illegible] آنست [illegible] و تفصیل [illegible]
محبوب است و [illegible] انکار [illegible] کنند انسانی [illegible] اگر [illegible] النفس
انسانی [illegible] و علم [illegible] اقوی [illegible] بفعل [illegible] اقرار
بعض و جهال [illegible] میکنند نه انکار [illegible] اکثر عاقلان [illegible] صفات [illegible]
چه انکار صفت ذات نفس خود نمیتوان کرد هر چند که از قوه بفعل
نیامده پس معلوم شد که اینجا [illegible] در صورت هر نوع با افراد انسان
[illegible] نه در [illegible] که اکثر [illegible] اینجا [illegible] میکنند [illegible]

سرّ نقطه چه اتحاد و رفع حجب و [illegible] لاتقید و شمول [illegible] از ما در وحدت [illegible]
و سیر خود را او دیگر ان از جماعت خود [illegible] و [illegible] با اینها در [illegible]
حجاب نمانند و در بسیار از افعال اینها اطلاع حاصل شود [illegible]
لا ان جماعت [illegible] بود [illegible] است و دختر خود [illegible]
حجاب [illegible] که و حاکم [illegible] بعد از اطلاع [illegible]
و جمع از اینها در جای [illegible] بالا ایشان بود و [illegible] کرده شده و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نام اینها [illegible] تفصیل [illegible] فضلا [illegible] و نقطه [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نقطه [illegible] ایشان [illegible]
مرکز خاک است [illegible] نقطه علمیت [illegible] و نقطه [illegible]
[illegible] مرکز خاکم [illegible] نقطه [illegible] و نقطه [illegible]
و رساله [illegible] النقطه میر سید علی همدانی [illegible] العلم نقطه [illegible] علم
حضرت امیر المؤمنین [illegible] است علیه السلام [illegible] تعریف [illegible] حقایق [illegible]
و کثرتها [illegible] اشاره [illegible] عارف جمیع این کثرت را [illegible]
واحد می بیند چون شعله جواله از [illegible] آتش [illegible]
و [illegible] حس [illegible] شود [illegible] حقایق [illegible] انکار [illegible] و چون
شهود نقاط کثیره موجود [illegible] آتش [illegible] محقق [illegible] و [illegible] علم
و چون نسبت انسان با عالم ظاهر [illegible] پس [illegible] طالب [illegible]
[illegible] انسانی [illegible] تخم درخت عالم است

[illegible]

۹۲

جوقه بلیغ

[illegible] عالم را [illegible] درخت [illegible] حقیقت [illegible] ظاهر [illegible]
و رفع [illegible] است [illegible]
و [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] توحید [illegible] و [illegible] نسبت [illegible]
عنصری خود [illegible] باید [illegible] حق [illegible]
[illegible] نفس [illegible] و چون گفته شد [illegible] نقطه [illegible]
[illegible] حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] نفس [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
عنصری [illegible]
[illegible]
[illegible] حروف [illegible] انسان [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] انسان [illegible]
کلام [illegible] نقطه [illegible] حروف و کلمات [illegible]
کثرات [illegible] چون ظهور [illegible] انسان [illegible]
ظهور [illegible] نقطه [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] و چون گفته شد که انسان [illegible] عالم است
[illegible] در عالم است پس او [illegible] شامل کل [illegible] شامل
کل [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible] شخص [illegible] است [illegible] باطن
[illegible] است [illegible] ظاهر و باطن [illegible] انسان [illegible]
هم [illegible] نسبت بعالم [illegible] انسان کبیر است چنانچه گفته اند
عدم آینه عالم عکس [illegible] چو چشم عکس [illegible] شخص پنهان [illegible]

عالم چون شهر است و انسان خودرای چند و هم مبتدا از ذهن ... را کوید
عالم انسان است در زمین خود و این انسان عنصریست ظاهر و باطن
خود را سپاهی و افراد غیر کامله هر یک بدنی خاص و دانش مخصوص
باشند و بالجمله نسبت انسان بعالم چنان نسبتی است از جمیع افراد
عالم [illegible] و هم میخواهند در خود را بانسان رسانند بعضی
بحرکت چون کواکب و افلاک در عمل خود را بسر رسانند و بعضی بعدد
نفس خود [illegible] خاص [illegible] خود
سبب [illegible] کیفیت و جوبیت [illegible] ترفع شود [illegible] حسن
مطلقه [illegible] ترکیب [illegible] تشابه [illegible] حیوان [illegible]
بکمیت [illegible] حیوانات [illegible] ملایکه [illegible]
[illegible] شده [illegible] حسنه [illegible]
متنوع [illegible] انسان [illegible]
و لطافت [illegible] وجود انسان [illegible]
تمام بطبق اخلاق [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] خود [illegible] و آگاهی [illegible] صفات حسنه [illegible]
تا هر ادنی [illegible] صفات حسنه [illegible]
تا در آن وقت نفس متصف بصفات [illegible] عالم [illegible]
تحفها [illegible] آن [illegible] شرط [illegible]
بانسان [illegible] و ضد [illegible]
ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند ﴿ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ﴾ همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
بود لذا ﴿ شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری ﴾ مراد از فرمان بردار
گشتن بر طبق قرار شریعت عمل نماید تا آن غذا تکثیف [illegible]
حسنه شود و این در تعبیر جلالی معلوم شد بواسطه آنست که همچنانکه
صفات حسنه محقق بوجود بعضی از اشیاست صفات ذمیمه محصل

از

هم شده و چون شایع بود آنکه بر حقایق الاشیا کماهی اطلاع و اکثر آنکه صفات
حسنه حصول انفس ملائکه است و آنکه جمهور صفات ذمیمه [illegible] سافله
و آنکه حیوانات طیبه را الا ذبح و اکل فرموده بواسطه آنست که از آن مراتب
وجود تمام [illegible] عالم بساطت بعالم ترکیب است که مراتب جماد و نبات
و حیوان تمام شده که مهیای ترکیب انسانیست [illegible]
میکنند و آنکه لذیذ نبات [illegible] در کیفیت لطیف است و آنکه بعضی را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible]
حسنات [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
بلند شجره خبیثه است چه از تخم خبیث [illegible] استغفار موجب
باران و سعت رزق و نسل میشود و ظلم و فسق باعث خراب عالم
چنانچه بتجربه محسوس است پس تصرف انسان به تحقق نسبت الهیت اینست
بظهور صفات آدمیت و آن ظهور بفعل [illegible] متحقق و از جهت
قدر افعال حسنه بموجب حقایق نقل الله رسیده موجب انتظام و بقاء عالم
از شایع واقع شد چه نسبت خلیقه افعال شریعه بموجودات عالم
بعینه نسبت یک جهت است [illegible] و آینه و اشاره ما بمعنی [illegible] تا صورت

ثبوت در خاطر صاف و لطیف صفا یابد بدانکه هر کمالی و مطابقه افعال نیز
با مراتب موجودات کنیم لا بد فکر صایب محسوس و مشهود میشود و معلوم
مطابق مرتبه جمادات که حقیقه تمام است محقق هر دو است انسان کامل
تمام است چه مرتبه جامعیت انسان از ان لازم است که مشتمل است بر عجایب جمیع
موجودات و چون انسان کاملست و جهان و ارباب [illegible] الف را نیز میکند لا
و از این جهت نکره تر و عجیب تر انسان کامل حقیقی یک فرد است و لد العلم
چون خبرت [illegible] صحت و صلوة [illegible] نفس [illegible] بجانب
لذا [illegible] صحیح [illegible] تمام [illegible] آنست [illegible] ابدان [illegible]
نگاه داشتن حکمت [illegible] و صحیح [illegible] متعلق [illegible] صحیح و حکمت
افعال [illegible] افعال [illegible] که بجمع خود [illegible] حکمت [illegible]
هر کامل [illegible] لذت [illegible] بدنیات [illegible] ضعیف [illegible]
تعلق بدنیات [illegible] تعلق بدنیات [illegible] لذت [illegible]
خصوصا شراب که تقویت قوای حیوانی [illegible] لذت [illegible] شود [illegible]
در نماز [illegible] نفع [illegible] تقع [illegible] آنست [illegible]
بلکه [illegible] کیفیات [illegible] تقع [illegible] چون [illegible] را
که الصلوة معراج المومن [illegible] حکمت [illegible]
یعنی [illegible] کیفیات [illegible] میشود [illegible] حکمت [illegible] میکنند [illegible]
و چون نفس نیز لذت افعال و کیفیات [illegible] حقیقت [illegible] آنها
کامل [illegible] حکمت [illegible] نعمت پس [illegible] ساختن [illegible]
ولی [illegible] صفات [illegible] و [illegible] است [illegible] رشحات [illegible] خواهد [illegible]
لیکن [illegible] الکلیه [illegible] صفات و افعال [illegible] تجلی [illegible] مستهلک
[illegible] و چون [illegible] و الطاف [illegible] و فضلات [illegible] میشود
و موجب [illegible] بخار [illegible] شود [illegible] و لیکن [illegible] الوحشت و مانع
لذت [illegible] بعالم المعانی و [illegible] لذا [illegible] میکند
پس حکمت و ضوء [illegible] ولد العلم و در علم طب ثابت شده که
جماع [illegible] بدن [illegible] بدن بخار [illegible] بدن [illegible]

عمل

عمل نفع کلی [illegible] توجه بعالم قدس [illegible] شود و در
توجه بکعبه [illegible] مقرر شده و محاذی مرکز الارض [illegible] نسبت مکانیت
بحقیقه الحقایق و حکمتش آنست که توجه بهر جهتی را خاصیتی است بجهت نسبت علیه
چنانچه توجه بجانب قطب جنوب و سهیل بجهت سهولت [illegible] بسیار
موثر است و بتجربه معلوم شده که اکثر حیوانات عند التولید بانجانب
متوجه میشوند و توجه بقطب شمال و دیدن آن [illegible] بنات النعش [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] بحکمت [illegible]
پس [illegible] بجهت [illegible] نفع
بعالم [illegible] از [illegible] از [illegible] و [illegible] زیر
خواص [illegible] بجانب [illegible] و [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] است [illegible] نسبت [illegible] عالم [illegible]
و فعل حسنات [illegible] است [illegible] چنانچه [illegible]
قوت [illegible] و حکمتش [illegible] نفع [illegible] میشود [illegible]
[illegible] و اختصاص نفع [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] است [illegible] نفع [illegible] افعال [illegible]
مقولات [illegible] صاحب [illegible] چنانچه [illegible]
اشاره [illegible] طالب صادق [illegible] عادت [illegible]
نفس [illegible] است [illegible] خلق [illegible] افعال [illegible]
مکرر تجربه شده که [illegible] آثار است [illegible]
تجربه باید [illegible] تا ظاهر شود پس [illegible] حالم آن اثر است [illegible]
در بدن و بازار [illegible] صلاح و فساد و عالم هم بانسان عاید میشود و [illegible] خود را
لانسان میدرند و مثل انسان با عالم مثل دل است با بدن [illegible]
دل صلاح تمام بدنست و فساد دل فساد تمام بدن و نیز مثل نسبت پادشاه
با رعیت و ملک که خوبی و صلاح ایشان موجب معموری [illegible] ملک
[illegible] است و عکس نیز و چون نسبت انسان بعالم بوجوه متعدد مذکور شد

نسبت اولاد انسان با یکدیگر همان است که شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده

بیت: بنی آدم اعضای یکدیگرند ❊ که در آفرینش ز یک جوهرند ❊ و با وجود

این نسبتها و تاثیرات که انسان را با عالم است لذا اصول وجود رب

البشر و صور و یکدیگر میتوان دید و قدرت شراللّه را دفع نعمت یکی از

خود کنند از آنکه نفع آنکه در شکمش گرفته بهم هلاک است سبب اگر آن نیست

اگر خود دعوی نشود و دعویهای باطل نکنند و بغرور نمانند که سر عبادت زود دیگر

نمودن باشند که دیگر خود حکم بر اعضای خود کنند چنین

که او بلا از خود و بدن و اعضای ملک ... دیگر

قدرت و بدن و نفع و درد و حکمت که این ... خود بهره و نیز از بلا

قدرت خالق الله را دفع و وجود عجز و ضعف و قدرت خدا از خود باطل نکنند و بر فانی جدا

جان غیر خود از حق تعالی با او وجود با اسم خود و دعویهای باطل نکنند و بنی تفعیل

بر جو دلت للبر ... که به ... جان ایشان العبد و حب خود ملاحظه ... ولی

عبودیت نه تجدد و طاعت خود را با ... نفس و شیاطین اللبس و ... بخلوص و بر

تعالی الذی نعم ... محفوظ ... ولد ... نفس ... بعید السبیل و صلی الله علی محمد و آله

... و صحبه اجمعین تمت

بعون الله تعالی تحریر یافت تاریخ ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۲۹۵ من هجرة النبویة

صلی الله علیه و آله

وسلم

ا ا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر آفریدگاری را که نهال وجود عالم امکان را از دست شکر
و ستایش بی قیاس بپرداز کاری که جمال ثنا هر ناطقه را یکی از دلایل ساطعه
قدرت و الالی آبدارش قاطعه جدا نیز الست و درود و نامعدود در احبل
و جمیع صلوات محبوب که خداوند الرایه و الست البود او الولایت شهود و صاحب
لطلمن حمد و مقام محمود ابو القاسم محمد بن عبدالله و آل و اصحاب و ابرار
بنی نینسکان و ملیحان ساله ابن ابلند غنی کی ... (در حاشیه به سرخی: لا ابعب)
حمد الست نست و بعد ... تقریرات رساله‌ای (به سرخی) ... بالا بن ... لغت و ... زبان
معنی عموم و خصوص من و جه ... نسبت و صافی بحر لا ... ابتدای لفظ ... نسبت ... نحو اول
عالی الالبابالا جمال ... (به سرخی) ... و تجاج الحکم ... تحقیق نسبت ... خاطر نصب
معنی الکتاب ... محمد بن محمد المنتسب ... احوال ... حالات حادث
لیس ... بالاسید ... تعصب ... باب ... صید ... دیار
برزبان اظهار ... تشبه ... نرض عرض ... ابتدای التعاد ... رالتعاد ... کافی الست
شاه ... بالتقیید ... و تحفیظ ... بعنوان رسالت ... حاصل ... جمیع
چون خامه عبدالله ... زبان و ... چه کیف ... ظاهر ... حصول ...
و مقتضیات ... واجب ... آمده ... ملکوت ... الخیال
بودن ... الاباسخ ... تعقل ... جملن ... نفع ... فضلت
انجام ... تعقل ... ضرب ... حکم ... عقل نفس
عمده ... تعالی ... ارباب ... ادراک ... قائلین الا ... الاسر
بالا از خصایص عقلیت و اکثر از خصایص عقلیت الا مطابقی و ... بیت یا
مطابق ادراک عقل یعنی تعقل لعدم واقع لا احبابه ... و نعمت ... محمد نفس
ادراک میکند یا الاکه بخصوصیت خود ادراک میکند پس الکا ... باواقع مطابق
می باید چه ادراک ... آن طریق ... محال ... نفس
لا امر ... آن ... آن نفس الامر ... عقلیت یا خارج از عقل
و اکثر از خصوصیت عقلیت الا علت آن تخصص ذات عقلیت

الد

٩٦

او چنین ادراک میکند با ذات معلوم است که ... در عقل ... علم ذات
و ... آن ... او ... است در عقل یافته مثلا زید را با عقل ... زید
در حد نفس موجود است ادراک میکند یا الاکه زید را بخصوصیت ادراک خود
در ... باید حکم میکند که مطابق ادراک زید ... است ... این مطابق ... پس
این ادراک مطابق واقع است یعنی ادراک زید چنین واقعیت ... در ...
... زید ... در حد ذات ... یعنی ... گر ...
رو ... الکت ... با عقل ... حضرت ...
... غیر ... ان ...
الک خصوصیت ... رب ... علم ...
حال ... کار ... الیقین ... بالا بن ...
یا ... الرحیم ... حاصل شود ...
نعمت ... تحقیق ... مطابق ...
لا باد ... نفس ... تحقیق
فوق متصلیت ... حکم ... تفسیر ... متعلقات
عقل ... بعنوان ... جمیع عقلیات ... وجیز ...
الحکم ... عقل ... منفق ... جمیع ... بحث ... تحقیق
مفهومات حقایق عقلیه ... تجرد ... تعقل ... تعقل
میکند ... موجود ... و تعلق ... اکثر ... مشغول ... جمیع ... تحقیق
... متعلق ... بیان ... با الالباب ... و چنین ... شود
و در ... ... است و بیان ... الابلا ... عقل در ... وجود ... الست
... حصول ... وجود است ... العلم ... الوجود ... الابتدا
آن ضمیمه است از فیض ... و الجعل ... تعلق میگیرد و چنین تعلق ...
شمس بشمس و این تعلق با اتصاف تعبیر میکنند و تعقل ادراک این ضمیمه
بعنوان عموم و خصوص میکند و آن مدرک خود را ... تحلیل و تعبیر عقل و معقول
تا میابد و این همه جهات معقولیت و مدرکیت آن ضمیمه است اینها
این اعتبارات در نفس الامر ... مباحث ... است

واسمه العلم ولا از جمله ضروریات آنست که بدانند که اگر آن مفهوم متحد نسبه
متساوی الحکمت در یکی از مواد ثلث وجوب و امکان و امتناع نسبت با
جمیع متحدات پس آن اتحاد حقیقی و ذاتیست و نفس الامری و الا مجازی و [illegible]
و اعتباریست پس بنا بر این جمیع صفات واجب متغایره بالحقیقه [illegible]
نسبت با صفات ممکن و متحد بالمجاز در بعضی مفهومات [illegible] چون وحدت
و معقولیت و مغایرت و امثال این و بنا بر این اتحاد آن [illegible]
صفات [illegible] بالمجاز [illegible] و [illegible] بعلیه [illegible]
کمال [illegible] چون [illegible] بنا بر این اتحاد صفات [illegible]
در بعضی مفهومات این [illegible] آن [illegible] صفات [illegible]
و مغایرت و امثال [illegible] کمال ممکن [illegible] موجود [illegible]
آنست که صفات [illegible] در خارج [illegible] با غیر وجود [illegible] بیستند [illegible]
ملکن چنان [illegible] موجود است [illegible] وجود است لا غیر و اتصاف [illegible]
از آنچه که در خارج موجود [illegible] اتصاف بوجود [illegible] قبل [illegible] موجود [illegible]
و [illegible] است موجود [illegible] موجود است با غیر [illegible]
عند العقل للاتصاف [illegible] در خارج موجود است [illegible] وجود [illegible]
ملکه العلم اگر [illegible] در خارج [illegible] جنس [illegible] در خارج [illegible]
للعقل [illegible] طرف [illegible] پس [illegible] و نفس [illegible]
و [illegible] چنین [illegible] که این [illegible] وجود [illegible]
باشد [illegible] وجود [illegible] را
ملکه العلم ممکن موجود [illegible] محال [illegible] و محال
ممکن موجود باشد و ملکه العلم [illegible] جلال الدین محمد [illegible]
تعالی [illegible] چون [illegible] صفت [illegible] وجود [illegible] پس غیر وجود
نمی‌باشد بوجود [illegible] اشیا [illegible] و تعالی
باشند چنانچه علما [illegible] تعین [illegible]
چنانکه [illegible] حکم [illegible] بطلان قول
دیگر است پس هر دو قول باطل [illegible] الا کل شیء ما خلا الله باطل [illegible]

لفظ

سفسطه [illegible] بتجربه [illegible] ما [illegible] اشیا
و وجود [illegible] ذات [illegible] عینیت اشیا با ذات مقدس [illegible]
بعد از اثبات وجود اشیاست و لکن اثبات از جمله [illegible]
ملکه العلم اگر [illegible] موجود [illegible] باشد باتصاف بوجود [illegible]
شعور [illegible] است [illegible] مرتبه [illegible] اتحاد [illegible] اتحاد ذاتی [illegible]
مرتبه [illegible] ملکه العلم تغایر ذاتی مانع اتحاد در مفهوم است و تغایر
مفهومی [illegible] وجود [illegible]
پس [illegible] باشد [illegible] اشیا [illegible] پس [illegible] وجود [illegible]
[illegible] صفات [illegible] و فعال
جز [illegible] ملکه العلم اشیا [illegible] واجب [illegible]
[illegible] الله [illegible] ملکه العلم [illegible]
ذات [illegible] اتحاد [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] اتحاد [illegible]
[illegible] ملکه العلم [illegible] اتحاد [illegible]
و وجود [illegible] است [illegible]
و بعضی از [illegible] وجود اشیا [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] علم خدا با اشیا [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صفات [illegible]
و [illegible] کلام حضرت امیر المؤمنین علی [illegible] بصیر [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] المخلوق [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
خدا [illegible] علیم است [illegible] فوق کل ذی علم علیم [illegible]
نمی‌باشد [illegible] عینیت و غیریت [illegible] صفات [illegible]
طلبید و ملکه العلم وحدت حقیقی نیست غیر از اطلاق [illegible]
این وحدت متصور نیست چرا که [illegible] با عتبار وحدت [illegible]
با عددی با غیر [illegible] پس [illegible] و اعتبار با ذات [illegible] پس
وحدت [illegible] پس بنا بر این [illegible] حقیقی [illegible] صادر شود

خود

بلغ

لا جهة وجهة مخفی و لعلم حقیقت امکان جهات محتمل وجود است
پس لعدد احتیاج بنا باید آنکه وصف امکان بعد از وجود ممکن قبل الایجاد [illegible]
در عقل معتبر است نزد محققان حکما و لعلم مولد ثلث متغایر با اعتبار [illegible]
و در تقسیم عقلی متحد و آن هم وجوب که وصف خاص وجود است
و لعلم لعقل اجتماع النقیضان ممتنع قضیه موجبه است و مستدعی صدق
موضوع را اثبات وجود و ذهنی است چون قضیه حقیقیه [illegible] وجود
[illegible] و لعلم [illegible] ممکن [illegible] نوع [illegible]
و ممتنع [illegible] و لعلم [illegible] نوع [illegible]
ممکن عبارت [illegible] و لعلم [illegible] وصف [illegible]
لا بغیر چنان [illegible] و لعلم [illegible] امکان [illegible]
[illegible] نوع امکان [illegible] تحقق [illegible]
[illegible] استقلال بالذات [illegible]
خارج [illegible] عالم عبارت [illegible]
[illegible] تحقق ممکن بالغیر [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] و لعلم [illegible] عالم [illegible]
مجتمعه [illegible] و لعلم [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] ممکن [illegible] وجود [illegible]
[illegible] قول صوفیه [illegible] وجود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] در اثبات [illegible]
[illegible] و لعلم [illegible] که از افراد نوع [illegible]
وجود و طبیعت نوعیه و تشخصات که [illegible] قول
متکلمین که و الحق وجود الطبیعی بمعنی وجود اشخاص طبیعت نوعیه
معقول [illegible] پس در خارج تحقق افراد یا تحقق تشخصات
یا تحقق وجود متشخص لا غیر و از [illegible] منحصر است بوجود

بلی [illegible]

پس [illegible] متحقق [illegible] و لعلم و الا بنا بر قول حکما طبیعت نوعیه و افراد وجود
موجود بیک [illegible] است [illegible] تشخص [illegible]
[illegible] پس از جنس الاجناس تا شخص جزئی حقیقی همه بیک وجود موجود باشند
بمعنی اتحاد در جعل [illegible] وجود [illegible] جمیع است پس [illegible] موجود [illegible]
تشخصات باشند چنانچه صوفیه قدس الله اسرارهم [illegible]
و لعلم [illegible] ایشان [illegible] الکل [illegible]
و لعلم [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] عقل [illegible] نفس [illegible]
[illegible] با حصول [illegible] نفس [illegible]
موجب [illegible] تشخص عالم [illegible]
[illegible] و لعلم [illegible]
و لعلم لعقلا [illegible]
[illegible]
و لعلم [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] و لعلم [illegible] نفس [illegible]
هر یک [illegible] صفات [illegible]
کمال نفس [illegible] و لعلم [illegible]
خصوصیات [illegible] العلم [illegible]
[illegible]
[illegible] و لعلم [illegible]
میان نفس و بدن حصول کمال بوجود [illegible] الانقطاعات
قبل از وصول [illegible] کمال تحصیل استعدادات ضرورست و لعلم
تا نفس از مفارقت بدن [illegible]
مبدا [illegible] و لعلم [illegible]
لا [illegible] و لعلم

[illegible]

[illegible]

لعود [illegible]

بلغ

بغیر

برنفع این النشاتین موقف اعتقاد است درین نشاد الکتاب والعلم
صور اعمال اعتقاد در عالم مثال مطلق ثابت و نفس را با آن ارتباطی
از این نشاء با اعمال و اعتقاد خود داشته و از ان ارتباط متمتع
با متالم و المتنعم نعود نشأت کلیه متمائله لاانقطاع که در اعتبار و لاوّلیت
و ثابت از طرفین ماضی و مستقبل مبطل تعطیل و تناسخ است لعه
لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق
العلیم بل هم فی لبس من خلق جدید [illegible]

بلیغ

[illegible]

جنبش ... مقتضای بالبر الستعبد ... العطاعت ... این
طوق احسان الفسان بجهان ... باز ... حسن ...
قلعه ... فوق در کار کرده طبع ... المنحت ...
الفروه را سر کم الالف کزاف خویش ساخت تا اللاد و ... کیفیت
قلم صدق رقم را از نعمات ... تقلید ... در آورد و ... شکری
به مطلع قصیده وجود نموده فقره چند بطریق اقتصار تمام از ... جمعیت
از ان

الف در دل تحریک شد که باعث هیجان شوق الف فعق شود چون
لعل ... الف ... حقیقت محمدیست این رسالهٔ که موسوم است به الف
لام ... مقصد ساخت ... مناسبت ... کلام مجید ...
یک ... مخصوص در بیان ... محمدی صلی الله علیه و آله و سلم ...
... اشعار ... در گفتار ... مقصود ... تبرک و تیمن ...
... الذا ... بندگان ... باعث ... التقام ... جان جهان

[illegible]

عاین ... العلا ... ولی ...
تا ... سبب ... آن ... نکنند ...
... حقیقت ...
لذا ... حقایق ... حقیقت ... و اللیل ...
شب ... خفیت ... تعین ... لذا ...
... در آن شب ... لیلة القدر وجود است و ... حقایق
... مرتبه ... ظهور ...
... را کب ... تا ...
جمیع ... کز ... و ... از تو تا در نقطه ... کوتس

نزول در مقابل اولیت شخص تو چون بدر تمام آینه تجلیات ذات مطلق
ساخته بلکه در جمیع مراتب آن مرتبه را استیلا تمام ثابت است از این بلد
و ثبت تو خود از این خبر بیست چه ترتیب تو در قوسین ولایة وجود چون
ترتیب مراتب عدد است در تحقیق هر مرتبه نفس واحد میشود که اصل
اعداد وست و باقی و تلاد تمن گرفته زیرا که محال و ممتنع است
قلب حقایق پس با ممکن که جوهر حب ذات تو نقض شود و حیث بنقض
[illegible]
از غایت [illegible] عرض [illegible] تعلق [illegible]
در آنست [illegible] مراتب [illegible] تحقیق [illegible]
تخصیص غضنفر [illegible] جنس العالمین [illegible] علم [illegible]
نقض جزو [illegible] اسنید [illegible] ملک الغرب [illegible]
تو آنکه باش [illegible]
در آن [illegible]
نفس [illegible]
و هر کار که [illegible]
ن آنکه تو بهتر است [illegible]
باد [illegible]
چه این خبر [illegible]
عین بدلیل الاختصاص تو با این خبر که از علم [illegible] شفاعت [illegible]
تو در مطلب تحقیق تست در مقام محمود شفاعت [illegible] محل تحقیق است در مقام [illegible]
الصورت شفاعت تست در دنیا الاختصاص تاثیر با بت [illegible]
یافته و پس لا شفاعت تو در آخرت اولا تاثیر در انبیا میکند [illegible]
تو از آن شفاعت می ایند باز در اولیا و علما تاثیر میکند [illegible]
قسم علما العلیای است تا از آن شفاعت شفاعت تو
نصیب است باز تاثیر شفاعت تو بخشیده میشوند پس دال شفاعت تو
بحسب لحاظه و تاثیر او وسیع است لازوال و دعوت تو پس آخرت تو

بالنماز

بهتر از دنیا و آخرت است و لسوف یعطیک ربک فترضی بدو و زود باشد
عطا کند مر ترا پروردگار تو تفصیل در نشأة الاخری تو همان مراتب را
در حقیقت تو با جمال در نشأة سابق تو منبع لجهة شفاعت در مقام
محمود اشاره باین است و رسید و مرکزیت کنایه از آن پس ترا حتی
شود زیرا که هیچ حقیقتی خارج از نحو نیاید در طلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ن خود باشد [illegible]
کتابی [illegible]
سلام الله علیهم [illegible]
جمیع [illegible]
نعمة العالمین [illegible]
منعم علیه [illegible]
یافت [illegible]
قدری یافت [illegible]
باده و حدت جای [illegible]
تخوش [illegible]
تو نعمت [illegible] عنایت [illegible] خاطر تو غبار کدورت [illegible]
و وجدک ضالا فهدی و یافت ترا پروردگار تو در مرتبه عموم و کلیت
و متحیر در شاهد [illegible] و یافت [illegible] مشهد تجلیات اسماء و صفات
چه آنجا وجود غالب بر علم بود چنانچه [illegible]
فوقها پس [illegible] در مقام شهود [illegible] یافت [illegible]
تا بعالم تجلیات [illegible] و مظاهر اسمائیه [illegible] حقیقت

تو در آن مراتب ظاهر شد و در شأن تحقق عنصری خویش پس تمام مراتب وجود از شأن جامعه
پس بجهت توجه به جمال خود و جز وی لا ز من حرف نفس نقد عرف ربه
و وجود که عائلا فی‌الحقیقه و یافت ترا پروردگار تو عائل از جمال حقائق
امکانیه در جمیع حقایق تو منبع گردید و تنگ کلیت و عموم ایشان را محتاج
غذای وجود و کسوت ظهور ساخته بود پس ترا به نیاز ساخت همه را
تفصیل آنچه ترا باز گرفت و بار ظهور ایشان را از دوش اجمال حقیقت وجود
تو فرو نهاد و تفصیل ... در تبیین ... جمالش
حقیقت وجود ... که ... مرتبه ... اسماء ... از آن
عنصر خود از حال ... احتیاج ... الاجلال ... تحقیق
... الاحکام ... نعمت ... تسلیم
... الیتیم ... لطیفه ... جمال ... صفات
... ان الفعل ... ولدت ... ارباب جنابت
قوله اما الیتیم ... الانفعال ... ولدت ... اجاب
عیال الله ... طائفه ... لطیفه عیال ... باشند ... خبر ... الله
مرتبتان ریاض ... الانفعال ... باشند ... ایشان ... اجابت ... نظر
سجال عیال بجود حقیقت ... باشند و تولد در حال ... الجاب ... کفت
یافته ... و نیاز ... خود ... آیند ... جارخبر
حیوانان ... جدوت ... ملائکه ... العیان
خود ... بالا ... ملائکه ... ایشان
استعداد و قابلیت جمال آنچه سؤال کنند را این کان ... و از تو
پرسند ... حق ... پس تو ایشان را منع از کشف خود مطلقا
مکن و همچنانکه یکی را به فقر غنا و دیگری را بنور و رجوع فیک جذب ...
هر یک را همچنین کن تا چنانکه حقیقت تو در وجود تفصیلا ... منبسط
او لو کان ... لما وسعه الا اتباعی ولا بنعمه ربک فحدث و اما
انها که طالب نعیم ... پس از آن نعمتها که پروردگار تو بعضی از

مراتب وجود حقیقت تو مهیا داشته بهشت مشکانه تصویر جاری گشت
بالیشان حدیث کن تا بجا آوری تحقیق مطلق تو آنکه نه از ملائکه ...
الرحمن و همچنین نعمت را در وجود شخص تمیز نشد حسب حدیث کن همچنانکه
است اجابت را از آن نعمت جماعت است الحقیقت ... سبب
تمام ان الغیر است در دنیا و که ان ... و ... فهم تا ظاهر تو
ارتقای هر و جه نعمت و رحمتی از آن ... بعالم و ما فیها ... در ابتدا
... ملک ... حال ... نعمت
خلاص از ... وجود ... الاله ... وجود ... عالم
... تمام عالم ... وجود ... فعال
وشرك حقیقت تو تمام ... الله بالقوه ... الفعال
... مراتب ... جمیع مراتب ... الله ... تعلیم
جامع ... ان ... نعمت ... حقیقت
... کلیه است ... الفعل ... نعمت
بجهت ... بسیار ... وجود ... حقیقت ... تعلیم
ابتدا که ... کتاب وجود ... کلیات ... کلیات
لسان ... است ... جزئیات ... ظهور
محیط ... وجود ... است ... ایشان
شامل گشت پس ... مرتبه از ... ظهور ... و تعیین
وجود ... پس ... وجود ... از مکان ... از آن
در نشئه الله ... شعوله ... العلم الم نشرح لک صدرک
لا انشکافتیم و بسط نداریم للبدل تو ای محمد یعنی تحقیق را انبساط نشئه
و اولیم صدر ترا در تعلق بوجود و در حقیقه تو که صدر الایمان وجودات
شد بیع بالقوه بود و همه را منتشر و بالفعل ساختیم تا از عموم و کلیت
بخصوص و جزئیت نزول کرده تمام شرح شرح سینه وجود عام کلی تو
تعین وجود خاص یافته و تجلیات ذاتیه و اسمائیه و افعالیه ولا ... تا

آن را از ظهور تشخص و تشعین و ممتاز گشت از مرتبه حقیقت تو تعمیم احکام
آثار شرع صد رتبت را ما تا اجر ادلیم را ما وسعنی ارضی ولا سمائی ووسعنی
قلب عبدی ولا تحقق همین نسبت است البویزید را شرح او انشراح صدر
نست و رقیقه از رقایق حقیقه تو تسکین را الوان التوش را ما حمله ما تر
للالف الف مرة فی زاویة من زوایا قلب العارف ما احس بها
دو ضعفا غلبک و درک للذر النقص ظهر کرد و زوایا گفتیم از ذکر اینهای
حاصل وجود خالق ربکفایه
ربکفا زو دلخ ملع ارجلقه و لی الله رجانب وجود مطلق بنست
و با هبات را جلقه نست جلقه تا جانب حضرت بلا ست بسلیم بنست و
بعد و شکلی باخته را نیلند احتیت را حجاب نشست بنست نسکنی نزیبی
آگنت بغی خلت نبت را با تو کجا بزیک شیر حب و لال شده
للمعددت را هر ربیب حقایق حکم و ما هیات اشیا و للمقلع حقایق و ما هیات
را جات ایکان للمعصقاف لنی جلقه اماش للمعنی بیل ظهار ملقع مایحتاج
لدبن ده جز خود جلقه را نیست نرکرا ساز لذت ما ام لذت را تحلیات
تو کلیم تا سلیه تو شتع و بدوست را جلیات ذاتی و الغاتا شهود و اتی
الانعامی و الغا نیز ابقلقه و بسم از تجلیات صفتی و کثرت و کثرت
تو باشر و دقایق جمع الجمع تو هیشه شد شهود و حدت و در کثرت
با نوامت بحدت و کثرت را کلاشر بیچنا کمر از شبلی بعی اکا منی لذت اپس نیز
به چیچ ورفعک ذکرک ولی بدنیا با نیستیم وزکر را نسبت خصوص و جزئی مطلق فارز
فک خود وفکر تو رادلیم را تصدیق رسالت ترشتم تصدیقی الوجود وحقه جوف
در وجود با تو قبلی و بواسطه و نیز الطلاق ذاتی ما کرنسبت کردند تقاح
لذ برار کست تبو دادلیم را حقیقت تو مطلق داشتیم تا تمام تعینات
وجود در تحت تعین تو ستکی و منبع آمده فان مع العسر یسرا ان
مع العسر یسرا پس تحقیق و درست کرد شود لدن ابهام و کلیت تعموم و زاید
تا لعل در فضای عالم علم آگشتی الیضاح و امتیاز و تعیین را دلیم
وانذ اعال آگاه و مراتب حجب اکان تشخص و تفصیل بخشیدیم

بلی

پس که جز تو میانه دو بر تحقق یافت چنانچه تو یقین جهانت تو توقف و تبلیغ عدد
نیز افعانی نشمار بحسب فحوای عزیمت فاذا فرغت فانصب والی ربک
فارغب و چون پشت ترا سبکبار ساختیم از ثقل ما هیات ممکن و خلای
کلیت و اجمال ترا پاک ساختیم از جزئیت و تفصیل آوردیم پس هر کاه هر دو لازم
لذ تعیین احکام تفصیل وجود حقیقت خود و غلبه شاهد تجلیات اسمائی
والغاء و گاه از بعد آن لا انتظار شود در بار دل لا نسبت حکم الجاء و جود آن
نبات جای و لت حلقی و در غیبت و کار خود حقیقت تفصیل وجود با ن اشتغال
نمای بحضرت ذات بوده و کلیت یعمل بر بار دوزه امر ... تجلیات اسماء و افعال ما جزئیا
و نکول لدخ با جلال و هر کار را بحر ترا لذت تو جه تجلیات ترا ما در کلی تعین و
خفته بنشان هر ما در را علیه کنید چنانچه خود و لا نیست هر لا ان غیبت های کلی بار را للهم
خصوصیت جمع و دل ده احکام خصوص حقیقت لغات و لا لذ تعیین لعقل اما و عمران
مید شتر بنیاد را بار و لذت لذت لاکیه اسما و لا شبه جلدیم لذ لذ تقیید با حد الاطلاق و نای
نمای و نهی بجزء که کار تو ده تحقق بی التبیان و غلبه الحقیقه لقیه و لطلق جمعیت ذات دائم
حال تو در مقام خاص تو ملک بیشتر است یا ان و باطلاق احوال کنی جنب
و همیشه لذت خیت خیش خود لذ را بار تو نیز دو رفعنا ولک ذکرک نقول الحق ... العبد لذ آن تیدا
شغل پس در آن مع العسر یسرا با حال تاب ما و لا اقتصار تشریح لذت آنچه
بجمع ناوال نیسی بعود و نه کلیه برنا ما خالق لذت انسان مایطلب یعاد مرکب بعد بنو
چه ... لذت لذ زر عامه عموم کشف خصوصی ما برد و نیز خرق عادات و الانس
ایک الله تعالی و ایانا بتوفیق التحقیق را مرکب از علما و حکما وصوفیه ایشان
زنان ... خر اکر فته اند ... جعالی تنبیه خود در
علما پس تعلق ایشان انسان عبارت از این افراد موجود محسوس
لیکن در این افراد و حدت ملحوظ است یا شکل الانسانی و دیگر انسانیت
لا شکل الانسانی یکی از اشکال حیوانات است را و اجمله میتسازی آن در
اشکال و للمر ببطافت و للقان لا آلت و دراته قوای حیوانات و حواس
والا انسانیت عبارتست از استعمال نفس ناطقه قوت عاقله را
در علم و عمل و افراد انسان بحسب انسانیت در نسم ان اعدد وادو

والعلما الادنی آنانند که رعایت معاش و رسم و آداب دنیوی بر ایشان
غالبست و از امور دینی بتقلید در ضروریات و اعمال واجب اکتفا نموده اند
و ایشانرا مرجو النجات اند و العلما الوسط آنانند که رعایت معاد بر ایشان
غالبست و از رسم و آداب دنیوی بقدر حاجت و اقل قلیل و اوقات خودرا
بکسب علم عقاید و فقه صرف مینمایند و از مستحبات تتبع میکنند و از
مقتضیات طبیعت اجتناب مینمایند و سلوک ایشان در امور دینی طریق
احتیاط و عزیمت است [illegible]
فعلیت [illegible] والعلما الاعلی آنانند که [illegible] معاش [illegible] ضرورت
نمایند [illegible] و از عالم [illegible]
واخلاق [illegible] و [illegible] جمع [illegible]
و [illegible] اند [illegible] ملکات [illegible]
قرار میگیرند [illegible] کالانعام بل هم اضل [illegible]
حضرت الله [illegible] عبارتست از [illegible]
جانب خدای تعالی [illegible] حکما [illegible] عبارت
نفس [illegible] علما [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در [illegible] علما [illegible] وجود [illegible]
[illegible]
میدانند و کل [illegible] و در علم [illegible]
نیز از قوی [illegible] قسم اند ادنی و اوسط و اعلی الادنی آنانند که بظاهر علوم
اکتفا نموده نفس را ظاهر [illegible] و همین [illegible] ظاهر علم [illegible]
[illegible] و سبب تفوق میدانند و الاوسط آنانند که در [illegible]
[illegible] باشند و سلوک ایشان [illegible] عقاید تهذیب اخلاق
و عمل [illegible] حکمت [illegible] جمیع [illegible] آنانند که [illegible]
میکنند

میکنند تا [illegible] قوت [illegible] و [illegible] شدن از بدن
و سیر عالم علوی کردن و با روحانیات و کواکب [illegible]
و بار [illegible] فیلسوف [illegible] حکما عبارت از این طایفه
است و العلما الاعلی طایفه علیه صوفیه قدس الله [illegible] العالم الا
دو قسم [illegible] انسان حیوان و دیگر انسان [illegible]
حیوان عبارتست [illegible]
[illegible]
[illegible] انسان حیوان [illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] ریاضات [illegible]
[illegible]
حیوانات [illegible] حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] وجود و حقایق [illegible]
این ریاضات و [illegible] عبارتست [illegible]
[illegible]
[illegible] الف [illegible]
جزو [illegible] وجود و الف [illegible] وجود [illegible]
و [illegible] وجوب و امکان و این الف [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم ملکوت [illegible] عالم ملک و این الف [illegible]
نقطه [illegible] و [illegible] وجود [illegible] و نفس الرحمان و رحمت
[illegible] این تعبیر میکنند و وجود [illegible] عبارتست از وجود

عام که باعتبار وجود بودنش پرتو ذات است و باعتبار عموم ظهور شئون
ذات و این شئون حقایق صفاتند و چون ذات وجود با آن صفات
ملحوظ شود عالم اسما بظهور آید و متعلقات اسما اعیان ثابته اند
هر یک مخصص وجودند و لهذا انسان خلیفه است و صاحب وقت و
موجب حفظ و محافظت عالم و فرد لهذا افراد بحسب خصوصیت خود
و خلل در دایره وجود دال لهذا این مجا بود از تحقیق انسان که صور
[illegible]
ربیان انسان اشکال مصورات تقش [illegible] الحقایق [illegible]
ملیه العلم [illegible] آنکه [illegible] الناطق [illegible] الاولیاء [illegible]
تفصیلات ان [illegible] الکلام کتاب [illegible]
و بیان این [illegible] العالم [illegible] الصور [illegible]
فی ذلک [illegible] جمیع [illegible] العالمین [illegible]
سلام [illegible] الهیکل الذی بناه بحکمته [illegible]
الذی کتبه بیده [illegible] علی کل [illegible] علیه السلام [illegible]
المحفوظ [illegible] الصدق [illegible] صورت [illegible]
[illegible] الجنة والنار [illegible]
اشاره است بانکه جمیع ما یحتاج معرفت [illegible] تا احتیاج [illegible]
بعض الکلمات [illegible] حق تعالی [illegible] صورت [illegible]
و جمیع آنچه [illegible] معرفت [illegible]
نباشد چه [illegible] معرفت [illegible] صحیح [illegible]
دلالة نظریات انسان و علم جمیع افراد انسان قابل تعلق بآن است
و ممکنست که آن تعلق بوقوع آید چنانکه از بسیاری آید و چون گفتیم
هرچه در حیطه وجود است پس ذات مقدس متعالی از این داخل
نباشد تا او هم صلاحیت تعلق علم ما بآن شود و لهذا العلم تعبیر است
للکتاب الذی کتبه بیده اشارتست بتخمیر طینت آدم بدو دست
قدرت و للارادت چنانچه فرموده و انت الکتاب المبین الذی بآیاته

بعد

یظهر المضمر و لهذا شیخ الطائفه جنید قدس سره گفته لفظ القرآن و
للانسان توأمان و معنی القرآن و ربیع الانسان توأمان و حقایق القرآن
و حقیقة الانسان شیء واحد و هی الهیکل الذی بناه بحکمته تبارکت
باسمائه الانبیاء و در آن چه حکیمان بجا [illegible] و [illegible] خود را الحکمت
مطلب میکنند و امانت اسما و صفات الهی جمیع و احکام مظاهر آن
در این صورت انسان ودیعت نهاده بحکمت قاهره و مجموع صور العالمین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مراقبه [illegible]
تصویر حقیقت انسانی نموده [illegible] استعداد [illegible] بدل
حاصل آمد واجب دیده باز نماید انسان الذی کرامک است
و نشان کجاست [illegible]
و نسبتش چیست [illegible]
شاهد [illegible]
جان [illegible]

[illegible]

پیش تخت سلیمان وجود مطلق حاضر آید و بخلعت خاص وجود حق مخلع شد
و جمیع خصوصیات وجودی ظلمانی اش ساقط شد و در لذت لن الباس
چنان مستغرق شد که از غایت هیمان از ماهیت او با اثر خبر
نماند بلکه [illegible] که این صورت و صورت معنوی قیس برقع خصوصیات پوشید لعلا
لم الکتاب نام شد و بدان جهت ام الکتاب خصوصیات بروی علم
ثبت نمود و قلم ابدی القیش الفاء و اذا للنور تحقیق در نشاء عنصری خود
محمد رسول الله [illegible] و سلم آمد از آن زمان
صلی الله علیه و آله و سلم شد و صورت شریف [illegible] بابلغ ابلغ البراعة ربیع الاول
خصوصیت محمدیت شد [illegible] و عقل کل [illegible] نعمت [illegible] الحاجت
تسلسل کشته [illegible] از [illegible] نقش نعمت خاص [illegible] الحاجات استغراق
بسیار و للقلم [illegible] بسم [illegible] خصوص [illegible] وجمال لیلان
ملایل للعلال و نیز [illegible] وجود خود و علم خصوص [illegible] حقیقت
لعل اسما و صورتش [illegible] خود [illegible] عقد
لعشق بلطایف افت از ماهیت خود [illegible] وزبان [illegible]
مهمان تعالی بعلم کلمات آن [illegible] استغراق لیلجان گرفته و در استغراق را
آن معانی بشنید و لیشان آن آن هیمان و استغراق [illegible] جمال استغراق
لیلان لذات [illegible] تمام ملایکه [illegible] حال [illegible] معشوق [illegible]
و بیش از عنصر [illegible] بحلیه [illegible] خصوص [illegible] مخلع بنعیم [illegible]
عبودیت شیخ لقمان [illegible] والشان [illegible] خصوص [illegible]
و حبذا [illegible] متبع [illegible] حکمت [illegible]
لعلا علت ظهور دولت عالم امکان شناخت و عموم لعلا السند عالم
جبروت را ایشان ثابت للهو تند سیر و در خصوصیاتش جلالة باسمای
عظام شیر اثر بیت آنها اقعلم نمایند پس لعلا برکت علیت ظهور
سواد ساخته شهرستان فعلیت امکانی لعلا ساخته شد و میان
و در میان عموم و خصوصش تفریق داشته شد اندر هر عالمی که آنچه لعلا
ظهور شود و باد باز رسانند و چون بسر حد عالم ظهور امکانی رسید

الرقه

رابعه که از خلعت وجود عام یافته بیعیاد که بدان البابس تلبیس شده
داخل عالم الاملاک شد و در مقامات ربیع الخلق منزل الخود و بجمیع للعالم
امکانی تهنیت قدوسی می‌نمودند و بعلم خود بالایشان محاوره می‌نمود
و بحسب استعداد و لیاقت هر یک للذالان خصوصیات خود را در
مخصوص می‌ساخت تا جمیع للعالم با متعلقان ایشان از عقول و نفوس
بهره ور گشتند و للذ دریافت لعود اختصاص بعضی خصوصیت [illegible]
عالم [illegible] و در ربیع [illegible] خلایق
خود [illegible] احسان [illegible] حضرت [illegible]
بجای [illegible] یافت الله [illegible] تشبیه [illegible] عالم
[illegible] العظم [illegible] بافته [illegible] عرش [illegible]
سرای [illegible] لعل [illegible] سالها عالم [illegible] [illegible]
علیم [illegible] یافته جلال و [illegible] عشق [illegible] کار خانه [illegible]
تقابل [illegible] عالم صورت [illegible] خصوصیاتش [illegible] کارخانها
شیع عرش تا مند باز [illegible] التواب [illegible] ازین
صحو [illegible] کره فلک البروج و فلک [illegible] عالم العلویه [illegible] و کاری
تا هفت سما و چهار ارکان با انجام رسید و جمیع قوی [illegible] شد
تجدید داشته تا نفوس [illegible] طبیعت [illegible] کار
اختصاص یافتند و [illegible] اشعار [illegible] یافت [illegible]
و کارخانها بر وی [illegible] طبیعت [illegible] اللاهوت [illegible]
وللاین کارخانها که نفس کلی بنام اوست [illegible] خانه [illegible]
والمولان نعم اللطیف و کشیف کرسماط الظهار کشیده و لذات [illegible]
نعیم [illegible] شخص کرد کار خانه علم الاسما [illegible] آنکه
پوشیده بر نعمتها از [illegible] شخصیت [illegible] شناخت که از آن
متمتع گیرد و همین عصای عقل جزئی بدست گرفته اند [illegible] آن
پای بیرون نهاد از بالای کنگره احسن تقویم سر [illegible] ایمان [illegible]
و [illegible] الی یعلم وجود ولی خانه جواهر هست و بود مبادا آنچه از او

مقصودست فراموشی کنند و ندای الهی که در ابتدا به تشخص نشئت حرف شنیدگان
کرده الست بربکم اینجا باز بما ناله پس چون این ندا شنید باد شکل الهی که از و
آنکه خواسته اند بمرور در مقابل هر سمایه استتار تا به تر حجاب مطلق در یابند
و چون نقطه اسفل سافلین در مقابل اعلی علیین است همانجا احکام حقیقی
برداشت و در برابر الستار تا وجه مطلق وحدت حقیقی در مرایای آن خصوصیات
بر او افاضت نماید یک انطباع وجهی را قابل آمد بعضی جمال صرف

[illegible]

بجمعیات [illegible]
و از بعضی حکما و ملا الاعلی [illegible] صحت عالم ملک [illegible] از آن
انبیا الهی و ضبط صورت و حفظ صحت [illegible] شرایع [illegible]
و نیابت انبیا با اولیا و حفظ صور شرایع بفقها و سیاسات بملوک
همچنین در طایفه علما حسب درجاتهم در مرتبه معین شده اند و تفصیل این اسرار و
معاملات در کتب قوم مسطور است و در اینجا متنوع نکرده و غرض اینجا
اشارتست بدو در اینکه استعداد اثبات نشئت [illegible] پس جمعی را ضبط [illegible]
و در اهتمام با ایشان مفوض بود ابتدا مراجعت از اسفل بطبیعت
نموده و طی منازل که آنکه بغیر کرده و در وطن اصلی خود رسیدند و از اینجا

باز

باز ما دون آن سفر ثالث بمعاونت معنی که ابدال بالبصیرت و استبصار اینجا
بر سبیل و در اهتمام به اشتغال نموده و تا بیان تا انقضای زمان بسیار نمایند
و چون آنچه مرکوز آنکه شعور شان باید و دانست در نقش هیکل انسانی
و مشخصات افراد بر طبق تعین ربع اول است با وصاف حمیده و وسیم
و علم قیافه شاهد [illegible] است و ظاهر و باطن او تمام علمست و بر آید
و دانست که افراد انسان مرکب اند از روحی و بدنی و ربع اول انسان [illegible]

[illegible]

منسوب است [illegible] که این استشراف
من و بلین قیاس [illegible] و خطاب بالذات [illegible] العلم [illegible]
حال الانت اله آنست [illegible]
و غایت کمال انسانی منوط است هر چند تشخص الحقایق ظاهر ترکیب
و نهایت درجات کمال بر ترقی کلیت و اجمال انسانی [illegible] محسوسات عالم
تا عارف معقول شود و لا محسوسیت زایل گردد و معقول محسوس شود
و سر دعوت که از کلام الهی مفهوم است و شهود و عیان عبارت از این تبدیل است
یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار محسوسیت
زمین و آسمان بمعقولیت تبدل یابد و معقولیت حقایق و

وراثتش بمحبوبیت چنانکه سید العرفا شاه ولی الله قدس سره در رساله
مشاهد میفرماید بیت این نه جهانست از من بینش * موجد آن گشت از آن بینش
خلق بمعلم خود ملحق است * آنچه بجستی یافته آن حق است * و دریافت
این کمال موقوف بر معرفت نفس است از در ضمن آن معرفت
جمیع مراتب بوجود حاصل میشود و معرفت نفس جز در خدمت اهل
کمال بعبادات و ریاضات مناسب استعداد او در ابواب
[illegible] غیب [illegible]
عالم را که [illegible] بصیرت [illegible] غیب و باز بعالم [illegible]
وملک نامند [illegible] بعالم اسماء و صفات [illegible]
میشود و باز بعالم افعال [illegible] تعبیر [illegible]
شهود است [illegible] بمعالم [illegible]
ذات و چون [illegible] غیب و شهادت [illegible]
تعبیر بتعیین ثابت [illegible] عن التعیان [illegible]
لعنغیب مطلق [illegible] ظهور [illegible]
شهادت مطلق [illegible] شهادت مطلق [illegible] شود
انعکاس یافته [illegible] طالع شهادت [illegible] غیب [illegible]
[illegible] غیب و شهادت [illegible]
سمت [illegible] و مستقبل [illegible] حال [illegible]
[illegible] عارف [illegible] شود
[illegible] صباح [illegible] وقت [illegible] استقاط [illegible]
الاوقت جمیع [illegible] عالم افعال و آثار [illegible]
می‌آید و در این شهود متحقق [illegible] بهمان نسبت که [illegible] خاص [illegible]
حفظ و بقای آثار می‌بیند و لهذا آینه هر ذره و هر جزء لا یتجزی جمال
شاهد حقیقه الحقایق در نظر تحقیقش تابان است و جمیع عوارض و لوازم وجود
بشریت را از قبض و بسط و صفات متقابله مرآت جمال و جلال
الوهیت یافته این شهود غفلتش محال میشود چه غفلت نیز از

جمله مظاهر است [illegible] و لیکن نسبت نهایت کمالات عنصری
لنا [illegible] ابو سعید [illegible] قدس سره مرویست که گفت
عرفت الله بجمعه بین الاضداد و این جمعیت [illegible] مرتبه کمالست چه
کامل هر [illegible] مظاهر جلال [illegible] یافت و در آن وقت
عالمست [illegible] مظهر صفات جلال [illegible] شد و این [illegible] مظاهر جمالست
پس [illegible] آن [illegible] و صفت [illegible] و این جمع بین الضدین [illegible]
[illegible]
معرفت [illegible] چون [illegible]
[illegible] عارض [illegible] صفت [illegible]
توضیح [illegible] صفت [illegible]
و سلیمان [illegible] صفت [illegible]
حقیقت انسان [illegible] عارض [illegible] *
بالعلم [illegible] صفت [illegible] *
ملائکه [illegible] حقیقت انسان [illegible] * [illegible]
ترتیب [illegible] علم * [illegible]
[illegible] *
[illegible] شهود [illegible]
غیب و شهادت [illegible] کمال [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] نهایت [illegible]
و این نهایت نیز بحسب اشخاص متفاوتست و لهذا [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن حالات [illegible]
و کتب [illegible] و [illegible] غرض [illegible] اشارتی است
[illegible] طلب [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible] کامل [illegible] قطب
[illegible] الشیخ محی الدین محمد علی ابن العربی قدس سره [illegible]

در رساله عقاید منسوب بشیخ سعد الدین حموی فرموده بالفرقان ثبت جمال المعانی
لذا فرحوا بنعومهم و در بوحش محوسیهم نظارت قلوب و لقد ظهرت عجایب و
ونعت لسانا و طلعت لنوارها و کانت التجلیات علی مقدار شی
شاهد قدسا و من شاهد لطفا و من شاهد عظمة و جلالا و من شاهد
للطفة و جلالا و من لهیبه و من عظمة فی هیبته فلو طلعت علیهم ثبت
منهم فرارا و لملیت منهم رعبا الا الافراد تلک عند تلک المشاهد و تعد تکث
و تنقطع تلک لیس [illegible]
معات ترکیبت جمال عارف [illegible] لیس [illegible]
نقد کلام هم مرتبه جمال [illegible] ان تحقق [illegible] جمال خود [illegible]
و هم بیم اند [illegible] حالات [illegible] جمال [illegible]
لسان ناشد [illegible] تجلیه [illegible] تعالی گفته بیت [illegible]
للبدء لذ عالم الف [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] واجب شود [illegible] بکر حق سبحانه [illegible] عالم [illegible]
تا سما [illegible] جمله [illegible] پای [illegible] بیت
بالا رحمت و فضل [illegible]
واحکایات و سخنان [illegible]
لکن لمعات [illegible] بیت [illegible]
کی عالم [illegible]
حق زیباتی [illegible]
عقلها [illegible] بیت [illegible] معقول [illegible]
ضرورت است [illegible] رویت نماید [illegible] رویت [illegible]
نعیم دیگر هست [illegible] خاطر انسانست و لیکن نهانست [illegible] ظاهر
و باطن و قوی و مشاعر بینند [illegible] شود و ثبوت رسیده
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از عقب همچنان [illegible]
لندرا کانه تراه [illegible] حضرت [illegible] علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سوال
کرد [illegible] آن [illegible] کلام لاحق است فرمود از آنجا

ار الله جمیع جهات می آید و من بجمیع ذرات وجود خود می شنیدم و بلا کیف
این را خوب دریابد از اینجا بیاب [illegible] زیرا که زیرا [illegible]
[illegible] حاصل می شود [illegible] مجال [illegible]
ولیکن رویت و چون چشم [illegible] و تحقق [illegible] همان [illegible]
حاصلست [illegible] تمام [illegible] تو [illegible]
تو [illegible] وقت چشم [illegible] تو با آن [illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بدین جهت [illegible] خود [illegible] و لیکن [illegible] جمیع [illegible]
و متخیل [illegible] العلم [illegible]
جهت [illegible] عالم جبروت [illegible]
[illegible] آن عالم [illegible] عقل کل و در عالم [illegible]
و در عالم ملکوت [illegible] عالم [illegible] کلیه [illegible] جسم کل [illegible]
و این [illegible] کلیه و در عالم [illegible] عالم صور
شکل کل و در عالم محسوس فلک اطلس [illegible]
هر نوع و چون [illegible] انسان [illegible] پس [illegible] جمیع
عالم [illegible] آن عالم [illegible] عالم [illegible]
و یک [illegible] عالم [illegible] و الله اعلم [illegible]
از خدا تعالی باعتبار [illegible] مطلقه [illegible]
باعتبار [illegible] باعتبار هر یک از [illegible]

خطوط تعبیر است مرتبه از مراتب وجود را که مقام محمدی در مرتبه سکون است جمع
الجمع است و در مرتبه حرکت مستقیم نقطه اول و در مرتبه حرکت مستدیر مرکز
و الف از آنجهت مرکز تمام حروف است و حرکت حروف و دور است و واحد
از آنجهت مبداء اعداد است و حرکت حروف مستقیم است و اسم ...
ابصار او مستقیم و همچنین این مقدمات سلوکش ... عالم ... حقیقت
افلاک ... آنست که غذا از نفس کلیه بواسطه طبیعت کلیه میکشد
... نباتات ... شکوفه ... جانب ...
... و نوع ... و نوع ... ببعض ...
... و نوع ... طبیعت ... مرکب ... بنفس ...
و نوع ... طبیعت خفاش ... لطیفه ...
... طبیعت ... ابلیس ... کار ... تعبیر ...
بعد ... اختصار ... مجال ... ای ... بصیرت ... وجود
نیز ... شود و جمال ... جنت ... تربیت باد ... بعلم
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة ... بهلاک وجود ... بانکه
حسنه بعلم احسان الذی ... آنحضرت
کانک ... و بانعام ... حبیب ... صلی الله علیه و سلم آنحضرت
... صفات ... شفاعت ... الافادة ...
... شیء قدیر
... ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر ...
... تعدید ...
تمام ... وجود ... بتعلق ... حادث ... در
وجود قدیم ... و بقای ... ما را بنحو ... وجود
... هویت ... تو ...
... قدرت ... وجود ... تو ...
... تو ... و عین قدرت تو
... بحق علی ... و صحبه اجمعین

بلغ

ولین تبلیغ

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تبارک اسمک اللهم یا من کل یوم هو فی شان و جل ذلک یا من لا یشغله
شان عن شان سپاس ... ظهور کرد و سپاس ... را
در لباس سپاس بندگان ... سپاس ... از جانب
سپاس کننده کان ... یا من لا ... یا هم حمد ... خود ... و حمد
جز او ... و تجلیات ... جمع ... نزد درست ...
...
...
...
بجمال فرد ... مخلوقات ... جمال
... مجالی ...
...
...
بار ... علم ...
ظلمات ... عقل ...
...
... تو ... بحار ...
این ... زبان ... وجود
... تعلق ...
... تماشاگاه ... نقاش کارخانه ملکوت ... مقام محمود ...
... الفیض المطلق و الکمال المحقق ... کشود
از ... وجود ... هیچ غنچه
شکفته بگلستان وجود ... نقش صبح ازل ... چشم
... وجود ... رخصت ... طفل ... شنید
... وجود ... چشم ... فیض
... وجود ... عدم ... بالا ... ککه

جامه آرا است برقامت او نشود ❊ هیچ ملکی تنه سرزکریبان وجود
خلعه کون مجرد بود مخصوص است ❊ هر متاعی که نهاد دست بدکان وجود
صلوات الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و جمیع خلقه من الازل الی الابد
علیه و آله و ذریته و صحبه و علی جمیع الغافلین من النبیین و الصدیقین
اما بعد چنین گوید عبد محمود اسیر نقش ابوالمجد محمد بن المحمود الملقب بجلال
این رساله ایست مسمی بمطابق الحقایق مرتب ساخته بنام فتح ...
[illegible]
[illegible] ❊ فتح [illegible]
و چون الحسیع [illegible] از آن [illegible]
[illegible]
و لکن [illegible] الاعتراض و [illegible]
[illegible]
[illegible]
بحسب تشخص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و لنبات [illegible]
باعتبار [illegible] بحسب حقیقت نفس [illegible] و جمیع [illegible]
بحسب [illegible]
[illegible]
مغایرت است و [illegible] بعد از [illegible] تحقق [illegible]
می آید و حصین اختلاف بل منشا او امر اعتباری است پس تواند بود که بعد از
ترقی نظر همه منجر بمناقشه لفظی شود و چنانچه در اکثر مسایل مختلف فیه
علما این از علما ظهور و جهه تصدیقی مثالی از زبان خامه جریان می یابد
و آن اینست که از جمله اختلافات عظیمه در میان حکما و متکلمین و قعت
قدم و حدوث عالم است بحسب زمان چه بحسب ذات در حدوث

عالم خلافی نیست و چون نوبت بلفظ رسد و اختلاف مجاز نیست بحسب اختلاف
بحقیقت آن نیست در حجت معدمات اصطلاحی و در اصطلاح حکما زمان امریست
موجود و عبارتست از مقدار حرکت فلک الاطلس بهر کدام از زمان لایتناهی
فرا گیرد بالضروره وجودش بعد از مرتبه متاخر از وجود فلک الاطلس خواهد بود
و لهذا این بکار است و چون چنین قرار یابد فلک الاطلس حادث
زمانی نباشد چه آن عبارتست از چیزی که وجودش مسبوق بزمان باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زمان عبارت [illegible]
[illegible]
اختلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]
تعصب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن
[illegible]
[illegible]
آنست که هر چیز را که موجود ادراک [illegible] باهیة
و وجود میکند و کیفیت موجودیة آن آنست که اتصاف آن ماهیة بوجود
مراد میشود و حیثیت موصوف بالذات مقدم می [illegible]
پس ماهیة را مرتبه تقدم ثابت میشود و در آن مرتبه چون قرار گرفت
معرا از وجود خواهد بود و چون چنین گشت معرا از عدم نیز خواهد بود
پس آن ماهیت من حیث هی نامی نهد و لا موجود و لا معدوم و لیست

لامی را این حمل میکند و این نیست الا صورتی عقلی و دیگر مرتبه اعتبار بر
طور اخذ میکند یا باعتبار آنکه مقید باشد بعدم تقیید یعنی باین شرط که او را
هیچ قیدی نباشد پس این را ماهیت بشرط لای نامند سوم باعتبار آنکه ماهیت
نداشته باشد تا آنکه این قید که گفتیم هیچ قیدی نداشته باشد با او اعتبار
نمیکند بلکه بصرافت همان ماهیت فرا میگیرد و این را ماهیت لا بشرط میخوانند
و همین سه اعتبار در وجود نیز جاریست یا وجود مقید بشئ است چون وجود زید
و عمرو و غیر اینها که وجود مقید بقید است و این را وجود مقید
باضافه و نسبت بانکه ... مطلق ... بقید اضافه و بلا عموم اضافه و عدم
خاص گردید و هم وجود مطلق لا بشرط اضافه و عموم و خصوص ...
این وجود را عام نامند ... اختلاف بیان ...
خصوص بلکه جمیع وجودها ... بعد که ... اطلاق ...
مطلق بلکه اطلاق ... بسم ... جامع ...
کون و حصول و ثبوت ... وصف ... محمول ...
معلوم است و شمول ... عقل ...
للانس نفس ... تعلق میگیرد و حکم میکند ...
مطلق است پس ... تعلق میگیرد ...
غفلت ... خصائص ... تعقل ...
کیفیت اتصاف ماهیت بوجود ... معقول ...
میکنند ... ماهیت و وجود ... معقول
معقول اول ... حالات ...
را معقول رابع تا آنجا ... ادراک میکند ... باعتبار
آنچه آن شئ باو آن شئ است ادراک میکند و این ما به الشئ هو گاهی
باعتبار تحقق اخذ میکند و آنرا حقیقت نام مینهد و گاهی باعتبار تشخص
و امتیاز از غیر فرا میگیرد و آنرا هویت نام میکنند و گاهی قطع نظر
لیکن وقت اعتبار کرده ملاحظه مینماید و آنرا ماهیت میخوانند پس ماهیت
عبارت از ما به الشئ هو هو است بی اعتبار و ملاحظه تحقق و تشخص باز

ملاحظه

ملاحظه میکنند این ماهیت را که آنکه متصف بوجود شد هیچ اثری بر وی مترتب نمیشود
و منشا آثار بودنش بسبب اتصاف او است بوجود پس نظر میکنند با این
اتصاف که آیا بسبب اقتضای ماهیت است یا نه و در بادی نظر چنان می آید
که توان بود که ماهیت مقتضی وجود خویش باشد و یا مقتضی عدم خویش و یا
مقتضی هیچکدام نباشد پس اول را واجب تعبیر میکنند و دوم را ممتنع و سیم را
ممکن و تا اینجا ... ثبوت چیزی برای چیزی مستلزم ثبوت آن شئ است
... مقتضی
پس ... ماهیت ... آن اقتضا ...
وجودش ... ماهیت ... واجب ...
اقتضای وجود ... ماهیت ... ممکن ...
شود پس ... این حکم ... ممتنع ... خارج ... ثابت ...
ماهیت ... الصفة ... ممتنع ... عقل ... معتزله ...
معلوم ... اتصاف ... علما ...
شده ... ماهیت ... اتصاف ... بوجود ...
مجعول ... اعتبار اتصاف ... اللازم ...
قبل الاتصاف ... قبل الاتصاف ... ماهیت ...
... ماهیت ... وجود ...
... نفس ... ضمیمه ... تحقق ...
نیست ... وجود ... ضمیمه ... الاختلاف ...
چون ممکنات ... معقولات ثانیه ... اول ...
اعتبار عقل ... معقولات ... بیان ... صوفیه و متکلمین
و حکما ... فرق ... اکثر ... وحدت
طایفه از ایشان ... صوفیه ... وجودیه ...
وجود ... توحید ... ایشان ... وجودیه و متکلمین ...
فرقه از اشاعره و معتزله و حکما نیز از اشراقیه و مشائیه ... غرض
تحریر چند کلمه است در بیان اختلاف در بیان وجودیه و غیر اینها است
پس مجملا اشعار بمذهب هر یک از وجودیه ... بالله التوفیق

دقیقهٔ ثانیه مذهب حکما و متکلمین اینست که وجود اعرف اشیاء و بدیهی است
واحتیاج بتعریف ندارد چه هر چیز که مدرک شود البته تحقق و ثبوت او
مدرک میشود و ادراکش بواسطهٔ وجود است بلکه وجود که او نفس
ذات خود مدرک میشود و محالست که بواسطهٔ غیر مدرک شود
و تعریفات که بعضی کرده اند مراد ایشان تعیین لفظ است و کنه
آن همین است که از لفظ وجود مفهوم میشود چه کنه هر چیز همان معنی موضوع
له است نه غیر اللفظ آن ... از ... بالذات ...
العلیه است ... و لفظ ... عقلی ...
ما وضع تصور کرده ... بالخصوص ... حقیقی ... در
وضع بخصوص و لکن ... بحسب ... بس بل ... وجود ... متکلمین
مجعول باشد ... بالذات ... وجود ... بالاتفاق ... افراد
موجودات ... عام و ... وجود خاص و ... خاص
جمیع موجودات ... وجود خاص ... وجودیست
خود وجود متغایر ... اشیاء ... بالکل ... خاص
و لذا جایز ... مختلف ... حکما ... عام ... وجود عام
وجود عام که ... تعبیر بحصص ... وجود عام ... میگویند
در صدق ... وجود عام ... افراد ... وجود خاص ... حکما
نه چون نسبت ... اعتبار ... این ... وجود خاص ...
در هر موجودی ... وجود خاص ... معلوم ... ممتنع
و تعین آن ... موجودی ... خاص ...
و بنا بر این ... وجود خاص ... لیکن ... تصور افراد ... العلم ...
باشد یا خاص دوم عام سیم حصه عام و متکلمین میگویند که وجود ذات
خاصه اشیاست ... حصص وجود عام و صدق آن عام برین خاص
ذاتیست چون صدق نوع بر افرادش و این مفهوم واحد بدیهی است
و منع تصورش نمیتوان کرد و آنچه بعضی گفته اند که بل لمنع تصور
لیضا ... آثار و احکام در اشیا ملاحظه کرده اند و از
آنجا انتزاع این مفهوم کلی بدیهی کرده اند منشاء آثار است همین مطلب است

بازنم

بازنم نموده اند که حقیقت آنچه در اشیا منشاء آثار است همان است
یا چیزی دیگر پس بنابر این منع کرده اند که العلم لا وجود که موجودات خارجیست
همین ... بدیهیست ... عقلا و ... تحلیل ... ذاتیست و در
تحقق در خارج ... توان گفت که او را ... حقیقت پس منع
توان کرد و اینجا میان علما مباحثات بسیار است ... خارجیست
مقصود ... بمذهب حکما و محققین ... متاخرین ...
... معتزله ... جمهور ...
باشتراک ... بحسب ... خود ... تحلیل ... نفس ...
... بحسب ... تحلیل ... نفس ... مصدر
... محقق ... وجود ... مطلب ...
... بحسب ... بحث ... در خارج ...
عقلا ... بحسب ... گفته اند ... خارج ... ملاحظه ... بیکلیم ...
... اعتبار ... در ذهن و خارج ...
عقلا و حکما ... محققان ... ذهن ...
در ذهن ... در خارج ... در ذهن ...
... الا ... در ذهن ... نفس ...
... آنچه ... نسبت ...
میگویند ... العلم و آنچه ... علما ...
و این ... الحقیقی ... سید شریف ... معاد ...
... اینست ... مفهوم ...
واجب ... تحقیق ... برهان ... واجب موجودات
پس او ... عین ... موجود است ... امر ... غیر
ذات ... واجب ... واجب ... قایم بذات
خود و تعین ... ذات ... واجب است او وجود نیز
چنانکه ... پس وجود مفهوم کلی ... باشد
... بلکه او ... ذات ... وجود ...

از امکان تعدد و انقسام و قیام است بذات خود و منزه است از آنکه
عارض غیر خود شود پس وجود مطلق است یعنی معرا است از تقیید بغیر
و انضمام بسوی غیر و بنا بر این تصور توان کرد که وجود عارض می‌شود مر
ماهیات ممکنه را پس معنی موجود بودن آنکه ماهیات نیست مگر آنکه
اینها را انتسابی مخصوص است بحضرت وجود و این انتساب بوجوه مختلف است
و اطلاق بر و متعدد پس موجود کلیت و وجود جزئیه الکون انتهی اگر از کلام
این محقق [illegible] قائم [illegible] بذات ثابت
مستفاد می‌شود [illegible] حقیقی [illegible] نسبت [illegible] القضیة الشخصی
وجود را نسبت [illegible] لفظ وجود [illegible] مفهوم [illegible] الوصل [illegible] علیه
بذات خود و لفظ وجود [illegible] عارض [illegible] فاضل [illegible] لکن یمکن ان [illegible] کل
و یستلزم [illegible] عارض [illegible] للعقل [illegible]
واجب و علیم و محقق [illegible] ان للواجب [illegible] الصفة العالم
[illegible] الوجود الذی ینفع
وجهه ولا یمکن ان یکون الموصوف بهذه الصفة [illegible] الوجود الکلی ان ینفع
عرض [illegible] فان الوجود فی [illegible] الاعیان الا [illegible]
علی الواجب [illegible] یقول علی الواجب [illegible] فی العقل [illegible]
علی اشیاء [illegible] وذلک [illegible] العینی [illegible] الوجود
لماهیة [illegible] علی الواجب و یقع علی وجه [illegible] التعقل [illegible]
فاسم الموجود یقع علیه وعلی الواجب [illegible] بالکنه [illegible]
[illegible] یقول الوجود الواجب [illegible] تقیید [illegible] عبارة [illegible]
این بود نهایة تحقیق متکلمین در مبحث وجود و قدوة المتاخرین علامه
دوانی رحمه الله تعالی علیه در بیان این مطلب تصریح بانچه [illegible]
و لهذا گفته این رباعی از رباعیات شیخ [illegible] ۞ جان است
ثبوت هر صفت فرع وجود ۞ پس غیر وجود خود نباشد موجود ۞ گفتم
[illegible] عقل [illegible] با تو ۞ باشم [illegible] مذوق [illegible] شهود ۞ و این
جمع که اتفاق بر بزرگ شان و بلندی پایه ایشان در علوم حقیقی
دارند

بلغ

و اقتضت [illegible] از علما بر وحدت وجود استدلال کرده باشند تحقیقات
اعتراض معترض [illegible] است [illegible] العلم [illegible]
[illegible] از کلام محققین متکلمین ظاهر می‌شود که وجود حقیقت
حقیقی نزد ایشان امری است اعتباری و منتزع عارض بر ماهیت و نه موجود
و سید شریف [illegible] ملخص [illegible] بعض مشایخنا [illegible] علیه
[illegible] فی العلم [illegible] السیادی از متکلمین محقق [illegible]
[illegible]
حرف نیز [illegible] و در اصطلاح صوفیه محقق مقرر است [illegible]
است [illegible] چون شجاع در [illegible] ملحوظ نباشد آنکه نیست مثلا شجاعت
[illegible] الا که شخص در آن [illegible] شجاع نیست پس اگر بر تبه
جبن با [illegible] اطلاق شجاع کردن خطا است و در تبه شجاعت رسیده
ماند همچنین ارباب اهل وحدت وجود ذات حق تعالی را
در مرتبه وجود مطلق حقیقی لفظ کرده اند بعضی از اهل [illegible] مکاشفات

تکفیر میکنند چه ایشان در مرتبه غیر مرتبه وجود کشف شده ولیکن تکفیر
و تجهیل نه از جهة انحراف اهل وحدت است از الله بلکه بسبب
وقوف است در اسم آنجا البته انه ولی لاشی از اسرار خود دید
ظله شنیده ام شاه مرید بر مشرب اهل وحدت وجود بودم تا بخدمت
بزرگان رسیدم و یافتم الاصل الذلن بالاثر است ولیکن مرتبه وجود
بیک درجه تحت مشرب الصلت محمدیست صلی الله علیه و آله وسلم
بینی این باب [illegible] بکار از خلفای [illegible] الاعتراض [illegible] شیخ
مخالف [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] درباب [illegible]
از جمیع مراتب [illegible] که صاحب [illegible] بلغ [illegible]
حضرت سید محمد گیسودراز [illegible] اللمعات [illegible]
سوال کرده که تماشا شیخ محی الدین [illegible] که در کتب [illegible] عبارت
مباحثه گذشته باشد حضرت سید [illegible] وقت [illegible] الاصلاح [illegible]
سوال کرده خیال [illegible] عبارات [illegible] فصوص [illegible]
زنعیت شیخ گفت [illegible] الفصل تصدیق [illegible] مراد است [illegible]
در وحدت الاعتراض [illegible] وقت [illegible] گیسودراز [illegible]
شیخ مکتوب سید محمد قدس سره [illegible] و حضرت سید محمد گیسودراز [illegible]
[illegible] والله اعلم [illegible] بیان
در کتاب [illegible] سیفرماید [illegible] خویش [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] والجود [illegible]
آنچنانکه [illegible] کثرت [illegible] وجود [illegible]
بعینه مفاد سخن شیخ محی الدین است والله اعلم و در نفحات
الانس محاکمه میان شیخ علاء الدوله و شیخ محی الدین قدس سرهما
مسطور است و چون حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی رحمه الله
تعالی میفرماید از سخن محی الدین را به تحقیقات و تدقیقات شیخ
صدر الدین قونوی میتوان یافت و تحقیق قول او در وحدت
وجود از مصنفات شیخ صدر الدین باید کرد و ما از این طالب ابتدا

الحق

114

بسخن آن که [illegible] فرموده است و منه التوفیق **رقیمه رابعه** و در بیان اعتقاد
اهل وحدت وجود حضرت صدر الاولیاء المحققین القونوی
قدس سره در فصل اول از کتاب مفتاح الغیب میفرماید العلم ان
الحق هو الوجود المحض الذی لا اختلاف فیه وانه واحد وحدة حقیقیة
لا تتعقل فی مقابلة کثرة ولا تتوقف تحققها فی نفسها ولا تصورها فی
العلم الصحیح المحقق علی تصور ضدها بل هی لنفسها ثابتة مثبتة لا اثبتة
وقولنا وحدة [illegible] للتفهیم [illegible] فی الاذهان [illegible] الحق [illegible]
[illegible] الوجود [illegible]
علی فهم الوحدة [illegible] فصل [illegible] میفرماید [illegible]
المحققین [illegible] باصطلاح المحققین [illegible]
سبحانه [illegible] علم [illegible] والشیء الثابت [illegible] ذلک [illegible]
عوض نسبة تعینیه فی علم ربه [illegible]
غیر اسم ما هیته للمعلوم المعدوم [illegible] الواحد [illegible] الاعیان الممکنات [illegible]
لم الصدر [illegible] عند الواحد عندنا هو الوجود العام الفائض علی الاعیان [illegible]
لکن ذلک الواحد [illegible] فلا وجه [illegible]
جای فصل [illegible] میفرماید که [illegible]
فیجب [illegible] الحق [illegible] ولا اسم ولا رسم ولا نسبة ولا حکم بل وجود بحت
ترکیب ولا صفة ولا نعت ولا اسم [illegible]
وقولنا وجود للتفهیم [illegible]
و از این مستفاد میشود [illegible] واجب [illegible] حقیقت منزه از جمیع
نسب و اضافات و چون اول التعینیه از آن معقول میشود اعتبار
وجود عام است پس بنابر تفهیم اسم وجود بر آن دال به معنی لغوی بلکه
چون اسم جامد بر او اطلاق میکنند والله اعلم حضرت مخدومی مولانا
عبد الرحمن جامی رحمه الله تعالی در رساله [illegible] الفاخره میفرماید که لا
یجوز ان یکون هذا المفهوم العام زایدا [illegible] الوجود الواجب و [illegible]

الاعتبارات الخاصة الممكنة على تقدیر کونها حقایق مختلفة یجوز ان یکون زایدا
على حقیقة وحصة مطلقة موجود ما هی الحقیقة الوجود الواجب تعالى کما ذهب الیه
الصوفیة القایلون بوحدة الوجود ویکون هذا المفهوم الاینا امرا اعتباریا
الا فی العقل ویکون معروضه موجودا حقیقیا خارجیا هو حقیقة الوجود ومفاد این
عبارت نیز مشهور است بل اگر ذلک حق تعالى حقیقة وجود است ولکن
امریست عینیه واین وجود عام امریست عقلی زاید که بر آن صادق و آن
صنف عینی بیک بعضی
وتحصل این بی بنیانست حقیقت این
بجهت مرکز خاتمه ...
کمال ... خبث ...
در عام شامل ...
...
لذت خشیخ حصد الدین ...
معرفت ذلة جلت ...
صدقها اللانهایة فخرج ...
نیقق سهوب لا تعقل ...
لک وما جزاء الله ...
لانالة العد ولا ... معرفته ...
ولا یلک ادا حارت العقول وطاشت الالباب ...
بیدک وانه ... لعقاد ... فقد عرفت ...
این کلام ... غایة علمت ...
بالکه الست ... ودر مقدمه کتاب ... تعلیقات
مکیه بر اعتقاد شهادی ... وحدیبان آن ... بحیر الموجود ... من غیر
افتقار الی موجد یوجده بل کل موجود سواه مفتقر الیه فی وجوده فالعالم
کل موجود به وهو موجود بنفسه لا افتتاح لوجوده ولا نهایة لبقائه بل وجود
مطلق مستمر قایم بنفسه واین کلامیست طویل الذیل و در انتها باز گوید
کو تعالى ان تحله الحوادث او یحلها واین غایة تنزیه است و نشو است

والله اعلم

بل اگر وجود ... ان حقیقت حق است مغایر بالذات است با وجود
ما محیط کلی است بجز اضافه و علاقه وصفی وحضرت شاه نور الدین نعمت الله
قدس سره میفرماید ... صاحب ... وجود است ای
بشرط شیء غیر وجود ذهنی وخارجی وخاص وعام است و غیر مطلق ومقید
و هو رفیع الدرجات بلکه این مجموع منازل ومقامات وجود اند ...
وجود بعین موجود ... مغایر وجود است ... خارجا
... ظهور وحضور ... حقیقت ... خقیقت حق ...
از جمیع ... معرفت ... مطلق ...
لذ ... ظاهر ... بعض ...
معارف ... کلام این ... وجود ...
ظاهر ولطایف ...
بیاوریم با اطناب ...
ودر بیچ بعضی تعدیات ... بعلاوة تفصیل ...
فهم شود ... وجود و تعین ...
عبارت ... تعینات ... آن ...
خالی است واین موجودات تعینات ...
عن اعتبارات ...
راو نفس ... آن ...
متغایر ... حقیقة خاصه ...
سبب اعتبار شده ... غیر ...
یار ... غیر ... خصوصا در مذهب ... تشکیک
در ذاتیات ... حکمای ... تفاوت
در شخصیات ... وسیع ... صاحب
از اینجا ... گفته است شیخ محیی الدین ...
ان الاعیان الثابتة ما شمت رائحة الوجود ...

خاصه این طایفه وجود دیگر نیست بلکه سخن سید الطایفه شیخ جنید بغدادی قدس
سره که والآن کما کان نیز مشعر بر انست که در وجود هیچ نیست با ضداد او
یکانکی خود موجود است و کل شیء هالک الا وجهه نیز بیک وجه تاویل
[illegible] این میکنند لهذا بهالک [illegible] و از این سخنان مفهوم شد که اعتقاد
این جماعت آنست که در وجود نیست الا [illegible] تعینات
وجود مطلق است و وجود مطلق [illegible] مظاهر وجود حق [illegible]
سخنان ایشان [illegible] لفظ وجود [illegible]
مستفاد میشود [illegible] آنست [illegible]
و لفظ [illegible] تقسیم [illegible] لفظ وجود حق تعالی است [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] الفاظ [illegible]
باشند [illegible] باصطلاح مخصوص [illegible] چنانچه در لغت [illegible]
عقل عالم که از [illegible] بتعبیر [illegible]
باشند آنکه اختصاص [illegible] محیط نیست [illegible]
موجود [illegible] چهار قسم [illegible]
[illegible] اقسام چهار [illegible] حق تعالی [illegible]
چنانچه [illegible] مذکور است [illegible] وجود حق تعالی [illegible]
مناسبت عالم [illegible] چهار [illegible] موجودات [illegible]
را جمیع [illegible] وجود [illegible]
همچنین پس این طایفه [illegible] حکم تقسیم [illegible]
[illegible] چه اگر چیزی را بالفرض نیست [illegible]
زاید است از جمیع امور محیطه چه هر چیز را فرض کنند بجز الله وجود او فانی
میشود بلکه وجود او نفس خود مفروض است نه بغیر و نیز [illegible] چیزی که بعد
بصیرت [illegible] میشود از اشیا امر نسبت [illegible] معتبر همین بود و ثبوت است
و بعد از این تشخص مدرک میشود و این امر در موجودات زاید است
و از غیر وجود حق تعالی همین امر را [illegible] نسبت وجود تعبیر میکنند
این واقع را بواسطه مدرک میشود بلکه از ذات تعالی جز این مدرک عقل
نمیشود

نمیشود که هست پس بنا بر این لفظ وجود بر او اطلاق میکنند [illegible]
لفظ بی مشابه وصفی بلکه بر این تفهیم و اشعار بر آنکه الله تعالی و تقدس این
شناخته شده را موجود است یعنی وجود و اینجا [illegible] این معنی را [illegible]
مکاشفه و عین الیقین یافته اند از ذوق و ریاضت نه باستدلال عقلی
اگر چه محققان علما استدلال بر این نیز کرده اند و در کتب خود آورده است
دیگر در کلام این طایفه علیه مذکور است که این وجود مشهود [illegible] الاشیا
وجود حق است [illegible]
و این [illegible]
چون [illegible]
این وجود حق [illegible]
شناخت بسیار است [illegible] این طایفه [illegible]
یافته اند [illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] العلم [illegible] چنانچه ایجاب کلی [illegible]
و در مرتبه [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
خمر است و حرمت [illegible] حلال [illegible] حکم میکنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
مستقل و شی موجود [illegible]
در مراتب متغایرند و احکام بحسب مرتبه جاریست و [illegible]
متخالف چه در تشخص طفولیت [illegible] علت [illegible]
نیست و در وقت تکلیف است پس احکام راجع بحقیقت نیست
مطلقا بلکه بحقیقت [illegible] لازم حکم و این تغایر و اختلاف احکام
فرع مراتب است و چون [illegible] متفطن تفکر نماید در جمیع اشیا همین

مینمایند با بودن اعتبار نیز همین حکم دارد که علت جریان احکام متخالفه
میشود مثلا عقل حکم میکند که زید باعتبار نشستن غیر زید است باعتبار
ایستادن که در لوایح حضرت مخدومی ملا جامی علیه الرحمه مذکور است
این که حذف فضول میرساند باتحاد جمیع موجودات در حقیقت
واحده با وجود اینهمه تغایر و تخالف [illegible] اعتبار
این نسبت [illegible] موجب [illegible] احکام خارجی شود بلکه چنانچه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible]
خاصیت وجود است [illegible]
است و آلات و ساعات و حال [illegible] تعینات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کفت اگر [illegible] عارض نفس ذات [illegible] تعالی عن ذلک
این عروض را علت [illegible] نمیتواند بود [illegible] غیر باشد و چون ذات خود
علت عروض تعین باشد بحسب اقتضای خود [illegible] ما بالغیر البته
منتهی به ما بالذات است و آنچه بحسب اقتضای ذات باشد از ذات
بهیچ وجه منفک نشود پس باید که همین متعین به یک تعین [illegible]
ازلا و ابدا و این نیست چنانچه مشهود است و نیز اقتضای [illegible]

خاصی

خاصی فرع تعین مقتضی است با آنکه لازم آید دور و تسلسل طلب علت اقتضا کند
بواسطه آنکه ذات کاملست پس تعین عارض نفس ذات حق [illegible] و آنچه شیخ
محمود شبستری قدس سره در گلشن راز فرموده من و تو عارض ذات وجودیم مشبکهای
مشکوة وجودیم [illegible] نسبت [illegible] تعینات خاصه است
با وجود مطلق نسبت عارض است با ذات تعین [illegible]
و قیام ما بقوام وجود است بالتبع چنانچه شیخ نظامی رحمه الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وجود وجود حق است [illegible]
وجود مدرک و ظاهر است [illegible]
وجود [illegible] است از فیض او [illegible] نور او [illegible]
نورانی ماه دلالة منور است چه بعقل و حس هر دو شاهد [illegible]
از آفتاب نبودی که در ذات او است منور است [illegible]
و آن نور که در ذات او است بتجزیه و انتقال و حرکه نیاید و بحال خود
قائمست و با این حال نور ماه نور آفتابست یعنی ما ماهیت را
جرمی تیره و [illegible] همان تیرگی محض ثابت [illegible] الا تیرگی [illegible]
شد [illegible] زیاده و نقصان نپذیرفتی پس او [illegible]

باقیست و این نور که از ... روشن ماه است نور آفتاب است یعنی نوری
و دارای نور آفتاب نیست و این نور ماه جز نور آفتاب و غیر آن نیز
نیست پس ماه منور است بنوری که آن نور آفتاب است با آنکه آفتاب
منفصل ... و درین حال ماه منور است بنور آفتاب بذات
خود تیره است و بحال تیرگی خود همچنان ثابت و نور از مقابل آفتاب
می‌یابد و انکار آن ... است و اما آنکه تعینات از امر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون ... [illegible]
وجود حق ... [illegible]
اسم ... [illegible]
کلیه ... [illegible]
الاستغنا ... [illegible]
... هیچ ... [illegible]
پادشاهی ... [illegible]
حکم
و جودات ... در تحت حکم این احکام ...
و نه ماه و نه ... [illegible]
نیست ... اگر یکی ازین ... فعل کند خوب یا زشت
... این حکم سلطانیست با آنکه تعیین آن فعل
و حکم ... ازجانب آن تقواست و کذلک احکام
... و جمیع ... مناسب تا منتهی شود بیکی ... آن

بتعیین

بتعیین فعل ... حکم پادشاهیست و تحقق شد ضرور تر
از انجا میتوان گرد و این همه منسوبات پادشاهیست و الله پادشاهست
است و در افعال بوجود شخص انسان باختیار انسان نیست و شخص
انسان نیز این نیست بلکه پادشاهی است ... و این احکام
بدین ترتیب جریان یابد و منسوب بپادشاه شود با آنکه از نفس
خود ... هیچ حکم ازان احکام ... پس آن شخص انسانی ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
این نظام ... [illegible]
جمیع صفات ذاتیه و فعل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از ذات ... [illegible]
و تعالی منزه از چنین ... [illegible]
بذات مقدس ... [illegible]
لله تعالی ... تنبیه سابعه چون ...
نیست ... ذات مقدس حق تعالی و فیض صفات و اسماء حسنی
هیچ نیست چنانچه شیخ محی الدین العربی قدس سره در رسالة الانوار
در جواب ... امام فخر رازی رحمه الله تعالی و صفاته و افعاله ... فالکل

... [illegible]

هو به وحشه والیه و این اشیا که محضر با این اشیا موجود از تعین
آسمان مثلا موجود است نه با نکه آسمان حقیقت بجهر کلم آسمان
تعین است از تعینات وجودی در مرتبه جسمی و از فعلیت ناشی
لذا اسم الله اسمای الهیه بنا بر این بجای آن هست از اسید کرد
این اشیا مدرکه هر چند تعین باشند و محض اعتبار انا آسمانی
و نه تعینی و نه باقی و جود لذ و الشی مدرک می شود و این تشخصات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بحسب اعتبار با حقیقت ... سبحانه و ...
کلیاتند و بعضی جزئیات که ... تعلق یابد کل آنکه بعضا جزئی ...
خود است و لذا علم الله تعالی بحسب تعلق ... موجودات و ... اعیان ...
صورت حقیقت موجودات که ... آیه کل یوم هو فی شان ...
و سلم ... را ... هست که از جمله شان ... اعیان ثابته حقایق ...
سعادت پس این است که از جمله ... الاشیا ... حقایق ... حکمای محققان
گفته اند که اشیا بانفسها حاضرند نزد علم او تعالی نیز گفته اند که علم حق
تعالی علم فعلی است نه انفعالی یعنی علت وجود معلوم است و کلام بعضی
لذا ائمه اهل البیت علیهم السلام که عالم و اعلم ... این سخن است
و دیگر ... سوال کنند که ... حقایق اشیا صور علمیه اسمائیه باشند
پس در علم تکثر حاصل آید و چون علم غیر ذات نیست پس آن
تکثر راجع بذات واحد حقیقی شود و امتناع این کثرت ... ذات

تعوّذ

مقدسه منافی وحدت بود است آنکه و این نسبت ... ثبوت
علم چون نسبت تکثر نیست بسوی واحد عددی و نقطه مرکز مثلا در واحد
عددی نسبت نصفیت اثنین و ثلثیت ثلاثه و ربعیت اربعه الی غیر النهایه
مندرج است و در نقطه مرکز نسب متکثره بحسب نقاط محیط مندرج
و اصلا موجب تکثر بهیچ وجه در ذات آنها نیست و عقل صحیح این را
منکر نیست و همچنین نسبت انواع علمی ... و فضایل ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عقل ... موجودات ...
علیم خلاق حکیم این موجودات ... بیچاره ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لیکن ... ثابت ساخته بود ...
نقیضش ... از قبیل ...
از قبیل حکم ثبوت آن نقیض ... ضعیف ... عقلا ...
حال ... چون ... اعتراض ... محققان کشف صحیح
و شهود تام یافته اند و همیشه عین البقا ... است ... البقا
و حقیقه آنکه نیز ... قبول ... من ...
بلکه ... این اعتراض و تکفیر ... کشف
نیز ... چون شیخ علاءالدوله سمنانی و سید محمد گیسودراز ...

قدس الله تعالی اسراره بسم جواب گویم اما چنانچه سابقا در نقل از شیخ مکتوب بغیر آن اشعار در شد این تکفیر ایشان انشعر لعلی کلمات متعابر متاخر این کلام بحسب ظاهر کفر است والا نحو همان مطلب را بعینه بیان فرموده اند چنانچه از امیر سید محمد قدس سره منقول است و در نفحات الانس منقولست از شیخ علاء الدوله نحو باطلاق وجود

قلت معنی الاشر طلاشیا الیه فرموده است در بعض رسایل امیر محمد [illegible]
علی اللسانان [illegible] من الله [illegible]
وجه [illegible]
مقیدا [illegible]
واید [illegible]
بنفسیلت [illegible] بیان [illegible]
بر [illegible]
یکی از [illegible] سلطان [illegible]
یکی [illegible] خلیفه [illegible]
بر [illegible] سلطان [illegible]
غلط گفته [illegible] سلطان [illegible] حق الله [illegible]
مقال [illegible] بعض [illegible]
تتبع بعض اکثر سلسله مشایخ [illegible] سلسله نقشبندیه [illegible]
و بعض [illegible] و سلسله نوربخشیه [illegible] حضرت خلاصه [illegible]
و در نفحات الانس مذکور است [illegible]
حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی از مصنفات ایشان ظاهر است
و نسبت ایشان بسلسله علیه نقشبندیه [illegible]
طول مقال است پس کسی [illegible] این [illegible]
آنست [illegible] محافظت نماید [illegible] ایشان نکند [illegible]
بنقصان فهم خود مقر آید [illegible] طریق اسلمست و کمال [illegible]
والسلام علی من اتبع الهدی تمت [illegible]

باد

باد در عالم [illegible] یعنی شکل علمیست و حکیم [illegible] قدس سره
میفرماید [illegible] نیکبخت آنکسی که آگاهست [illegible]
[illegible] اولیا و علما [illegible]
در نفس مطابق [illegible] در عالم کبیر است [illegible] مجموع عالم [illegible]
انسانیت [illegible] امام الموحدین [illegible] و المرسلین
و قاید الغر المحجلین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام میفرماید
[illegible]
[illegible] عالم اکبر [illegible]
العالم الکبیر [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
و انسان [illegible] علمیست [illegible]
و ولایت [illegible]
صور شعور [illegible]
شعور [illegible]
[illegible] وجود [illegible] انسان و انسان [illegible]
آنکه [illegible] علم [illegible]
تا آخر مراتب پس تمام عالم علمیست [illegible]
تعالی [illegible] تحصیل صورت [illegible] تعلیم [illegible]
است [illegible] علم [illegible]
و حکمت [illegible] تشریع [illegible] چنانچه [illegible]
و محصول وجود عالم باشد کما ورد فی الحدیث القدسی فاحببت ان اعرف
و نیز انسان [illegible] الا بالعلم چه فضل [illegible]
ادراک کلیات [illegible] جماد [illegible]
نمو [illegible] نبات [illegible] حیوان [illegible] حرکت [illegible] حیوان انسان
بادراک کلیات پس انسان [illegible] بعلم است و ترقی
و تنزل بحسب آن و مراد باین علم معرفت صفات و اسما و افعال [illegible]

وباقی علوم آلت این علم است و پایه او و مایه این علم استدلال است

و پایه اعلی کشف و عیان و صوفیه را خلاصه این است اندر راه

تحصیل این علم [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر با عامه خلق بطریق شفقت و رحم عمل نمودن و پاره [illegible]

بقدر

بقدر [illegible] ایشان بر باری داشتن حاصل کلام مضمون التعظیم لامر الله

و الشفقه علی خلق الله عمل بجا آوردن و درین باب آیات و اخبار

بسیار است [illegible]

[illegible]

والحمد لله

رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه

محمد و آله اجمعین و سلم

[illegible]

بلغ

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس بیقیاس مر خداوندی را که در مشکوة دل انسان چراغ ذکر بیفروخت
قلب عبد المؤمن [illegible] فروخت و بر قامت استقامتش خلعت الانسان سری
و انا سره دوخت و صلوات زاکیات بر مقصود و منبع لطف وجود
صاحب مقام محمود محمد مصطفی و آل و اصحاب او باد اما بعد این چند کلمه ایست
رقم زده کلک [illegible] عبد [illegible] محمد [illegible] بمنظور قبول همگنان آید
ولیکن [illegible] مقام [illegible]
رتبه [illegible] تفسیر [illegible]
فضائل و باشد [illegible] حبیب [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
و فضیلت انسان [illegible]
و اظهار حضرت [illegible]
چه انسان افضل و اشرف [illegible]
لیکن [illegible]
بعضی [illegible]
باشد و دلیل عقلی بر آنکه انسان اکمل [illegible]
همچنانکه درخت [illegible]
فضیلت انسان [illegible]
جهت دیگر آنکه جمیع موجودات [illegible]
شد چنانکه انسان جامع [illegible] صغیر [illegible]
امام الموحدین علی علیه السلام می فرماید [illegible] عالم اکبر
جمیع اسما و صفات الهی در انسان است چه هر یک از موجودات [illegible]
را بیک نام خاص میخوانند و انسان را بتمام نامها میخوانند چنانچه کریمه و علم
آدم الاسماء کلها خبر میدهد دیگر آنکه انسان تعیین مراتب موجودات
میکند و حقیقت ذات و صفات هر چیز از انسان ظاهر میشود دیگر آنکه
در احادیث قدسیه وارد است که یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی
یعنی ای فرزند آدم آفریدیم هر چیز را که آفریدیم از برای تو و آفریدیم ترا از

[illegible]

بدان خود و [illegible] است که آنچه از برای خدا است [illegible]
دیگر [illegible] آنکه انسان خلیفه الله است و از موجودات هیچ چیز قوت
حمل این امانت نداشت چنانچه خواجه حافظ میفرماید بیت آسمان بار امانت
نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و شیخ سعدی نیز فرماید بیت
حمل [illegible] چگونه [illegible] آسمان و زمین [illegible]
انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
[illegible]
فضیلت [illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible]
فصل [illegible]
ترتیب [illegible] احتیاج [illegible]
دیگر [illegible] احتیاج [illegible]
خوانند [illegible] امکان [illegible]
[illegible]
[illegible] احتیاج [illegible]
تخم درخت میشود و از درخت تخم میشود و همیشه [illegible]

بصیرت بلا ضرورة شده را ابطال قول ایشان کرده بیان اثبات واجب
کنند پس میگوییم این سخن باطل است زیرا که وجود درخت موقوفست
بر وجود تخم زیرا که اگر تخم نباشد درخت وجود نیابد و وجود تخم نیز موقوفست
بوجود درخت زیرا که اگر درخت نباشد تخم وجود نیابد پس نه تخم موجود شد
و نه درخت و حال آنکه هر دو موجودند پس البته تخمی هست که از
درخت [illegible] حاصل شد [illegible] در بیان اثبات واجب گفته اند
[illegible]

[illegible]

[illegible]

خود خود [illegible] پس [illegible] موجب [illegible]
[illegible] محالست [illegible]
[illegible] که غرض از دلایل اثبات واجب الاسم لا اله الا الله است [illegible]
تحقیق محال گشت در تمام دلایل و دلایل الاستدلال بر واجب ثابت شد
[illegible] واجب بادله ثابتست پس تنبیه بادلّه از او خود [illegible]
[illegible] جمع از [illegible] و همچنین دلایل توحید نیز [illegible]
[illegible] و همین دلیل قاطع و برهان ساطع را از امام الموحدین
و [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست کافیست در [illegible]

الاثم

[illegible]

در فرموده که اگر الهی دیگر بودی هر اینه پیغمبران او بما آمدی و کتاب او بما فرستادی
و این نیز دلیل است [illegible] که الهست [illegible] محتاج باشند و او
[illegible] باشد پس [illegible] باشند یا کافیست [illegible] موجود [illegible]
و آن [illegible] و وجودش بی فایده است و احتیاج باو نیست [illegible]
بی فایده است و چیزی که باو احتیاج نیست او اله نیست پس [illegible]
و این دلیل ثابت میشود در صفات [illegible] اگر غیر ذات باشند

[illegible]

و همچنین [illegible] صفات [illegible]
[illegible] حی است زیرا که حیات [illegible]
و همچنین با [illegible] صفات پس [illegible] راجع [illegible]
[illegible] گفته اند مثال آنکه میگوییم [illegible]
دیگر نیز فرا گرفته اند و کل [illegible] تا کلمه [illegible] بی موجود [illegible] فصل پنجم
و در بعضی اشارات میان اهل ذوق و تصوف بعارف شهیر [illegible]
[illegible] وجود [illegible] معنی اطلاق کنند یا معنی حصول و [illegible]
و صفتی است اعتباری که عقل آن را [illegible] میگیرد و از موجودات [illegible]
حقیقت و ذات است و این معنی عارض چیزیست [illegible]
چیزی که وجود را با معنی [illegible] واجب میگوییم و آن وجود عوض از

جمله آثار این وجود حقیقی است و حق تعالی را موجود میگویند باین جهت است
که عین ذات وجود است و باقی اشیا را که موجود میگویند باعتبار آنست
که پرتو آن وجود حقیقی را ایشان یافته همچنانکه آب را که در آفتاب نهند
گرم شود و آنرا شمسی گویند یعنی گرم شده بپرتو شمس پس وجود حقیقی است
تعالی شانه و ممکنات موجود باعتبار اینند و حقایق ممکنات صورتهای
علمیه حق است یعنی حق سبحانه و تعالی را علم بذات مقدس خود و باعتبار
صفات حاصل است [illegible]
پس علم [illegible]
هر یک صفت [illegible]
و این صفات [illegible]
عبارت است [illegible]
بالاجمال یک [illegible]
و هیچ [illegible]
زیرا که [illegible]
مندرج است [illegible]
شئون الهیه است [illegible]
حقایق عبارت است از [illegible] نسبتی خاص [illegible] حقایق ممکنات [illegible]
ممکن متحقق شود [illegible] گفته اند حقایق ممکنات [illegible] صورت [illegible] آئینه
نیست بلکه تفهیم تشبیه [illegible]
بعوض صورت [illegible]
آئینه [illegible] نسبتی خاص با آئینه یافته سبب نمایندگی
آئینه شد مر آن صورت را همچنان حقایق ممکنات را نسبتی خاص
با وجود حقیقی حاصل شده سبب نماینده آئینه شد مر آن حقایق را
و همچنانکه از نماینده صورت و زوال صورت هیچ تغییر در آئینه نبود
کذلک از نماینده حقایق ممکنات و زوال آن نماینده هیچ تغییر در
وجود نمیشود و لله المثل الاعلی و این وجود محیط است بجمیع ذرات

موجودات

وجود

۱۲۴

موجودات و همچنانکه نور آفتاب را از تابیدن بر مطهرات کمال حاصل
نمیشود و از تابیدن بر نجاسات نقصان نمیرسد کذلک اعطاء وجود
بر جمیع اشیا را موجب کمال و سبب نقصان نمیشود و هیچ [illegible] الله
تعالی اکبر [illegible] محیط و نسبت فیض وجود حقی با آن صور علمیه را
حقایق ممکنات نسبت او جهت با این و باز نسبت آن حقایق با
این موجودات خارجی نسبت دو جهت با این نه نسبت دخول است [illegible]
نسبت [illegible]
نه نسبت [illegible]
انفصال [illegible]
و پس [illegible]
نماینده [illegible]
چنانچه [illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آفتاب [illegible]
مشغول [illegible]
[illegible]
و روشنی [illegible]
آفتاب عین روشنی [illegible] موجود است
گفته اند ممکنات موجود [illegible]
بنور آفتاب [illegible]
قسمت نمیکند پس [illegible] وجود دو قسم [illegible] واجب و دیگر
وجود ممکن و هر یک بذات خود متفرد باشند و این قول [illegible]
یکی [illegible] یعنی واجب و ممکن هر دو بیک وجود موجود باشند
تعالی عن ذلک علوا کبیرا پس واجب تعالی موجود است بوجود حقیقی

منفرد نیست بلکه عین ذات اوست و ممکن موجودیست بپرتو آن
وجود چنانچه نور در روشنست بروشنی که عین ذات اوست و
با قرار شیا روشن اند بپرتو او چنانچه گفته اند رباعی جان مغز حقیقت است
و تن پوست بدان ❊ در کسوت رنگ صورت دوست بدان ❊ هر چیز
که آن نشان هستی دارد ❊ یا پرتو نور اوست یا اوست بدان ❊

فصل نهم در اشارت بوحدت وجود و کثرت [illegible]
تمام حجب [illegible]
فیض صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موجود [illegible]
این [illegible]
و [illegible]
و غیره [illegible]
است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بمغایرت [illegible]
نیست هیچ ذاتی للاذات حق ولیکن ممکنات بوجود حق قائمند و نمایان
وجهت تفهیم این معنی تمثیلی گفته اند بوجود دلیل که از آتش قایم است
بوجود شعله چراغ زیرا که چون فتیله را از آتش زنند و آنگاه بر دارند
که هنوز شتاب و سرعت بود و حرکت آن
فتیله دایره از آتش در نظر موجود نماید تا آن فتیله روشن در سیر
باشد آن دایره موجود نماید تا آنکه با انقطاع سیر هیچ دایره از
آتش

آتش موجود نیست و آنچه می‌نماید سیر همان فتیله است همچنین این موجودات
فی ذاته معدوم می‌نمایند بفیض وجود حق تعالی که اگر یک طرفة العین آن فیض
بالکلیه قطع شود تمام موجودات معدوم شوند و لیکن تمثیلی است بغایت
روشن و مثال دیگر گفته اند هرگاه که از [illegible] نمایان [illegible]
سنگ می‌نماید [illegible] درخت [illegible] آدمی و هر چند [illegible] است
طوری دیگر می‌نماید و چون بار [illegible] طوری دیگر و همچنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
همچنین [illegible]
سالک [illegible]
آنها که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
بشرط استقامت [illegible]
فی ذات است [illegible]
لحظه [illegible] حاصل می‌شود [illegible]
نیز مثلا اگر افراد انسان [illegible] این حالت حاصل [illegible]
از غافل و فارغ نشسته ناگاه بی علم و اطلاع [illegible]
دفعه [illegible] بر زبانش اسم الله یا کلمه توحید یا نام [illegible]

هر جاری میشود بحسب مناسبت آن حالت پس اگر صاحب [illegible]
نظر بود آن حالت میکند که چه [illegible] بمل رسید و چون [illegible]
جاری شی باختیار [illegible] حالت [illegible] واسرار [illegible]
ظاهر شود و هر که بدلایل عقلی راه بدان نتوان برد [illegible]
این نفوس است که الله [illegible] بر خواسته چه درین حالت [illegible]
[illegible] بی اختیار بر زبان جاری میشود [illegible] آن حالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سالک [illegible] [illegible]
وخلق زمان وخلق مکان [illegible]
نیست بالصفت [illegible] جمیع [illegible]
چون [illegible] تفاوت [illegible] سالک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نه یک شخص [illegible] افلاک [illegible] عناصر [illegible] آن شخص [illegible]
[illegible] ازل الآزال تا ابد الآباد مدت [illegible] آن شخص [illegible] وفیض [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] زند [illegible]
[illegible] این شخص عالم نیز با فیض [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

ابن

بهتر تشبیه [illegible] ارباب توحید [illegible] ولکن [illegible]
[illegible] شاه [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] شود [illegible] مقصود [illegible]
شود [illegible] این تمثیل کوییم که این نقش [illegible]
حکمت صحیح [illegible] حکم [illegible] شخص [illegible]
[illegible] یک شخص است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاحکام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن وحدت [illegible] توحید [illegible]
[illegible] الاحکام [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible]

ولله فرو میکند بیت جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی بجای
خویش نیکوست پس بنابراین با جمیع ذرات در کمال اتحاد بر
می آید و همه را با خود میداند بلکه خود میداند و خود را عین همه می بیند
و کل را مصدر او بر تبه خود باز میداند چنانچه شخص انسان همچنانکه
سر خود را دوست میدارد و از خود میداند پای خود را نیز دوست میدارد
و از خود میداند لاجرم یک ساله در مرتبه خود بحق خود میرساند [illegible]
[illegible]
و کفتی [illegible] سالک [illegible]
[illegible] حفظ کند [illegible] شیخ سعدی علیه الرحمه فرماید بیت
محبت [illegible] چنانچه شیخ [illegible]
بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست بیت عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
[illegible] عاشق [illegible] محبوب عاشق است [illegible]
محبوب عاشق شود بلکه عاشق تمام محبوب [illegible]
میدانند پس سالک تمام [illegible]
تا توحیدش تمام و کمال [illegible] سالک [illegible]
تفصیل [illegible] بحفظ [illegible]
[illegible] با حکام کثرت [illegible]
وحدت [illegible]
لا موجود الا الله اینجا وحدت تمام بشود و شاهد [illegible]
بعد [illegible] تحقیق [illegible] حال [illegible]
هر چه [illegible] بکوی ها با هو پس یا من لا موجود الا هو خاتمه در اشارت به مبدا
و معاد بدانکه مبدا عبارتست از نقطه اول که خلق از آن نیست
شدند و وجود از خدا یافتند و معاد عبارتست از بازگشتن بآن
نقطه که خلق از نیست شوند و وجودی که از خدا یافته بودند باز

بخدا

۱۲۷

بخدا سپارند اما دلایل بسیار از حکما و نقلا در کتب محققان مذکور است
بدانکه نفس ناطقه انسانی از عالم غیبست و همیشه باقیست پس بعد مفارقت
میان بدن و نفس ناطقه خللی نیست چنانچه حدیث شریف وارد است که مؤمنان
نمیمیرند بلکه نقل از خانه بخانه میکنند و جهت دریافتن حال النفس بعد از
مفارقت تشبیه کوییم باید دانست که هر حالت که بشر وقتی تاثیر
کند و چیزی را در آن حالت دریافت [illegible] مثلا سفیدی وقتی تاثیر
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] تغییر [illegible] مفارقت [illegible]
[illegible] مفارقت [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانچه [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه الرحمه [illegible]
[illegible] یقول الحق و هو یهدی السبیل
وصلی الله علی محمد و آله و صحبه اجمعین
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس مر خداوندی را است که اخلاص بندگان خود را از نعمت توفیق بهره‌مند و فلاح داشته توجه و التفات الطاف را مرسوم جواهر نعم یافتگان موکد و حادث و رفتن ساخت و شکر و ستایش بر منعمی را که از سمع اولی الالباب ... حاجت بازمانده [illegible] بلاد و ... تحصیل درجات نعیم ... [illegible]

[illegible]

و آثار [illegible]

[illegible]

بمرتبهٔ اثنین مر واحد را وحدت و بساطتش حقیقی است و الا وحدت و
بساطت مدرک نشدی و وحدتش فرا نیست پس کثرت مقابلش نباشد
متصف بصفات کمال است و خلقت عالم از او صادر شده موجد بالذات
پس علیت و استلزام تقدم معلول است نه آنکه صفاتش غیر ذات نیست
پس ایجادش از روی علم است و علمش محیط است بر موجودات از هیچ وجه
و از آن جمله زمانیات پس جزئیات زمانی در حیطهٔ علمش بگنجد که بر وفق
[illegible] جزئیات [illegible] بر حسب
[illegible] و لیکن [illegible] بعض [illegible] و علم او
پس [illegible] نیست [illegible] و تثبیت [illegible] معلولها [illegible]
صفاتش با هویت [illegible] استکمال الصفات بصفت [illegible] علم [illegible]
چنان نباشد و استکمال [illegible] صفات [illegible] مرجع صفات [illegible]
نکند نیست و در دولت جمیل پس [illegible] صفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] با مخلوقند پس [illegible] محققان [illegible] لا تشخص [illegible]
ما خذ معلومات پس [illegible] نسبت [illegible] بمکان [illegible]
مقابل [illegible] موجودات [illegible] اقتضا [illegible] معقول است و [illegible]
عالم [illegible] بمخلوقات [illegible] انکار [illegible]
بعلم [illegible] ادراک [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
مخلوقات [illegible] بوجودش [illegible] استدلال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است پس استدلال [illegible] طلب [illegible]
[illegible] است استدلال [illegible] آسمان [illegible] خود [illegible]
محال است [illegible] عقلا [illegible]
از توابع معقولات اند و عروض آن بوجود خارجی مر وضعش شرط اتصاف
هم در عقل از خصوصیت عقلیت و ادراک آنچه متأخر است از وجود
قبل از وجود خارجی و این ادراک منشأ اعتبار ارادی است [illegible]
حمل امتناع نسبت الا بر فهم و در امکان نیز [illegible]
وسیع است و [illegible] یقول الحق و هو یهدی السبیل تلک عشرة کاملة
این منطق بر [illegible] سلطان [illegible] الفقرة السابعة فی [illegible] الانسان

نحو

تعقل در ذات محال است [illegible]

١٢٩

نحو وجود الکائنات و بما هو منشأ العلمیت اهدا اشرف و اصنیار الافلاک
بفضیلت علم و معرفت و اشرف موجودات علیه الصلوة و السلام
ما مورش بطلب زیادتی علم او و قال رب زدنی علما و تفکر در تجلی
مؤثر است و ایشان نوع انسان و تقاربش بعد از مفارقت بدن بقدر
علم اوست در نشأت دنیوی یعنی اینجا آن مرتبه را بعلم حاصل کند تا قرب
یابد روحش بمکان [illegible] یافته است و چون چنین باشد از شخص که از [illegible]
[illegible]
بسجاده [illegible] بعض [illegible] استادان [illegible]
[illegible] محققان [illegible] بعض [illegible]
[illegible] محققان [illegible] صفات [illegible]
علم اشرف جمیع صفات است [illegible] علم [illegible] سوال [illegible]
خود شنیده [illegible] بصحبت [illegible] حکیم
علیه الله و سلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه
[illegible] آنحضرت
[illegible] هر یک [illegible] ایشان علم [illegible]
هیچ یک [illegible] مشغول شود [illegible] صفات و افعال
و آله و سلم گفت که طلب علم [illegible] پس علم [illegible]
شود و میان علوم تفاوت [illegible] و حکمت [illegible] بتحقیق
اشرف جمیع علوم [illegible] و چون علم و عمل [illegible] عبارت است
هر عالم بقدر علمش بعلم خود ظاهر شود [illegible] باخلاق [illegible]
و عبارت است از معنی اسم الرحمن و عالم آن رحمت موجود است و لقد
علما موسوست برحمت امتنانی پس عالم بخدا آنست که بخلق بعمیم
رحم و شفقت باشد و الحمد که از جملهٔ رحمت الله بر خلق اینست که در
چنین تیره شب حوادث و غموم این برادر شفقت و کاملی را
توفیق کسب علم و عمل بر مقتضای آن داده تا باین آرایش ایشان
لا اسم علم و عمل و معرفت از هر فن یافته همیشه این طایفه در ظل

اللغات و توجه عاشق آسوده از اللهم وفقه بتحصیل مرضاتک و زوده
ترقیات فی الدنیا والدین الفقره الثانیه بدانکه پان جماعت دانش را
در تعریف علم اقوالست بعضی حصول صورت شیء در نفس فرموده اند
و جمعی صور حاصله نزد عقل دانسته اند و اکثر متکلمین بر حصول شبح و
امثال رفته اند و نهایه تحقیق محققان چنانچه شیخ ابو نصر فارابی در
رساله عقل ذکر کرده تمثیل نفس بصورت معلوم [illegible]

[illegible]

چون خاطر [illegible]
ازو [illegible] صفحه اظهار [illegible]
حضور صورت [illegible]
ولیس لذ للصحیفه نقش خیال [illegible] ارادت را
لجانب فرماید تا منزل را [illegible]
در میان حایل [illegible] تا قلم هر یک از جانب الکاتب استراق محفوظ
باشد [illegible] موجب حصول صورت [illegible]
و مستلزم ظهور [illegible] پادشاهی [illegible] درجه قبول یافته و
آن منزل را [illegible] دیده و در میان [illegible]

المجلس

١٣٠

و همچنین علم بر چشم بکار دیگر نمی‌بندد او ستاد رومی برای [illegible] عقل
و تجربه [illegible] کوکب [illegible] چنین یافته بود و جز آن علاجی ندید از نصف منزل
را همین [illegible] مقابل آفتاب [illegible] تصقیل [illegible]
[illegible] آیینه از صقالتش جلا [illegible]
بعاریت گرفته چون [illegible] و آن منزل را
چون خزانه خیالش نقش الصور لطیفه ساخت پادشاه [illegible]

[illegible]

کارخانه [illegible]
[illegible]
الى عالم [illegible] چون بر صحیفه اشتغالش تصویر [illegible]
بعالم [illegible] نفس ناطقه [illegible]
[illegible]
[illegible] حقایق [illegible]
لهذا اول مراتب [illegible] عقل هیولانیست [illegible]
پس [illegible] محتاج [illegible] تا بالقوه [illegible] بالفعل مستفاد [illegible]

[illegible]

ترقیت و کسب و چون الکتاب بغیر از ملازمت صحبت و تتبع اقوال
علما میسر نیست پس ارجمند باد که نهال استعدادش با زبار مجالسه
اهل علم سرسبز باشد و واجبست از مخالفت قول ایشان در آنچه تعلق
بدین و اخلاق و احوال داشته باشد احتیاط کنند و اگرچه ظاهر آن مخالف نماید
چه تواند بود که آن را وجهی تحقیق باشد که از جز عالم الاطلاع بران نباشد
و شاهد صدق این دعوی حکایت حضرت موسی و خضر علی نبینا و علیهم
السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فتح علم [illegible] شیخ [illegible]
مقامات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن خادم پیغام شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
فرو گفت دیگر شیخ به معنی در آمد متوجه صورت شد او را آنجا نصب کرده
بحضرتش و این آیت قرائت فرمود أ انت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله پس آن صورت را مخاطب ساخته گفت ای
لکن دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقست از آنجا فرود آی آن صورت
نگونسار فرود افتاد و پیش پای شیخ در خاک غلطید چون نصاری آن
صورت مشاهده نمودند فغان در گرفتند و باتفاق مسلمان شدند و خرقه

[illegible]

برسیدند و در کتاب شیخ [illegible] مسطور گشته شیخ فرمود که این همه از برکت
انفاس آن عالم است [illegible] چون آن بزرگ را امر فرمود [illegible] با یاد افت
برکت سخن او این حال یافت و آن عالم چون جواب شیخ چنین
فرستاد [illegible] از شاگردان خود بهمان فرستاد [illegible] که شیخ چه علم
گفت آن شاگرد چون اطاعت شیخ و این حالات بدید خبر باستاد
برد و آن عالم چون شنید خاطر معاف ساخته متوجه خدمت شیخ شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و بعد نفس انسان الذی کالعالم الصغیر ملک و ملکوت میفرماید اعلم [illegible]
ان الله ما خلق الله السموات و الارض الا بالحق و بر دو بال ذکر و فکر در
فضای عالم جبروت و لاهوت بپرواز در می آیند تا خود را در جمیع
مراتب بجمیع حقایق متحقق می یابند و انکشاف خود ظاهر در جمیع اشیا می بینند
و اگرچه ابتدا اینچنان می نماید که عالم در نفس کامل [illegible]
لا بالاخره شاهد ایشان میشود که عالم بواسطه نفس انسان کامل

در رفایع متفق است و در حدیث شریف الناس نیام و الخلق منه باد
منکشف میکردد و بمقصد حقیق و مقصود تحقیق میرسید چنانچه حکایت کنند
که یکی از اغنیا در بغداد در گذشت و ازو طفلی ماند چون بزرگ شد
و دانست که پدرش غنی بوده یافت که اکثر میراث ازو جهت او گذاشته
چند انکه تفحص نمود اثر ان از اقربا و مصاحبان بدید تجسس کرد شخصی
خبر داد که پدرت مالی بدفن کرده بود اکنون در
مصر است

نیافته ام

تحمیل کردید و بیانش بعضی عیب بعض خاطر علم رو[illegible]
ثنای بافت چاره بعضی الطالب و ولد الشعراء ثبت [illegible]
بله و تعلیقی نفیس طلب جهان و داشت [illegible] جمع
آن شخص استعد و بجا آورد و کرده و بیان ابن القیام کنت [illegible] آن
آن خزینه طلب کرد صدق کفت که آنچه شنیده ام کفت ان حامل ندارد [illegible]
نسبت آن مستوان خود جا بر پدر تا عجب ان الکرجیه بانخد آن باید
اکر آدمی بازکردد و در منزل خود و خزینه یافت چنانچه کفته اند
نقد خود جوید حقیقت پا یافت چنانچه
حکم از خود ان مطلب مستوان یافت از درسته قدس سره اسکدر و[illegible]
وسایر آن است اینکه از نسبت و عزت تعالی انیست از تعلیق در ترتیب و ابواب[illegible]
و در اینکه جهات است از رتبه بر سر تمام فیض تا ایند بلاد تعدد او
تحلیل در تیب تا تا از طالبین بلوک تا غیبت و ماره وقت از رو[illegible]
بیز باندن بان آن الذی خود و از دیگران بخصوص الداریه ایست ان لابد[illegible]
منیتوان بافت و این اسرار سلوک طریق حقیقه حالت ماست از مواقع نهون قطعی
طریقت قدس الله سره تعالی اسرار اسم از اقصد منتهی آن کرده است دنیا
خداوند عالم را اکر این سیار فضای سعادت میرود و طیبا رسیدن آن دولت
و بهتر را همیشه را رغبت صحبت این طایفه ساخته و حفاظ خیرش را از
میان بنهاد راه حق بر داشته ثبت الله تعالی بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا و الاخرة للفقیر الجنید باید دانست که سلوک بر دو قسم است یکی
طریق اهل حقایق و دیگر روش اهل معاملات اما روش اهل
حقایق را ناچار است از استادی جامع علم دین و معارف
بر حق

تقیید باشد خواه که او را بوجه آنکه حاصل کند یا بکسب و لا روش
اهل معاملات را این جامعیت ضرورتی نیست بلکه علم بضروریات
شرع و روش طریقت کافیست و اگر اینقدر باشد او استادی را
نشاید و طالب نیز باید که با اعتقاد ساوی بسیط خود را کرفتار نسازد
بلکه چون قصد طلبش میل شود از استادی چنین که اقلا مطالب شاکرد را
تواند شنود و رسانید زیرا که اعتماد بر کرامات و خوارق عادات نیست
چه بسیار بعضی جوکیه و ملحده کرفته آن پنهان اند لعل باید
استیلای خوارق بطلان جهت بسیار بستان بلکه طالب گرد فریب ببلاد
شعبده خوارق و نفس و بعیان از میل بمعرفت آن الکار و حیل بیابان
خوارق الحفظ زنده آنکه نجه از آن قصد [illegible] جلیسه [illegible] از ربقه و تعالی
لابد بیشت لذا نجه [illegible] نیفس ان درستان فیض تاسیک بیسه [illegible]
مطلب خود معیل است نفس [illegible] که نه علما و مشایخ [illegible] بیاید
سبب است از المقطع [illegible] بچاره و تجاره که [illegible] بلکه حجت بالعیان نست
میان شان اساس است و طالب بچا لقه الذی بلکه جهت الهی بمعرفت
نفع این سکرده آن که جز حجت معادلات و الجمیع التسعادت
قل فلله الحجة البالغة و للا حجت بالغه زیبد ساکن سعادت اعادت لذ
ضرورتست بان ان ولایت و لازال جد این معتبر ان علم از اعلام فرع برد
علم شهود که بعد از العیان اکر تمام عالم شکیک کا نیر آن علم را اسا الا
پس طالب معرفت للولایت و حجت باعلمای طریقت والله
سیعلم ها لک است و استاد بعلم الاتباع بود لی کرامت بالخیر از
ملکیا جامع مقامات شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس سره تعالی آورده اند شیخ بعد از
علم آنکه در خدمت فقیه ابوعلی ابن
لی بود و در جنید نشسته یاده بجامه میعذق شیخ انگار نقد چنان استاد
اسباب آتش بجایی در القمان معید خفت افتاد پس لقمان کفت ابا
اباسعید ما از این بار این جامه تو ختیم و به خاست و دست
شیخ بکرفت و آگاه بخدمت حضرت شیخ ابوالحسن سر خسی ارانی
وقت خلعت تقیید ایجاب ساعت لاستقامت اعداد است بود و در کفت
باب ابالفضل این جلا انقلاب الله لا شما ست و شیخ ابو سعید را

الفصل م

[illegible]

بشیخ ابو الفضل پیر و رفت شیخ ابو الفضل بعد از آن صفر داد
و خود بر جای خود نشست و جزوی کاغذ بر داشت و در آن نگاه میکرد
شیخ ابو سعید از آنجا که طریقه دانشمندیست در خاطرش آمد که آیا این
جزو چه باشد شیخ ابو الفضل دریافت و گفت یا با سعید صد و بیست
و اند هزار پیغمبر را که بخلق فرستادند همه را گفتند که بگو الله ثم ذرهم
این کلمه گفتند مستوق آن شد شیخ ابو سعید که بر آن شب مرا
بخواب نگذاشت [illegible] تقیه شیخ ابو
بجانب خضرت [illegible] بشیخ ابو سعید دعا
صباح [illegible] جانب [illegible]
اتفاقا [illegible]
فخصیم [illegible] الا این کلمه بالو کالها
بجمع [illegible] شیخ ابو سعید تنها نشسته بود
الفضل گفت [illegible] شیخ ابو سعید و ملک
بخدمت شیخ [illegible] شیخ ابو الفضل [illegible] صبر ورود
جون [illegible] سخن [illegible]
و در [illegible] چون [illegible] ابو الفضل گفت
[illegible] شیخ ابو الفضل [illegible]
و مشکل [illegible] گرده [illegible]
ابا سعید [illegible] حسن
علم [illegible] حکایت [illegible] حسن ظن و اعتقاد [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] علمای [illegible]
[illegible] کفایت [illegible] حسن ظن [illegible]
جیانست [illegible] للطالب و المطلوب التعریف الثالث [illegible]
چون ظاهر شد از فقرات سابقه که علم اصل فضایل انسانیست و طلب
علم اصل همه مطلبهاست باید دانست که غرض از علم عملست و اصل
جمیع اعمال دو چیز است التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
پس طالب حق باید که مراعات این دو خصلت نماید که قرات
این دو امر لازم است که خامه بیان بنان از عهده بیانش نتواند
[illegible]

بلکه اصل تعظیم امر الله آنست و فرمان بعلاوه چه عبادت
که نه بر نهج فرمان اوست گناه است نه طاعت چنانکه عین ولای
ضلال و اطاعت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قرآن
بیان ناطق است من یطع الرسول فقد اطاع الله و لعظمت آنحضرت و قتی
تمام است که خشنودی خاطر مبارکش جوید و خاطر شریف آنحضرت
گاهی خشنود میشود که حق رسالت و اجر زحمتش ادا شود و اجر زحمت
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible] آنحضرت
[illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] خشنودی
از آنجا که [illegible]
[illegible]
[illegible] صبر [illegible]
علیات [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] النقطة [illegible]
و این حکایت مشهور است که [illegible] وقت [illegible]
تیمور تلاوت قرآن میکرد [illegible] التی [illegible] چه تلاوت
علم حلم [illegible] خلق [illegible] وجود
و تیغ نمود [illegible] آفتاب [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم
میکنی شب در واقعه دید که [illegible] مصطفی صلی الله [illegible]
ظاهر نور حضور تابانست و امیر تیمور در خدمت شریفش چون علم
بپای ایستاده این عالم پیش آمد و سلام کرد و آنحضرت روی
مبارک از او گردانید این بار [illegible] سلام [illegible] شریف وصول
[illegible] شریف [illegible] از جانب دیگر آمد [illegible] سلام کرد
باز آنحضرت روی مبارک از او گردانید این عالم [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله تیمور را که چندین [illegible]

[illegible]

است شما بقتل رسانید قریش سرافراز و موجه اید و بنده ام در تقویت
دین و تربیت شما عمر صرف کرده و میکنم از سلام اعراض میفرمایید وجه
این چیست حضرت شفیع روز جزا رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ا
که اعمش لبسیار بحث کرد و دنیا و ذنبه مرا که امی میدانست تو چرا
فاز را از تلاوت منع نمودی و در این موضع ضرور است که بطریق تطفل
چند حرفی نذکره است ازو محقق نماند ابعض از روی عدم علم بمضمون آیات
و آیه و احادیث تمسک نموده تفضیل جستند
لعادیث ثبت و قالت
آیه سینه‌ها سنگ‌پیکر گشته جلو العلق جهنم
با این آیه جهنم لله علم الله این حکم انفجار ارجهنم بالسلیم
ستمکار انفجار خبت و جال بر ساخت
لعقل و دنیا مخلد و در لعنت ثقیل
مغضلت بقیت چشیت آن کریه الا الله الا یغفر لک بزرگ است حکایت و تبدیل
انچه لاللم ابر و کم مشهور تست بر انکه غفران عیزیز بزرگ است حکم کرد آن کس بزرگ
کلام مجید یکدله باتیه مستور است بار والاوست سلطنت و دلیل یا بلکه تعلیم
خصم ملل و حکایات پستی سمیاں در صدر و دلیل قطع و جلب و دلیل ستیزه اند
بزرگ نیرو بر بندی بعضی باین نص و دلیل خود را بدالان خواص بنده ما
نیک حضرت علیه السلام حجی بجانب و تعالی خواص بندگان رسول الله صلی الله علیه
آن که وقضای حلیلج فیه طیبه وسلم الذات ان اسفل و جنود
فاورند تعظیم و تکریم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اللذات را
و بدین سبب معلم آن حضرت صلی الله علیه اینی نیابه نهان جاه و جلال او
سپاس بقیاس بر خداوند را اجل بکرامه این نیابه نهان تعظیم ملک و فرشته و اصحاب او
این وصف بکمال است و لذا لاللمحبت و تعظیم باب اللهم اجعلنا من لقاء المقتضا
کاس حقیقه آن بالامال اللهم اجعلنا من احباب الله الحاج
لالقرالتک بعد چون شمه خامه از اثبات جزو اول از خبر مذکور بر داخت
در بیان جزو ثانی الشفقه علی خلق الله است چنانچه در صحیفه لعلام
می نکارد این صفت انبیا و کامل اولیاست و کمی از بین نعمت
منعوت است او مظهر اسم الرحمن است یعنی این اسم شریف مربا
اوست و لذا غایت شفقت بر خلق و وقت او در زمان مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تهیه شد بود میفرمود اللهم

لیروی

۱۳۴

اهد قومی فانهم لا یعلمون تبارک الله این اشفاق و رحم و دعای هدایت
قوم پیغمبر باید و رحم عند تقصیر ایشان بیان شما به ایشان نمید کنند
همین خبر بهتر تعلیم است کافیست اگر دیده ادراک ان بکحل الجلاء
بصیرت منور شده و آنچه در کتب اخلاق و معاملات مفصل شده همه تضمن
همین یک سخن است و اینکه چون نسبت با عالم بحسب طبیع یا بغیر طبیع زود
ازالا میشوند از کمال انسانی خارجست زیرا که اکثر شفقت بر جمیع خلق
ازیاد حیثیت و زنان است بیت
تو نیک ساخته انسانیت
بیان بر ان است بر حیات
نکو که لعنت از شیر و شکار
لعنات و ثبت عیاش الدنکار بهم
زنانست لغفار و در بطالت شعر العدالت
ضدیت شده و بغم جید بصحو است بر آن بغیت و حیث
کوچک بمرام او حاشیه است را بر آن که لعنت است آنکه است و در بیان
بچه اش بلا یلائط کرجای و ماند که برد باضطراب و را بسیار ترک
رفت چون آهوی بچه خود را نیافت و بلا یحیی و پای
آن ستاره میراند و آهو فریاد کنان بر عقب نا بجوال انکش یا درو دست
ولیکن کاند و مغان صبر از کف تو آن کشید خود را به اضطراب علیه
اسپش و را کنند به سوی خاک و مغطی و ملد غایب به زانکی از زلف و دستار
سیاه تعزیت ازل صیاد تو رقی الصید آن سعادت بکسند ملامت
آتش بر ان آن رحم فروشاند با چون چشمش بر حال آن آهو
لعنالعلا بر بچه اضطراب لعماد اللحفظ و فرزند آن خود را فراموش
کرد و با دل گفت ای چه شور است و تقوی فرزندان کنند یا بنیر و این
حیوان مسکین خلاص شود پس بیاید اکه لعاوش بخور آهو بچه
را رفیق تقدم رسی بیابد نهاد چون آن حیوان از این شفقت جان
تازه در یافت زبان بر نیاز ناطقه استعد العلا بحار بر بلندی

او دست بر داشت و روی بسوی آسمان کرد و زبان اذکار برآورد و
بر لذت کام و یافته بود تحرک ساخت پس بسوی صحرا بیچاره الله
شد و آن صیاد بادیه سعادت روی توجه بمسجد آورد و نیت آنکه
بعد از ادای عشا بمنزل رود تا خواب لطافتش را از طلب عشا مانع آید
پس در آن شب مراد از سعادت او بود و دیده بخشش بیدار گشت
و صبح اقبالش از کوکب شب تابید بدید جمال جهانتاب بر رابع
[illegible]
و درخطبه [illegible]
شد [illegible] بلطف [illegible]
و عهده [illegible]
[illegible]
و آنکه [illegible]
ضعیف و لاشه [illegible]
ز نعمت [illegible]
روزگار [illegible]
بر وجه علی اشفاق [illegible]
همیشه بار اشفاق و لطف بر دوش همت [illegible] و اشفاق [illegible]
تولا و پیوسته [illegible] رحمت و احسان [illegible]
رضی جان همت و توفیق [illegible]
نیکنامی [illegible] الا ان الانسان عبید الاحسان
بالشفقة والاحسان و من جملة زيادة التوفيق في البر والاحسان

العقدة الثامنة جمله کلم شفقت بر خلق از اصول اعمال
و اخلاق است باید دانست که شفقت با نوع است تعلق [illegible]
میگیرد و قسم بخلایق و بهترین انواعش آنست که فایده اش بیشتر باشد
بجنبت [illegible] زبان [illegible] بزبان [illegible]
الخیر [illegible]

لفضل

الفضل [illegible]
[illegible]

تمام [illegible]

سرایت نکند آن شریک گفت که تا ما باید نحوا بیابیم که بغفلت چگونه
لدی وقوع یافته که موجب انفعالت شده شاید تدبیر تلافی کرد بعد از
اندیشه بسیار بخاطرش رسید که روزی چند بصحبت خواجه انتخاب نموده
بمنزل فرستاد و بجهت رفاقت خود رعایت انتخاب نموده رسول دیگر
چون این بپادشاه رسید فی الفور اعتراف بگناه نموده و تایب شد و از
شریک استحلال نموده شرط آنکه علامت قبول توبه ظاهر شود اظهار
جلالت با یکدیگر بیرون بنشستند ولیکن چند روز تشریف نمیداد
تا آنکه نزد بنده رسید و گفت بحصه خود قناعت کن ای صاحب
سالی ز بس کار ناتمامی ست مرا حاجت صبر است یک بستر تا کنون نشود تا
با هم در مکان روبرو رسید تا آنکه بهم پیشستقبال اتفاق بیفتد
ربود نشسته در مکان احوال تبایع شد ولیکن بعد اتفاق طلب از ایشان
چون از دنبال بپادشاه سبز ... قبل از ایشان کام اخبار نموده
حکایت در باندگان ... باحسن خلق با این ... از آنجا نظر
نعیم ... در پادشاه ملک ایشان ... ایشان ... با ...
در ابتغا ... ضعفا ... بقیه ... قرض ایشان ... دو ...
قرض دلیل نمودند ... بایست ... تکلیف ... ببرید
انا یا ... بعد ... از ... ایشان ... رسید
شروط با آنکه از سلطان در ... از عهد ... آن بیش بتفضای
سلطان بعد ... عهد ... بقاحبت ... تفصیل ... قطع
واحوال ... ایجاب حال و استقبال ... رسید ... بجای
قضای ... یک ارزش ... بیمار ... طاری ... جمیع ... علما
از ... علاجات نمودند ... اما ... عنایت ... بقیه ... نقد
لو جمع آمدند از آنجمله علامه فهامه بود چون ملاحظه حال آن بیمار
نمود فرمود این خواجه بجودش ... آنکه از ...
رفتنش دلهای ... از ... اعدا ... حاضر
هیکل ... سال از عمر خود ... تا چند ... خلق ... در راحت
باشند سید العلما امیر صدر الدین محمد نیز حاضر بود و قبول این قول
فرمودند و بالضروره بقیه ازو در طرح متابعت نمودند و بدان

نیز

بیت فاتحه خواند بهمان لحظه بیمار از شفا ظاهر شد و باز کرد ... بیابی
عاقبت ... بر کان همت ... و ... اشتیاق و ... از ...
... و ... دنیا و آخرت ... سال دیگر
طایفه این معامله ... شروط ... و چون آنچه ... صور ... است
لله الذی ... و ... چنانچه حق تعالی ... این ...
رجال ... آن ... فضلا ... نقش
... بعضی ... شخص ... است
... کلام
... حلی ... ربه ... نکته
در ... للفقرا ... الصحبة ... بانعمت ... جیب
... تعالی ... جدیر ... العالی ... الفرد ...
شخص ... بیش ... دولت بالاجابت ... العال ... از آن ... بلند
کریم ... علیک ... علت ... حال ... امر ...
... علم ... وصف
للکلام ... صفت
نفس ... رسالت ... فاتح ... صفت
آنکه ... ظاهر ... بیند ... شخص ... شغل ... دریافت
تعریف آن ... آن ... کنار ... بیان ... سعد ...
حکم ... چنان کنار ... بنیاد ... الکلام ...
خواند ... و ... الوصیت ... صدیقیت
... در کلام ... فکر ... جان ...
علیه السلام ... علیک ... صحبت
شهوات ... غضبیه ... شیطان ... جهان ...
و ... علیه ...
صارت ... نمند ... ف ... و ...
الحمد ... یعنی ... در ظاهر ... حرکت
فکر ... و ... صادر شود از تصورات جسمانی و روحانی بس
اگر آن حرکت شهوانی یا غضبی بمیرد شیطان ...

بلغ

مقابله

درحال زند که تو دیا زو للقاء الا از ملاقات نور پس از وفات تو لا که
باشد آن حرکت عقل امری میکرد که ام التذاذ یا به تو مناواه و بعد
لودور و بنا وداد یا با بدر شد و نور انیت او بحوادث الدهر و لا است
لو و این خبر مدرک ذکا الفقره و از انبیا بر این کسرا و علم و جمال
می باید و با المجلد دنیا مزرعه آخرت است و فرصت غنیمت و حملها حکایت
روایت کنند که شخصی شکسته از چوب پاره که ماند مجمع العداد اسپ کاها
[illegible]
چون [illegible] خلق [illegible] و چون [illegible] کردند [illegible]
زینت [illegible] و سلام [illegible]
در کمال [illegible] شاه [illegible]
هم انسان تعظیم [illegible] تاج [illegible]
بجام [illegible] خدمت [illegible]
لعب [illegible] عبودیت [illegible]
تجربانده [illegible] استحقاق [illegible]
شمار [illegible] رسالت [illegible]
در این [illegible] پادشاه [illegible]
هرکس [illegible] گفت [illegible]
در میان این [illegible] آن [illegible]
موضع که توحید [illegible] آن [illegible]
لصلاح عمارت [illegible]
و معاملات [illegible] حکم این پادشاه [illegible]
گفتند [illegible] حکم در هر باب [illegible] العدالت و لا حکم لو کی
در این مدت [illegible] العدل الصرف در اول
و خزاین و الیها است بانه گفتند تمام بر و تعلق و الله و بعین بیت
بملکیت تصرف [illegible] آن خزینه قابل عمارت
است بانه گفتند با است گفت اگر این پادشاه خواهد
سال بعمارت آن خزینه قابل عمارت [illegible] پانزده

هیچ ما نور حست گفتند از اسباب الذوست و هیچ ما نور ثبت لذ
استماع این اقوال غیر البسط رحمت زلال و اشتغال با آن معدن
لکنت [illegible] لعدل [illegible] تبدیل [illegible] و عقل
[illegible] ساخته [illegible] در کار [illegible]
ساختن و تعمیر آن خزینه نهایت بذل جهد مرعی داشتند و [illegible]
و چشم [illegible] بانجا رفته بجا [illegible] زبان [illegible] مجمع ما [illegible]
[illegible]
[illegible] و اسباب [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] تعب [illegible]
شان پادشاه [illegible]
و صد [illegible] خزینه [illegible]
غیبت [illegible] عالم [illegible]
معرفت [illegible] لذات [illegible]
لذوهای [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
باشد [illegible]
کردار [illegible] حلوه [illegible]
و نیوی [illegible] کمال جمعیت [illegible]
زود [illegible] چون [illegible] سعادت
عمارت [illegible] است بجهة تعمیر [illegible] عادت
و [illegible] بواعث [illegible] حصول مقاصد و این است
[illegible] من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و [illegible]
این شیوه [illegible] طبیعی او است [illegible] دولت [illegible]
جهانش [illegible] ایدالله تاییده و وفقه لما یحب و یرضی
بحق الحق و اهله للفقرة الاخرى چنانکه بعضی از عبادت [illegible]

ولاشعاری بر بینه فضایل انفس را متصف بآن صفاتست نموده است بجزا
بافتن لقاها الاکه این نعمت لیست عظمی و موهبتی است کبری و شکر
آن از همه نعمتها لازم است و لعلهای نماید رشید نمانده هر کس را متصف
بصفتی لا صفات کمالش له العجب آن صفت مظهر اسمی است
لا اسماء الله یعنی آن اسم مربی اوست مثلا الاسب بذل و سخا
بالاسم الجواد و المعطی و الرزاق و امثال این اسما بحسب تخصیص
آن وصف یکی ... تا بالک در
و در صورت ثبت تعین این ذات ... بنفسه بحیث ... و علم
ملحوظ که معنی که در تخصیص صفات بنسبت الی ... را با لحق ...
حاصلست بس اگر در فیض ... و لیکن از بنیت و ابر جمع ... بایه بدنی ...
لله اسما ... فیض الله ... در جه ... که ... بایه ...
دولت ... بعلم ... بنفعال ... خویش ...
لسلسله ... تخصیص ... جعفر ... علما ...
آن تخصص ... و حکمت ... آید ... ترغیب ... احتیاج ...
بلوازم ... تکلیف ... ضعیف ... کامل
آن صفت ساخته ... تکلیف شرع ... از جای ... عمل
چنان ... بالکلیه ... علامات ... باشد
صفت حسنه متصف ... تکلیف ... فایده ... جلیه ... از دل
چون کمالات موهبت است ... عالم ... این ... انفعال ... است
نصیحت ... تاثیر ... لا استراق ... از
لا ... نصیحت علامت ... نفس ... اجتناب ... و
طبیعی ... بظهور ... صحبت ... باید دانست
او در طبیعت ... نقص است و موجب آن شده ... آنکه
بالقابلیت بیاید چنانچه مشهور است ... پادشاهی ... فقیر
داشت ... التفات بحال او ... و هرگاه ... و
شکل ... عرض کرد ... ناقابلیت ... بعضی از
فرمان فرصت یافته بموقف عرض رسانیدند همانا خاطر شریف.

بادشا

پادشاه راغب بمعاشرت او ... با ... بهانه ... نور ...
من ... بر ... فلان ... او ست ...
چیزی لا ... غایب ... و الفقیر ناظر باشید تا ...
بگذارد و ... سخن ... ظاهر ... چنانچه ... مامور ... حلقوم
آن ... در همان لحظه رسید و ... گذشت ... آن ... الکتم
آرایش ... برداشت ... باقی ماند ... و ... ترجیح
... ابن ...
...
...
...
...
کننده ...
زمان ...
نعمت ...
روش ...
توفیق ...
حقایق ...
...
و ...
فقرات بعضی از مسایل ... انجام ... بر ...
مناسب انجام ... التوفیق و الاعتصام ... آینه ضمیر ...
کامل نفس ... را با علم شی حاصل شود حکم بوجود شی نمیکند ...
بر وجود اشیا در نفس عبارتست از علم نفس باشیا و چون ...
از ... بعلم ... حاصل ... دیگر ...
تازی جدید ... بلکه و اشتراک ...

در نفس انسانی ذوالنفس حکما و محققان از مفارقت بدن و نیز بنا بر آن
منسوخ و اللاهمین که میدانند و آنچه میدانست بدانکه شیخ الهند از انبیا
علیهم الصلوة والسلام مبالغه در یاد کرد موت فرموده از برای آن صورت
بواسطه کثرت یاد کرد در نفس مرتسم شود در وقت حصول زیادت
تاثیر نیابد و نیز از ترک شدة علاقه با اسباب دنیوی الهی است
بالجمله تا نفس بقدر علمیت و وجدانی علم حاصل شد و صورت در
نفس الهام یافته و بکرات تاثیر [illegible] و خیر المومنون الا [illegible]
فی الجمله تا بید این کلام [illegible] نماید و از این سخن بسیار از حقایق [illegible]
از جهت [illegible] گشاید و از اینجاست در علما حال و فقرا [illegible]
تاثیر از مفارقت بدن نیز [illegible] این حال و در شخص [illegible]
در حین [illegible] از ذکر این مفارقت اضطراب و قلق نیابد و دل
بکلمه [illegible] کریم [illegible] الا اشتغال باشد در این حالت موجب [illegible]
شود و آن موجب غفلت از تصور معنی کلمه طیبه و از صرف کردن
اسباب دنیوی [illegible] بکلی گشاده گردانیده [illegible]
افزاید و چون این عبارت بزبان قلم جریان یافت الله [illegible] خیر
ختم بر آن و بر دعا افزود که دولت [illegible] این [illegible] سعادت
دو جهانی و [illegible] کمالات جاودانی اللهم اجعل [illegible] تا ما و کرا [illegible]
عاما و اللازق من فضلك لعفيه ومن لطفك اقربه ومن عظمتك
لقصها ومن عاقبتك اودعها وكن له ولا تكن عليه بمحمد صلى الله عليه

وآله وصحبه وعترته وعلى جميع

اخوانه من النبيين والصديقين

والشهداء والصالحين

تم

بلغ